





پاسخ بہ شبہات فقہی فضای مجازی
(جلد ششم)

نویسنده
احمد پودینہ ٹی

شناسنامه کتاب

پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد ششم)

نویسنده: احمد پودینه‌ئی

تنظیم‌کننده: سمیه فنایی

آماده‌ساز: علی عبادی فرد

سال انتشار: تابستان ۱۴۰۴

خطبه كتاب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذى جعل الإسلام نورًا، والقرآن هُدًى، والشرايع حدودًا تحفظ بها
الأعراض والأنساب، وتُصان بها النفوس والأموال.
والصلاة والسلام على من أرسل رحمةً للعالمين، محمدٍ المصطفى، وعلى آله
الأطهار، سُفن النجاة، ومصاييح الدجى، وسادة الأنام.
اللهم اجعلنا ممن يفقه دينه، ويذب عن شرائعه، ويصون أحكامك من تحريف
الغالين، وانتحال المبطلين، وتأويل الجاهلين.
أما بعد؛

فإنّ من أعظم البلاء في هذا الزمان، شبهةٌ تُنشر، وشريعةٌ تُحرّف، وحكمٌ يُنهم...
وقد كثر القائلون بغير علم، والمتكلّمون بغير فقه، والمستعجلون في طعن أحكام
الدين، وهم لا يدرون!
فوجب على أهل العلم أن ينهضوا، وعلى حملة الدين أن يُبينوا، وعلى الغيارى
أن يُنافحوا عن قدسية الشرع، وسموّ القانون الإلهي.

مقدمه کتاب

در عصر هجوم روایت‌ها و روایت‌سازی‌ها، دیگر فقط سکوت، پاسخ نیست. قلم اگر نلغزد، می‌تواند روشن کند. و زبان اگر نترسد، می‌تواند نجات دهد. جلد ششم از مجموعه «پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی» به یکی از چالش‌برانگیزترین بخش‌های دین می‌پردازد: احکام و قوانین اسلامی. امروزه و در فضای مجازی، بسیاری از احکام الهی به دلیل عدم فهم صحیح از مبانی فقه، مورد حمله قرار می‌گیرند. این حملات، گاه از ناآگاهی است، گاه از سوءنیت. اما در هر صورت، بی‌پاسخ گذاشتن آن‌ها، راه را برای تحریف و تردید هموار می‌کند.

در این جلد کوشیده‌ام با بیانی روشن، مستند، و در عین حال عقل‌پسند، مهم‌ترین شبهات مطروحه فضای مجازی درباره احکام اسلامی را بررسی و پاسخ دهم.

از چرایی برخی مجازات‌ها و تفاوت‌های حقوق زن و مرد، تا کارکرد قوانین اسلامی در جامعه امروز، این کتاب تلاشی است برای بازخوانی حکمت فقه در روزگار پرهیاهو.

باشد که این گام کوچک، سهمی در دفاع از عظمت شریعت و زدودن غبار از چهره نورانی دین داشته باشد.

فهرست مطالب

۱. شبهه‌ای درباره راه محرمیت فرزندخوانده با نامادری از نگاه فقه شیعه! ۱۰
۲. لزوم ماندن زن در خانه در احادیث اسلامی؛ بررسی و پاسخ به شبهات! ۱۵
۳. علت پوشیدن عمامه مشکی توسط سادات و فلسفه لباس ویژه روحانیت! ۱۸
۴. تناقض‌گویی در حکم لباس شهرت و پوشش روحانیت! ۲۰
۵. نگاه فقهی به لباس روحانیت و پوشش مناسب اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه در عصر ظهور! ۲۳
۶. حکم آیه «و زنان شوهردار بر شما حرام اند، مگر آنکه مالکشان شده‌اید» درباره همسر غلام! ۳۰
۷. حکم آزادی بنده زن و مرد و تفاوت در میزان پاداش از منظر فقه! ۳۵
۸. توضیحی در مورد حکم قطع دست سارق در فقه اسلامی! ۳۸
۹. حکم تخریب اماکن عبادتی اهل کتاب در بلاد اسلامی! ۴۲
۱۰. حکم فقهی خوردن ملخ در فقه امامیه بر اساس روایات معصومین علیهم السلام! ۴۷
۱۱. سهم الارث و قاعده تعصیب در ارث! ۵۲
۱۲. بررسی حرمت آدم‌خواری در فقه شیعه! ۵۹
۱۳. امکان‌پذیری تکالیف شرعی در مناطق غیرمتعارف از منظر فقه اسلامی! ۶۳
۱۴. جواز پیوند اعضا از دیدگاه مراجع تقلید و مبنای فتوایی آن! ۶۷
۱۵. حکم آرایش و پوشش در حالت خروج موقت از احرام هنگام حج تمتع! ۷۱
۱۶. اختیار طلاق زنان پیامبر بعد از وفات آن حضرت! ۷۴
۱۷. جایگاه قنوت در نماز و بررسی روایات متعارض درباره آن! ۷۹
۱۸. حکم شرعی جنایت برده‌دار بر برده در فقه امامیه! ۸۲
۱۹. حکم فقهی بهره‌مندی از زینت‌های دنیا در پرتو روایت «کان علی بن الحسین یحلی ولده و نساء بالذهب و الفضة»! ۸۵

۲۰. اختلاف مراجع در رؤیت هلال و وحدت فتاوا در عید فطر! ۸۹
۲۱. حکم گفتن «اشهد أن علیاً ولی الله» در اذان و اختلاف نظر فقها! ۹۶
۲۲. لزوم شرعی مشارکت در انتخابات از دیدگاه فقه اسلامی! ۱۰۱
۲۳. حکم شرعی و توجیه فقهی قمر در عقرب در تعارض با مذمت ستاره بینی در کلام امام علی علیه السلام! ۱۰۵
۲۴. بررسی فقهی وجوب نماز شکسته در سفر و نسبت آن با آیه «لَئیسَ عَلَیْكُمْ جُنَاحٌ»! ۱۱۰
۲۵. احکام نگاه به عورت کنیز در زمان خرید در فقه امامیه! ۱۱۳
۲۶. فلسفه عده در طلاق و وفات و حکم نگه داشتن عده برای زنان عقیم! ۱۱۶
۲۷. حکم غیبت مخالفین مذهبی از دیدگاه فقه شیعه! ۱۲۰
۲۸. نگاه فقه اسلامی به مسئله ارتداد، نسخ ادیان و روابط بین‌الادیان! ۱۲۵
۲۹. حکم تکرار بسم الله الرحمن الرحیم در سوره‌های نماز بر اساس روایات شیعه! ۱۳۲
۳۰. حکم شرعی و معیارهای فقهی انتساب القاب حجة الاسلام، آیت الله و آیت الله العظمی در حوزه‌های علمیه! ۱۳۵
۳۱. حکم شهادت افراد کشته شده در مراسم دفن شهید سلیمانی! ۱۳۹
۳۲. حکم شرعی نگاه به شهادت به عنوان هدف و دعا برای شهادت در اسلام! ۱۴۲
۳۳. امتناع زن از همبستری مقعدی و تأثیر آن بر نشوز و نفقه در فقه اسلامی! ۱۴۸
۳۴. حرمت ورود بانوان در دوران قاعدگی به مسجد؛ دلیلی بر تبعیض یا حکم شرعی ضروری؟ ۱۵۲
۳۵. تناقض در تعیین وقت نماز مغرب در میان شیعیان؛ چرا بر اساس احادیث صحیح، وقت نماز مغرب هنگام غروب است اما عملاً پس از آن به تأخیر می‌افتد؟ ۱۵۵
۳۶. تناقض برخی روحانیون با روایات معتبر درباره لزوم شستن پا در وضو! ۱۵۸
۳۷. شرایط قاضی در حکومت اسلامی و عدم رعایت عدالت و اجتهاد در نصب قاضی! ... ۱۶۶
۳۸. وجوب یا عدم وجوب نیت در وضو، نماز، روزه و حج از دیدگاه مجتهد خودخوانده یعنی تبریزیان! ۱۷۲
۳۹. رابطه ختنه و کرامت انسانی در اسلام؛ بررسی فقهی روایت دفن شهدای بدر و معیار ظاهری کرامت! ۱۷۶
۴۰. حکم فقهی حلال شدن خمس برای شیعیان در دوران غیبت امام زمان علیه السلام! ۱۷۹
۴۱. حکم تعدد زوجات در قرآن و شرط عدالت میان همسران! ۱۸۱

پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد ششم) ۹

۴۲. تعارض ظاهری آیات قرآن درباره جواز تعدد زوجات و تبیین فقهی آن! ۱۸۷
۴۳. برداشت از حکمت ۱۲۴ نهج البلاغه درباره نارضایتی زنان از ازدواج مجدد شوهر و مفهوم آن در فقه! ۱۸۹
۴۴. جایگاه فتوای مستحب بودن تعدد زوجات در فقه اسلامی! ۱۹۱
۴۵. حکم فقهی تعدد زوجات در فرض ایجاد مفسده و فروپاشی خانواده! ۱۹۵
۴۶. بررسی صحت و دلالت روایات باب «استحباب متاركة الترتک» در وسائل الشیعه و نسبت توهین به قوم ترک! ۱۹۸
۴۷. حکم فقهی نزدیکی با حیوان و لزوم سوزاندن آن در صورت وقوع! ۲۰۰
۴۸. مرز شرعی تماس بدنی با نامحرممان در سنین کودکی از دیدگاه فقه اسلامی! ۲۰۳
۴۹. حد و حدود تعامل با حاکم ظالم در فقه اسلامی بر اساس روایت امام سجاده علیه السلام! ۲۰۶
۵۰. بررسی صحت احادیث درباره نهی از خوردن ماهی و تطبیق آن با یافته‌های علمی! ۲۱۱
- دیگر تالیفات نویسنده ۲۱۵

۱. شبهه‌ای درباره راه محرمیت فرزندخوانده با نامادری از نگاه فقه شیعه!

پرسش اول:

آیا برای محرم شدن فرزندخوانده پسر با مادر زن سرپرست (نامادری یا مادر بزرگ)، باید دخول جنسی با کمک دیگران بین کودک و زن انجام شود تا محرم شوند؟ و آیا این حکم از سوی آیت‌الله هاشمی شاهرودی صادر شده است؟

پاسخ:

در این شکی نیست که سرپرستی ایتام و فرزندان بی‌سرپرست عملی خداپسندانه است که ثواب و پاداش وافری را به همراه دارد چنان که پیامبر گرامی فرمود:

«هر که سه یتیم را سرپرستی کند، مانند کسی است که شبش را به عبادت و روزش را به روزه گذراند و شبانه روز در راه خدا شمشیر کشد. من و او در بهشت برادریم همچنان که این دو در کنار یکدیگرند. و انگشت نشانه و میانی خود را به هم چسبانید»^۱

حال پرسش در مورد فرزند پسر بی‌سرپرستی است که به فرزندخواندگی پذیرفته می‌شود، اگر فرزند بی‌سرپرستی که به فرزندخواندگی پذیرفته شده پسر باشد، از جهت محرمیت مشکلی با مرد خانواده ندارد، ولی برای ایجاد محرمیت

با خانم خانه، می‌توان از راههای زیر اقدام کرد؛

۱. اگر مادر آن خانم شیر داشته باشد، به اندازه لازم و با رعایت شرایط معتبر به آن نوزاد شیر می‌دهد، سپس آن پسر بچه حکم فرزند رضاعی او را پیدا کرده، و به آن خانم نیز محرم می‌گردد؛ زیرا برادر رضاعی او خواهد شد. نه تنها به آن خانم، بلکه به خواهران، خواهرزاده‌ها، برادر برادرزاده‌ها، عمّه‌ها، خاله‌ها، مادر بزرگ و تمامی نوه‌های مادر بزرگ محرم خواهد شد.

۲. اگر مادر آن خانم شیر نداشته باشد، ولی خواهر، یا خواهرزاده، یا نوه خواهرش شیر داشته باشد و به طور کامل به آن پسر بچه شیر دهد، در این صورت نیز به آن خانم محرم شده، و حکم خواهرزاده یا فرزند خواهرزاده او را پیدا می‌کند و علاوه بر این به مادر و سایر خواهران و برادرزاده‌ها و خواهرزاده‌ها و عمّه‌ها و خاله‌ها و مادر بزرگ و نوه‌های مادر بزرگ نیز محرم می‌گردد.

۳. اگر یکی از برادرهای آن خانم، یا دختر یکی از برادرهایش، و یا حتی نوه یکی از برادره‌هایش، طبق آنچه در بالا آمد، به آن نوزاد شیر دهد، به آن خانم و تمام افرادی که در بالا گفته شد محرم می‌گردد، و خانم مذکور عمّه رضاعی او به شمار می‌رود.

این راهها همه در صورتی است که دوران شیرخوارگی بچه تمام نشده باشد، در غیر این صورت راه قابل ملاحظه‌ای برای محرمیت وجود ندارد.^۱

چنان که گذشت، اگر دوران شیرخوارگی فرزند خوانده پسر به پایان رسیده باشد، راه موجهی برای محرمیت به مادرخوانده باقی نمی‌ماند، و این که بگویند اگر مادر آن خانم یعنی مادرخوانده در قید حیات باشد و شوهر نداشته باشد، صیغه عقد موقت او را به اذن حاکم شرع برای آن پسر بخوانند و دخولی صورت گیرد تا در این صورت به آن خانم و خواهران و خواهرزاده‌ها و برادرزاده‌هایش،

۱. حیل‌های شرعی و چاره‌جویی‌های صحیح، مکارم شیرازی، ص ۹۹

محرم خواهد شد راهی است که هیچ دلیل و مستندی ندارد و فقهای بزرگ هم به آن فتوا نداده‌اند؛

۱. در روایات متعددی تصریح شده است که تنها پدر یا جد پدری حق دارد که بنابر مصالحتی، فرزند غیر بالغ خود را به عقد دیگری در آورد، در هیچ روایتی چنین حقی برای حاکم شرع یا همان مرجع تقلید ثابت نشده است؛^۱ محقق حلی صراحتاً فتوا می‌دهد؛

«برای حاکم شرع، هیچگونه ولایتی بر کسی که بالغ نشده است (و پدر و جد ندارد) در ازدواج نمی‌باشد»^۲

شیخ انصاری هم ادعای اجماع می‌کند که حاکم شرع هیچ‌گونه ولایتی در ازدواج کودک غیر بالغ نمی‌باشد؛^۳

البته برخی بر ولایت حاکم شرع به نقلی از پیامبر استناد می‌کنند که فرمود؛
«سلطان ولی کسی است که ولی ندارد»^۴

منبع این نقل تنها کتب اهل سنت است و در روایات ما نیامده است، بنابراین چنین نقلی قابل اعتماد نیست، به فرض هم که نقل صحیح باشد، مرحوم بحرانی می‌گوید مقصود از سلطان در نقل فوق امام معصوم علیه السلام است، زیرا متبادر از لفظ سلطان، امام الاصل یعنی ائمه معصومین علیهم السلام است؛^۵ محقق ایروانی هم می‌گوید از کلمات شیخ انصاری استفاده می‌شود که

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۷۵ باب ۶

۲. شرائع الاسلام، ج ۲، ص ۲۲۱

۳. مستمسک العروه الوثقی، ج ۱۴، ص ۴۷۶

۴. سنن دارمی، ج ۳، ص ۱۳۹۷

۵. الحدائق الناضره، ج ۲۳، ص ۲۳۹

مقصود از سلطان در نقل فوق، امام معصوم علیه السلام است؛^۱
آیت الله مکارم شیرازی هم نقل فوق را سنداً ضعیف می‌داند، چون از طریق
اهل سنت نقل شده است؛^۲

ما ماموریم که در برداشت‌های فقهی، روایات اهل بیت علیهم السلام را مبنا قرار دهیم و
از رجوع به روایات اهل سنت نهی شده‌ایم، جز در مواردی که شاهدی در روایات
خودمان مبنی بر صحت روایت اهل سنت داشته باشیم. علامه مجلسی در بحار
الانوار شریف بابی را گشوده است تحت عنوان؛

«باب در نهی از رجوع به اخبار مخالفین (اهل سنت)»^۳

و در این باب روایات متعددی نقل می‌کند، از جمله از امام صادق علیه السلام نقل
می‌کند که فرمود؛

«به نزد آنان (اهل سنت) نرو و از آنان روایت مشنو»^۴

۲. به فرض که عقد فرزند خوانده پسر با اجازه حاکم شرع صحیح باشد، طبق
چه دلیلی می‌توان فتوا داد که جبراً دخول صورت گیرد تا محرمیت حاصل شود!
در حالی که هیچ روایتی که مجوز چنین دخولی باشد، در دست نیست و چنین
دخول کردن جبری، شبهه حرمت دارد که ما ماموریم در شبهات، احتیاط کنیم و
عمل شبهه ناک را انجام ندهیم، چنان که چنان که امام صادق علیه السلام فرمود؛

«با ورع‌ترین مردمان کسی است که در هنگام شبهه، احتیاط و توقف کند»^۵

پیامبر گرامی نیز فرمود؛

۱. حواشی الایروانی علی المکاسب، ص ۱۵۷

۲. انوار الفقاهه، کتاب البیع، ص ۴۶۹

۳. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۱۴

۴. همان، ص ۲۱۶

۵. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۶۲

«اموری است درستی آن آشکار است که باید از آن پیروی کرد و اموری است که گمراهی آن آشکار است و باید از آن اجتناب نمود و امور مشکوک و مشتبه‌ی است در میان این دو؛ کسی که شبهات را ترک کند از محرمات آشکار رهایی می‌یابد و کسی که به سراغ شبهات برود (تدریجاً) مرتکب محرمات می‌شود و از آنجا که نمی‌داند هلاک خواهد شد»^۱

۳. آنچه که معاند از مرحوم هاشمی شاهرودی نقل کرد و تصویری در این رابطه از سایت ایشان ارائه می‌دهند، صحت آن برای ما محرز نشد و استفتای مذکور در سایت ایشان رویت نشد، به هر حال یا معاند دروغ می‌گوید و دست به فتوشاپ زده است، یا مطلب مذکور از سایت ایشان حذف شده است، در هر صورت ما چنین فتوایی را در سایت ایشان ندیدیم، به فرض هم که چنین فتوایی داده باشند، ما این فتوا را، فتوای به رای می‌دانیم، و فرقی نمی‌کند که صاحب آن فتوا چه کسی باشد و ما ماموریم که در برداشت‌های فقهی، اعمال رای و سلیقه شخصی نکنیم و تنها به آیات و روایات معصومین علیهم‌السلام تکیه کنیم.

علی علیه‌السلام فرمود؛

«هر که در دین خدا رای به کار برد در تمام عمر غرق باطل و گمراهی باشد»^۲

امام کاظم علیه‌السلام فرمود؛

«مبتدع و اهل بدعت نباش، کسی که به رای خویش نظر دهد هلاک می‌شود، و کسی که اهل بیت پیامبرش را ترک گوید گمراه می‌شود و کسی که کتاب خدا و قول پیامبرش را ترک گوید کافر شده است»^۳

۴. آنچه که ما در سایت ایشان در مورد محرمیت فرزند خوانده پسر یافتیم،

۱. الکافی، ج ۱، ص ۶۸

۲. الکافی، ج ۱، ص ۵۷

۳. الکافی، ج ۱، ص ۵۶

پرسش و پاسخ ذیل است که ارتباطی با آنچه معاند می‌گوید، ندارد.
سوال: برای محرمیت فرزند خوانده (پسر) با مادر خوانده آیا می‌توان از راه‌های زیر ایجاد محرمیت نمود؟

۱. پسر با اذن ولی یا حاکم شرع به عقد موقت با مادر پدر خوانده در صورتی که بی‌شوهر باشد درآید زیرا در این صورت مادر خوانده عروس پسر می‌گردد و با توجه به این که در محرمیت عروس دخول در مادر پدر خوانده شرط نیست آیا محرمیت ایجاد می‌گردد؟

۲. پسر با اذن ولی یا حاکم شرع به عقد ازدواج با مادر بزرگ پدری و یا مادر بزرگ مادری پدر خوانده درآید آیا در این صورت نیز محرمیت میان آنان ایجاد می‌شود؟

۳. پسر با اذن ولی یا حاکم شرع به عقد ازدواج مادر رضاعی پدر خوانده یا مادر بزرگ رضاعی پدر خوانده درآید آیا محرمیت ایجاد می‌گردد؟ (عروس رضاعی پسر می‌شود).

جواب: ۱) خیر، زیرا که در این فرض مادر خوانده عروس آن پسر (فرزند خوانده) نبوده بلکه عروس پدر حقیقی آن پدر خوانده است.

۲ و ۳) در هیچ کدام از فروض مذکور مادر خوانده عروس آن پسر (فرزند خوانده) نمی‌شود و محرم نیست.^۱

۲. لزوم ماندن زن در خانه در احادیث اسلامی؛ بررسی و پاسخ به شبهات!

پرسش دوم:

در جلد ۲۵ کتاب وسائل الشیعه، باب ۲۴، روایاتی وجود دارد که بر لزوم ماندن زن در خانه و عدم ورود مردان به خانه او تأکید دارد. اسلام‌ستیزان این احادیث را به

عنوان نشانه‌ای از «حبس زن» و تبعیض علیه زنان مطرح می‌کنند.

پاسخ:

شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه بابتی به این عنوان دارد: «باب در استحباب حبس زن در خانه و یا خانه شوهرش و بدون ضرورت از منزل خارج نشود و کسی از مردان نامحرم بر او وارد نشود»^۱ در بیان مراد از احادیث این باب باید توجه داشت که مراد از حبس زنان در خانه، زندان کردن نیست زیرا «حبس» در لغت عرب به معنی «اختصاص دادن» و مخصوص گردانیدن است.^۲

با توجه به این سخن مراد از روایات این باب آن است که حتی المقدور زنان را برای وظایفی که در منزل برعهده دارند اختصاص بدهید و مسؤلیت‌های خارج از منزل بر عهده آنان نگذارید.

این در حالی است که در همان زمان، پیامبر اکرم همسران خود را به همراه خود به جنگ می‌برد و یا وظیفه پرستاری و امداد رزمندگان را به زنان محول می‌کردند بنا بر این در مواقع ضرورت این سیره و روش پیامبر بهترین مفسر این احادیث است.

با توجه به این سیره پیامبر اسلام است امروزه همه فقیهان بر این عقیده‌اند که بسیاری از مشاغل نظیر پزشکی که با زنان سرو کار دارد برای زنانی که استعداد و توانایی انجام آن را دارند، واجب کفایی است یعنی برای جلوگیری از هرگونه تماس با نامحرم لازم و واجب کفایی است که عده‌ای از زنان در رشته‌های مورد نیاز نظیر پزشک عمومی، دندان پزشکی، جراحی، تخصص زنان، رادیو لوژی، سونوگرافی و.... تخصص لازم را کسب کنند تا زنان مجبور نباشند در این

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۶۴ باب ۲۴

۲. لسان العرب، ج ۶، ص ۴۴

امور به پزشک مرد مراجعه نمایند.

اما پس از تربیت افراد متخصص در حد کفایت و رفع نیاز جامعه است که زنان می‌توانند در منزل بنشینند و صرفاً به وظیفه همسر داری و مادری خود بپردازند.^۱

معاند مدعی است که «حبس» به معنای «زندانی کردن است» نه «اختصاص دادن» در حالی که ما می‌بینیم ابن منظور در «لسان العرب» که از معتبر و مسندترین کتب لغوی است می‌گوید:

«احتباسک اياه، اختصاصک نفسک به» «وقتی می‌گویی آن چیز را حبس خودت کردی، یعنی خودت را به آن اختصاص دادی»، «تقول احتبست الشيء، اذا اختصته لنفسک خاصه» «وقتی می‌گویی آن شیء را حبس کردم، یعنی آن چیز را تنها مختص خودت کردی»^۲

یا می‌بینیم راغب در مفردات می‌نویسد:

«تحبیس به معنای وقف کردن و اختصاص دادن چیزی برای همیشه است، حبیس فی سبیل الله، یعنی این را در راه خدا برای همیشه وقف و اختصاص دادم»^۳

در کتاب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم هم آمده است:

«حبس؛ ان حقیقه هذه الکلمه هی التوقیف فی مکان او علی منظور و برنامج معین حتی لا يتعداه» «حقیقت معنای واژه حبس، یعنی وقف و اختصاص دادن به مکان یا برنامه‌ای که از آن تعدی نشود»^۴

۱. نقل پاسخ از سایت اسلام کوئست

۲. لسان العرب، ج ۶، ص ۴۴

۳. ترجمه مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۴۴۴

۴. التحقیق، ج ۲، ص ۱۸۳

اگر به زندانی نیز، زندانی گویند از این جهت است که او را به حضور در مکانی خاص اختصاص داده‌اند، بنابراین اصل این واژه به معنای مخصوص گردانیدن است.

۳. علت پوشیدن عمامه مشکی توسط سادات و فلسفه لباس ویژه روحانیت!

پرسش سوم:

چرا سادات عمامه مشکی به سر می‌گذارند و روحانیت لباس مخصوصی می‌پوشد؟ آیا دلیل فقهی خاصی دارد؟

پاسخ:

لباس روحانیت متشکل از سه جزء به نام عمامه، قباء و عبا می‌باشد. علمای دین قائم مقام پیامبر اسلام و امامان گرامی در تبلیغ و ترویج دین هستند چنان که پیامبر گرامی فرمود:

«خدا یا جانشینان مرا رحمت فرما. سوال شد خلفای شما چه کسانی هستند؟»

فرمود؛ کسانی که بعد از من می‌آیند و حدیث و سنت مرا برای مردم بازگو می‌کنند^۱

به خاطر این که روحانیت از پیامبر گرامی و امامان معصوم علیهم‌السلام، جانشینی می‌کنند، لذا برای شناخته شدن در جامعه به عنوان پاسخگوی سولات دینی مردم، همان لباسی را بر تن می‌کنند که پیامبر گرامی و امامان معصوم معمولاً بر تن می‌کردند، با توجه به آن که افراد هر قشری از جامعه که وظیفه خاصی دارند، لباس اختصاصی برای خود انتخاب می‌کنند تا به آن لباس شناخته شوند، روحانیت هم ناگزیر از لباس خاصی است که به وسیله آن از دیگر اقشار شغلی

جامعه شناخته شود و چه لباسی بهتر از همان لباسی که آورندگان دین میپوشیدند چرا که روحانیون مبلغ آیین آنها هستند و با پوشیدن لباس آنها، هم یاد و خاطره آن بزرگواران در جامعه تداعی می شود و هم لباس اختصاصی برای روحانیت تعیین می شود.

در روایات متعددی وارد شده است که پیامبر گرامی و اهل بیت علیهم السلام در پوشش از عمامه و قباء و عبا استفاده می کردند؛

عمامه: وسائل الشیعه ج ۵، ص ۵۵ باب ۳۰

قباء؛ سنن النبی، ص ۱۷۳ - بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۵۰ - ج ۵۲، ص ۳۵۲

عباء؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۶ - سنن النبی، ص ۱۷۳

اما در مورد عمامه و چرایی پوشیدن عمامه سیاه و سفید توسط روحانیون گفتنی است که اهل بیت علیهم السلام هم عمامه سفید بر سر می گذاشتند و هم عمامه سیاه.

در نقلی آمده است؛

«امام رضا علیه السلام عمامه سفید بر سر گذاشت و خارج شد»^۱

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«آن روز که پیامبر مکه را فتح کرد و به مسجد الحرام داخل شد عمامه سیاه

بر سر داشت»^۲

عبد الله بن سلیمان از پدرش نقل می کند؛

«امام زین العابدین علیه السلام در حالیکه عمامه سیاه بر سر داشت وارد مسجد

شد»^۳

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۸۹

۲. مکارم الاخلاق، ص ۱۱۹

۳. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۵۷

البته در عرف کنونی رنگ عمامه به عنوان شناسه برای دو گروه از روحانیون که سادات و غیر سادات هستند استفاده می شود که سادات از عمامه سیاه و غیر سادات از عمامه سفید استفاده میکنند که این نحو از پوشش برای افکار عمومی و شناسایی سادات از غیر آنها در جهت رعایت حقوق آنها مفید می باشد.

۴. تناقض گویی در حکم لباس شهرت و پوشش روحانیت!

پرسش چهارم:

چرا با اینکه گفته می شود پوشیدن لباس شهرت حرام و موجب بطلان نماز است، روحانیون خود لباسی خاص می پوشند که جلب توجه می کند؟ آیا این تناقض نیست و نماز آنان و مأمومین باطل نمی شود؟

پاسخ:

در روایات متعددی از پوشیدن «لباس شهرت» نهی شده است.

امام حسین علیه السلام فرمود:

«هر کس لباس شهرت بپوشد، خداوند، در روز قیامت، لباسی از آتش بر او می پوشاند.»^۱

امام صادق علیه السلام فرمود:

«آدمی را رسوایی همین بس که جامه ای بپوشد که باعث انگشت نمایی او گردد یا مرکبی انگشت نما سوار شود»^۲

و فرمود:

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۴۵

۲. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۵۲

«خداوند تبارک و تعالی، لباس شهرت را دشمن می‌دارد.»^۱
عبّاد بن کثیر به امام صادق علیه السلام وارد شد در حالی که لباس شهرت ضخیمی پوشیده بود، حضرت فرمود: ای عبّاد! این چه لباسی است؟ عرض کرد: ای ابا عبدالله! این را برای من عیب می‌دانی؟ حضرت فرمود: «آری. رسول خدا فرمود: هرکه در دنیا لباسی شهرت آور پیوشد، خداوند در روز قیامت جامه خواری بر او پیوشاند.»^۲

از این روایات حرمت پوشیدن لباس شهرت استفاده می‌شود، لباس شهرت با توجه به مفهوم لغوی کلمه «شهرت» لباسی است که موجب انگشت نما شدن و شهره شدن و هتک و خواری صاحب آن شود و مناسب زی و شان شخص نباشد،^۳

البته پوشیدن لباس شهرت، اگر چه حرام است، اما موجب بطلان نماز نمی‌شود، زیرا ملازمه‌ای بین حرمت پوشش لباس شهرت و بطلان نماز با لباس شهرت نیست، نماز گزار اگر لباس شهرت پیوشد کار حرام کرده است، اما نمازش باطل نمی‌شود.^۴

در پاسخ قبلی توضیح دادیم که پوشش روحانیت، همان پوشش پیامبر گرامی و اهل بیت ایشان علیهم السلام است. به خاطر این که روحانیت از پیامبر گرامی و امامان معصوم علیهم السلام، جانشینی می‌کنند، لذا برای شناخته شدن در جامعه به عنوان پاسخگوی سوالات دینی مردم، همان لباسی را بر تن می‌کنند که پیامبر گرامی و امامان معصوم معمولاً بر تن می‌کردند، با توجه به آن که افراد هر قشری از

۱. الکافی، ج ۶، ص ۴۴۵

۲. رجال کشی، ج ۲، ص ۶۹۰

۳. توضیح المسائل مراجع، بنی هاشم، ج ۱، ص ۴۶۷

۴. مستمسک العروه الوثقی، ج ۵، ص ۳۹۵

جامعه که وظیفه خاصی دارند، لباس اختصاصی برای خود انتخاب می‌کنند تا به آن لباس شناخته شوند، روحانیت هم ناگزیر از لباس خاصی است که به وسیله آن از دیگر اقشار شغلی جامعه شناخته شود و چه لباسی بهتر از همان لباسی که آورندگان دین میپوشیدند چرا که روحانیون مبلغ آیین آنها هستند و با پوشیدن لباس آنها، هم یاد و خاطره آن بزرگواران در جامعه تداعی می‌شود و هم لباس اختصاصی برای روحانیت تعیین می‌شود.

آیا می‌توان گفت لباس نظامیان یا پزشکان، یا آتش نشانان و... لباس شهرت است؟ همانطور که لباس سایر اقشار جامعه لباس شهرت نیست، زیرا تنها موجب شناخته شدن آنان می‌شود نه خوار شدن و هتک آنان، لباس روحانیت هم لباس شهرت نیست، و تنها موجب شناخته شدن روحانیت می‌شود، چرا که نه تنها این لباس موجب خواری و هتک صاحب آن نمی‌شود، بلکه به خاطر انتساب لباس مذکور به پیامبر گرامی و اهل بیت ایشان، موجب شرف و آبرو صاحب آن می‌شود.

اهل بیت گرامی به صورت مطلق برای تمام مردم خصوصا در نماز توصیه به پوشش عمامه و همچنین عبا (در نماز) می‌کردند؛^۱

این بیان اهل بیت برای یادآوری نام و خاطره آورندگان دین در جامعه بوده است که همگان خود را شبیه به آنان کنند و بهتر بتوانند از اخلاق و رفتار نیکوی آنان الگوبرگیری کنند، بنابراین لباسی که یاد آور آورندگان دین است، لباس عزت و شرف و بزرگی است نه لباس خواری و مذمت تا مصداق لباس شهرت شود.

این که برخی افراد جاهل روحانیت را به سخره می‌گیرند، این سخره گرفتن به خاطر مخالفت با اصل وجودی روحانیون است نه لباس آنان، چنان که پیامبر اسلام و پیامبران پیشین نیز از دست این افراد در امان نبودند، تا جایی که

خداوند فرمود:

«با این حال نگران نباش) جمعی از پیامبران پیش از تو را به باد استهزا گرفتند اما سرانجام آنچه را مسخره می‌کردند دامانشان را گرفت (و عذاب الهی بر آنها نازل شد).»^۱

۵. نگاه فقهی به لباس روحانیت و پوشش مناسب اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

در عصر ظهور!

پرسش پنجم:

با توجه به حدیث امام صادق علیه السلام که «خَيْرُ لِبَاسٍ كُلِّ زَمَانٍ لِبَاسُ أَهْلِهِ»، اگر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در عصر حاضر ظهور کنند، از دیدگاه فقهی چه نوع پوششی را برای یاران خود توصیه می‌فرمایند؟ آیا لباس‌هایی مانند کت و شلوار یا لباس رسمی روحانیت را می‌پذیرند و ترجیح می‌دهند؟

پاسخ:

در این شکی نیست که لباس روحانیت همان لباس پیامبر گرامی و ائمه اطهار علیهم السلام است ما در دو پرسش قبلی در مورد آن بحث کردیم.

مثلا در مورد عمامه، پیامبر گرامی فرمود:

«با چهره گشوده و عمامه به مسجدها درآیید؛ زیرا عمامه‌ها، تاجهای مسلمانان است.»^۲

و در نقل دیگر آمده است؛

«رسول خدا در سال فتح مکه در حالی که عمامه سیاه داشت، وارد مکه

۱. انعام ۱۰

۲. میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۲۴۴

شد.»^۱

امام باقر علیه السلام فرمود:

«در روز بدر، فرشتگان عمامه‌های سفید دنباله دار بر سر داشتند.»^۲

امام صادق علیه السلام فرمود:

«رسول خدا با دست خود بر سر علی علیه السلام، عمامه بست و از جلو، سر پیر آن را آویزان کرد و از پشت سر به اندازه چهار انگشت کوتاه کرد و آن‌گاه فرمود: برگرد. علی علیه السلام برگشت. فرمود: رویت را به طرف من کن. و علی علیه السلام به طرف پیامبر رو کرد. رسول خدا فرمود: تاجهای فرشتگان، این‌گونه است.»^۳

این مضمون از نقل، متعدد و فراتر از آن است که بیان شود، همین‌طور در نقل‌های متعدد دیگری توصیه به پوشیدن عبا و نعلین به مانند آنچه پیامبر گرامی و اهل بیت ایشان می‌کردند، شده است؛^۴

روشن می‌شود که پوشش روحانیت، همان پوشش پیامبر گرامی و اهل بیت ایشان علیهم السلام است. به خاطر این که روحانیت در تبلیغ دین، از پیامبر گرامی و امامان معصوم علیهم السلام، جانشینی می‌کنند، لذا برای شناخته شدن در جامعه به عنوان پاسخگوی سوالات دینی مردم، همان لباسی را بر تن می‌کنند که پیامبر گرامی و امامان معصوم معمولاً بر تن می‌کردند، با توجه به آن که افراد هر قشری از جامعه که وظیفه خاصی دارند و جزء صنفی هستند، لباس اختصاصی برای خود انتخاب می‌کنند تا به آن لباس شناخته شوند، روحانیت هم ناگزیر از لباس خاصی است که به وسیله آن از دیگر اقشار شغلی جامعه شناخته شود و چه

۱. همان منبع

۲. الکافی، ج ۶، ص ۴۶۱

۳. الکافی، ج ۶، ص ۴۶۱

۴. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۶۱ باب ۳۲؛ بحار الانوار، ج ۸۰، ص ۱۸۹ باب ۲

لباسی بهتر از همان لباسی که آورندگان دین میپوشیدند چرا که روحانیون مبلغ آیین آنها هستند و با پوشیدن لباس آنها، هم یاد و خاطره آن بزرگواران در جامعه تداعی می‌شود و هم لباس اختصاصی برای روحانیت تعیین می‌شود.

استدلال کسانی که می‌گویند روحانیت نباید لباس مذکور را بپوشد آن است که در روایات گفته شده است که بهترین لباس‌ها، لباسی است که مطابق زمان زندگی فرد است و لباسی که امروزه مطابق اهل زمان است کت و شلوار و کروات است، در حالی که روایاتی که توصیه به پوشیدن لباس اهل زمان می‌کند برای نهی کردن از پوشیدن لباس شهرت است، که فرموده‌اند لباسی نپوشید که موجب شهرت و خواری شما باشد، بلکه از لباس متداول در زمانتان استفاده کنید.

حماد بن عثمان می‌گوید در خدمت امام صادق علیه السلام بودم که مردی به آن حضرت عرض کرد، خداوند به صلاحیت دارد! شما فرمودید که علی بن ابی طالب علیه السلام لباس خشن به تن می‌کرد، پیراهن چهار درهمی می‌پوشید و امثال این‌ها، در حالی که می‌بینیم شما خود جامه‌ای نیکو پوشیده‌اید.

حماد می‌گوید؛ حضرت به او فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام آن لباس‌ها را در زمانی می‌پوشید، که عیب نبود. اگر چنان لباس‌هایی را امروز می‌پوشید، موجب انگشتن ما شدن او می‌شد. پس، بهترین لباس هر زمانی لباس مردم آن زمان است»^۱

بنابراین توصیه به پوشش لباس اهل زمان برای آن است که افراد پوششی نپوشند که مصداق پوشش لباس شهرت باشد که موجب خواری و انگشتن شدن آنان می‌گردد، در حالی که ما مفصلاً در گذشته ثابت کردیم که لباس روحانیت، لباس شهرت و خواری نیست، بلکه لباس اهل زمان است زیرا پوشش اختصاصی علماء در زمان کنونی است، چنان که کت و شلوار، پوشش اهل

سیاست است، یا لباس نظامی پوشش، نظامیان است و...
 آیا می‌توان گفت لباس مخصوص نظامیان یا پزشکان، یا آتش نشانان و...
 لباس شهرت است و مطابق لباس اهل زمان نیست! همانطور که لباس سایر
 اقشار جامعه لباس شهرت نیست، زیرا موجب شناخته شدن آنان می‌شود نه
 خوار شدن و هتک آنان، لباس روحانیت هم لباس شهرت نیست، و تنها موجب
 شناخته شدن روحانیت می‌شود، و بلکه به خاطر انتساب لباس مذکور به پیامبر
 گرامی و اهل بیت ایشان، موجب شرف و آبرو صاحب آن می‌شود.

مطابق نقل‌های فوق، اهل بیت علیهم‌السلام توصیه به پوشش عمامه و عبا کرده‌اند،
 این بیان اهل بیت برای یادآوری نام و خاطره آورندگان دین در جامعه بوده است
 که همگان خود را شبیه به آنان کنند و بهتر بتوانند از اخلاق و رفتار نیکوی آنان
 الگوگیری کنند، بنابراین لباسی که یاد آور، آورندگان دین است، لباس عزت و
 شرف و بزرگی است نه لباس خواری و مذمت تا مصداق لباس شهرت شود.

این که برخی افراد جاهل روحانیت را به سخره می‌گیرند، این سخره گرفتن به
 خاطر مخالفت با اصل وجودی روحانیون است نه لباس آنان، چنان که پیامبر
 اسلام و پیامبران پیشین نیز از دست این افراد در امان نبودند، تا جایی که
 خداوند فرمود؛

«(با این حال نگران نباش) جمعی از پیامبران پیش از تو را به باد استهزا
 گرفتند اما سرانجام آنچه را مسخره می‌کردند دامانشان را گرفت (و عذاب الهی بر
 آنها نازل شد).» (انعام ۱۰)

نکته جالب آن است که پوشش امام عصر علیه‌السلام در عصر ظهور، مطابق با
 پوشش روحانیت است، یعنی ایشان با عمامه و عبا خواهند بود.

در نقلی امام صادق علیه‌السلام فرمود؛

«به خدا سوگند، گوئی او را با چشم خود می‌بینم که وارد مکه شده در حالیکه

عبای پیامبر بر تن و عمامه‌ای زرد بر سر دارد، نعلین پیامبر به پای او دقیقاً منطبق است و نیزه رسول اکرم در دست اوست»^۱
در نقل دیگر فرمود:

«صاحب این امر با میراث‌های پیامبر اکرم از مدینه خارج شده رهسپار مکه معظمه گردد. راوی پرسید: میراث پیامبر اکرم چیست؟ فرمود، شمشیر، زره، عمامه، عبا، تازیانه، پرچم، کمان و زین اسب آن حضرت، چون وارد مکه شد، شمشیر را از غلافش درمی آورد، زره، عبا و عمامه را می پوشد، پرچم را برافراشته، تازیانه را به دست می گیرد و از خدای تبارک و تعالی اذن ظهور می طلبد»^۲
در نقل دیگر فرمود:

«قائم علیه السلام، چون خروج کند، عمامه بر سر نهد و در مقام، نماز کند و به سوی پروردگار خود تضرع نماید. پس هرگز رایتی از او برنگردد؛ یعنی به هر جا فرستد، فتح کند.»^۳

امام حسین علیه السلام هم در هنگام رجعت، با عمامه است چنان که مفضل به امام صادق علیه السلام عرضه داشت:

«ای آقای من، آیا آن هفتاد و دو نفر که با امام حسین علیه السلام شهید شدند با آن حضرت ظهور می کنند؟ فرمود: آری، ظهور می کنند و در ایشان باشند ابو عبد الله، حسین بن علی علیه السلام با دوازده هزار صدیق از شیعه علی علیه السلام و بر سر حسین علیه السلام عمامه سیاه در آن روز باشد»^۴

نکته جالبتر آنکه، کسانی که در عصر غیبت به محضر امام عصر علیه السلام

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۶

۲. الکافی، ج ۸، ص ۲۲۵

۳. تاویل الایات، ص ۳۹۹

۴. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۷

مشرف شده‌اند، ایشان را با عبا و عمامه دیده‌اند.

قطب راوندی در کتاب خرایج از ابی الحسن مسترق روایت کرده که گفت: «روزی در مجلس حسن بن عبد الله بن حمدان ناصر الدوله بودم. در آنجا سخن ناحیه حضرت صاحب علیه السلام و غیبت او مذکور شد. من به آن سخنان استهزاء نمودم. ناگاه عمویم حسین، داخل آن مجلس شد و کلام مرا شنید. گفت: ای فرزند، من نیز این اعتقاد تو را داشتم در این باب؛ تا آنکه حکومت شهر قم را به من دادند در وقتی که اهل قم بر خلیفه عاصی بودند و هر حاکمی که می‌رفت او را می‌کشتند و اطاعت نمی‌کردند. پس لشکری به من دادند و مرا به سوی قم فرستادند. چون به ناحیه «طرز» رسیدم، به شکار رفتم. ناگاه شکاری از پیش من به در رفت. من از عقب آن تاختم و از لشکر بسیار دور افتاده به نهی رسیدم و از میان آن روان شدم و هر قدر بیشتر می‌رفتم وسعت نه‌ر زیادتر می‌شد. ناگاه سواری پیدا شد. بر اسب اشهبی سوار و عمامه خز سبزی بر سر داشت و به غیر چشمه‌هایش در زیر آن نمی‌نمود و دو موزه سرخ برپا داشت. متوجه من شده گفت: ای حسین! و مرا امیر نگفت و به کنیت هم نخواند. بلکه از روی تحقیر نام مرا برد من گفتم:

بلی. گفت: چرا تو ناحیه ما را عیب می‌کنی و سبک می‌شماری؟ و چرا خمس مالت را به اصحاب و نواب ما نمی‌دهی؟ و من مرد صاحب وقار و شجاعی بودم که از هیچ چیز نمی‌ترسیدم. از سخن او بلرزیدم و ترسیدم و گفتم: می‌کنم ای سید من آنچه فرمودی.....»^۱

یا یکی دیگر از کسانی که به محضر امام عصر علیه السلام مشرف شد می‌گوید: «جوانی دیدم در حد کمال. لباسهای سفید بر تن و عمامه با حنک بر سر [و] ردائی و عبایی در دوش داشت. به سوی من نگرست و فرمود: «یا اباالحسین بن

ابی بغل! تو در کجایی از دعای فرج؟ عرض کردم: ای مولای من، آن دعا کدام است؟ فرمود: دو رکعت نماز بگذار، بعد از آن بگو: «یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح، یا من لم یؤاخذ بالجریرة و لم یتک الستر، یا عظیم المن، یا کریم الصفح، یا حسن التجاوز، یا واسع المغفرة، یا باسط الیدین بالرحمة، یا منتهی کل نجوی، و یا غایة کل شکوی، یا عون کل مستعین، یا مبتداء بالنعم قبل استحقاقها»^۱

یا فرد دیگر که به محضر امام علیه السلام رسید می گوید؛

«ناگاه مردی را دیدیم که بر بدنش جامه های حجازی بود و بر او، عمامه ای بود مانند عمامه اهل حجاز و نشسته و می خواند این دعا را.... رفیقم به من گفت: او و الله صاحب الزمان است»^۲

باز دیگری می گوید؛

«دیدم که جوانی است کامل در جوانی، معدود از رجال و بر بدنش جامه سفید است و عمامه دارد که حنک گذاشته بود برای او به طرفی از آن و ردای و عبایی بر کتف انداخته بود»^۳

و باز دیگری در مورد ملاقاتش با امام عصر علیه السلام گوید؛

«هر دو یکدیگر را بوسیدیم و بر سر، عمامه سبز روشنی داشت و بر رخسار مبارکش خال سیاه بزرگی بود»^۴

دیگری نیز در مورد ملاقاتش گوید؛

«پس ناگاه کسی را دیدم که با من راه می رود و بر سرش عمامه سبزی است که

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۴-۳۰۶؛ دلائل الامامة، ص ۵۵۱-۵۵۳، ح ۵۲۵

۲. اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۲۱۲

۳. فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم، ص ۲۴۵؛ دلائل الامامة، ص ۵۵۱

۴. نجم الثاقب، ج ۲، ص ۵۷۵

رنگش مانند این بود و اشاره کرد به علف‌های سبز که در کنار نهر روییده بود^۱ و دیگری گوید:

«قریب یک سال که دعا می‌کردم به نیتی؛ پس شبی که بعد از مغرب در جامع بودم آن‌گاه داخل شد بر من، شخصی که بر او بود عمامه‌ای مثل عمامه عجم‌ها و جبّه‌ای از پشم شتر. پس دست خود را بر کتف من سود و فرمود به من: «چه حاجت است تو را در اجتماع با من؟» پس گفتم به او که: تو کیستی؟ فرمود: «منم مهدی.»^۲

از آنچه گذشت، تدلیس و دروغ‌گویی و کم‌سوادی، عده‌ای که مدعی‌اند پوشیدن عمامه و عبا در زمان کنونی مشروعیت ندارد و باید کت و شلوار پوشید، یا فردی که کتاب می‌نویسد به نام لباس دین و در آن مشروعیت پوشش روحانیت را زیر سوال می‌برد، روشن می‌شود.

۶. حکم آیه «و زنان شوهردار بر شما حرام‌اند، مگر آنکه مالکشان شده‌اید» در باره همسر غلام!

پرسش ششم:

آیه «و زنان شوهردار بر شما حرام‌اند، مگر آنکه مالکشان شده‌اید» به این معناست که مرد می‌تواند همسر غلام خود را، پس از دستور دادن به غلام برای دوری از او و گذشتن یک دوره عادت ماهانه، به صورت موقت در اختیار داشته باشد و پس از پایان دوره، بدون عقد، او را به غلام بازگرداند. این موضوع در کتاب کافی و منابع معتبر فقهی با حدیث صحیح آمده است.

پاسخ:

۱. نجم الثاقب، ج ۲، ص ۷۲۰

۲. همان منبع، ص ۷۹۲

خداوند در آیه ۲۴ سوره نساء می‌فرماید؛

«زنان شوهردار (بر شما حرام است) مگر آنها را که مالک شده‌اید»

زنان شوهردار از هر مذهب و ملتی همین حکم را دارند یعنی ازدواج با آنها ممنوع است. تنها استثنایی که به این حکم خورده است در مورد زنان غیر مسلمانی است که به اسارت مسلمانان در جنگها درمی‌آیند، اسلام اسارت آنها را بمنزله طلاق از شوهران سابق تلقی کرده، و اجازه می‌دهد بعد از تمام شدن عده آنها با آنان ازدواج کنند و یا همچون یک کنیز با آنان رفتار شود ﴿أَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾

ولی این استثناء، به اصطلاح، استثنای منقطع است، یعنی چنین زنان شوهرداری که در اسارت مسلمانان قرار می‌گیرند رابطه آنها به مجرد اسارت با شوهرانشان قطع خواهد شد، درست همانند زن غیر مسلمانی که با اسلام آوردن رابطه او با شوهر سابقش (در صورت ادامه کفر) قطع می‌گردد، و در ردیف زنان بدون شوهر قرار خواهد گرفت.

از اینجا روشن می‌شود که اسلام به هیچوجه اجازه نداده است که مسلمانان با زنان شوهردار حتی از ملل و مذاهب دیگر ازدواج کنند، و به همین جهت، عده برای آنها مقرر ساخته و در دوران عده از ارتباط زناشویی با آنها جلوگیری نموده است.

فلسفه این حکم در حقیقت این است که این گونه زنان یا باید به محیط کفر بازگشت داده شوند، و یا بدون شوهر هم چنان در میان مسلمانان بمانند و یا رابطه آنها با شوهران سابق قطع شود و از نو ازدواج دیگری نمایند، صورت اول بر خلاف اصول تربیتی اسلام و صورت دوم ظالمانه است، بنا بر این تنها راه همان راه سوم است.

از پاره‌ای از روایات که سند آن به ابو سعید خدری صحابی معروف می‌رسد

برمی آید که آیه فوق در باره اسرای غزوه اوطاس نازل گردیده و پیامبر بعد از اطمینان به اینکه زنان اسیر باردار نیستند به آنها اجازه داد که با مسلمانان ازدواج کنند و یا همچون یک کنیز در اختیار آنها قرار گیرند.^۱

همینطور از آیه مذکور این نکته استفاده می شود که زنانی که ازدواج کرده اند، و یا شوهر دارند، ازدواج با آنها حرام است به استثنای کنیزان که در عین اینکه شوهر دارند ازدواج با آنها حلال است به این معنا که صاحب کنیز که او را شوهر داده می تواند بین کنیز و شوهرش حائل شود، و در مدت استبرا نگذارد با شوهرش تماس بگیرد، و آن گاه به محرمیت خودش در آورد.^۲

از محمد بن مسلم روایت شده که گفت:

«من از امام باقر علیه السلام از معنای کلام خدای عز و جل پرسیدم، که فرمود: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ فرمود: به اینکه انسان به برده خود که کنیزش همسر او است بگوید: از همسر خود کناره گیری کن، و دیگر با او نزدیکی نکن، آن گاه خود او کنیزش را از دسترس غلام دور نگه بدارد، تا حیض شود بعد از آن که پاک شد خودش با او نزدیکی کند، سپس اگر خواست دو باره او را در اختیار غلام بگذارد، بعد از آنکه حیض شد او را به غلام برمی گرداند، بدون اینکه حاجت به عقد نکاح داشته باشد»^۳

و در نقل دیگر آمده است:

«منظور از محصنات زنان شوهردار است، که ازدواج با آنان حرام است، به جز زنی که کنیز تو باشد، و تو او را به غلام خود شوهر دادی هر وقت بخواهی می توانی او را از شوهرش جدا کنی، و خودت از او بهره بگیری، ابی بصیر می گوید:

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۳۲

۲. المیزان، ج ۴، ص ۲۶۶

۳. الکافی، ج ۵، ص ۴۸۱

عرضه داشتم: حال اگر کنیزش را به غیر غلامش شوهر داده چطور؟ فرمود: او نمی‌تواند بین این زن و شوهر جدایی بیندازد، مگر آنکه کنیز خود را بفروشد، آن گاه دیگر ناموس کنیز ملک مشتری می‌شود، و مشتری اگر خواست زناشویی کنیزش با غلام غیر را باقی می‌گذارد، و اگر خواست می‌تواند بین آن دو جدایی اندازد»^۱

نکات؛

۱. کسانی به اسیری و بردگی و کنیزی گرفته می‌شوند که به سرزمین اسلامی حمله کرده باشند و قصد نابود سازی مسلمین و دین و آیین آنها را داشته باشند، اعم از این که این حمله کنندگان مردان باشند یا مردانی به همراه زنانشان، اینان همان کفار حربی هستند که تنها اجازه جهاد با آنان داده شده است، در گذشته در رابطه چرایی به بردگی گرفتن چنین کفاری توضیحات لازم را داده‌ایم؛^۲

۲. مالک می‌تواند کنیزی را که مملوکش است به ازدواج غلامی درآورد که او هم برده و مملوکش می‌باشد، در این صورت دیگر حق نزدیکی و ارتباط با آن کنیز و دیدن اندام او را ندارد.

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«کنیزی که دارای زوج و همسر است، برصاحبش حرام است»^۳

و فرمود؛

«زمانی که مرد، کنیزش را به تزویج درآورد دیگر حق نظر به عورتش و مابین ناف تا زانویش را ندارد»^۴

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۳۳

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9717
https://t.me/Rahnamye_Behesht/5193

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۱۴۸

۴. قرب الاسناد، ص ۴۹

در نقل دیگری آمده است؛

«مردی را که با کنیزش نزدیکی کرده بود بعد از آنکه کنیزش را به عقد دیگری درآورده بود را به نزد علی علیه السلام آوردند، علی علیه السلام صاحب کنیز را زد و حد بر او جاری کرد»^۱

۳. مطابق نقلهایی که در ابتدای بحث آمد، مالک می‌تواند غلامش را بگوید که کنیزش را طلاق دهد و پس از آنکه کنیز عده‌اش گذشت، با کنیزش ارتباط داشته باشد، بنابراین چنین ارتباطی، ارتباط با زن شوهر دار نیست، بلکه ارتباط با کنیز پس از طلاق و جدایی از همسرش و سپری شدن مدت عده می‌باشد.

ممکن است اشکال شود که چرا اسلام به مولی این اجازه را می‌دهد که پس از آنکه کنیزش را به تزویج غلامش در آورده است، غلام را وادار به طلاق کنیز کند، آنگاه خودش کنیز را به همسری برگزیند، آیا حق غلام و کنیز، زیر سوال نمی‌رود!

پاسخ روشن است. غلام و کنیز مذکور همان دشمنان حربی هستند که به مملکت مسلمین حمله کردند و قصد نابودی اسلام و مسلمین را داشتند، اسلام در حق آنان منت گذاشته است که اجازه زندگی و ازدواج را به آنان داده است، اما به هر حال چون آنان کافر حربی بوده‌اند و قصد نابودی زن و فرزند، مسلمین را داشته‌اند، باید عواقب این اقدامات خود را ببینند که یکی از این عقوبت‌ها، می‌تواند همین مورد جدایی کنیز از غلام با اراده و قصد مالک باشد.

علامه طباطبایی در مورد چنین کسانی می‌نویسد؛

«عمده اسباب برده‌گیری سه چیز بود، جنگ، زور و قلدری و داشتن ولایت ابوت و شوهری و امثال آن، اسلام تنها برده‌گیری در جنگ را امضا کرد آن هم تنها در جنگ‌هایی معتبر دانست که بین مسلمین و کفار اتفاق افتد که در این صورت مسلمین می‌توانند اسیر کافر را استرقاق نمایند نه جنگ‌هایی که بین خود

مسلمین رخ می‌دهد. جهت این امضا کردن و معتبر شمردن برده‌گیری اسرای جنگی این است که به طور کلی دشمن محارب هدفی جز نابودی انسانیت و از بین بردن نسل بشری و ویران ساختن آبادی‌ها ندارد و فطرت بشر بدون هیچ تردیدی چنین کسی را محکوم به زوال دانسته و بر هر کسی واجب می‌داند که اینگونه دشمن‌های بشریت را جزء مجتمع بشری به شمار نیاورده و آنان را مستحق تمتع از مزایای حیات و تنعم به حقوق اجتماعی نداند و نیز حکم می‌کند به وجوب از بین بردن آنان و یا دست کم اسیر کردنشان^۱ بنابراین؛

اولاً؛ ارتباط مولی با کنیز به هیچ عنوان تجاوز به زن شوهردار نیست، آنچه که است ازدواج است، آن هم پس از طلاق از همسر اول که همان غلام مولی است. ثانیاً؛ غلام و کنیز مذکور چون دشمن حربی اند و قصد نابودی مسلمین را داشتند، باید عقوبت بشوند و جدایی مذکور به اذن مالک یکی از جنبه‌های عقوبتی آنان است، اگر چه اسلام با اجازه تزویج کنیز و غلام و ممانعت مالک از نزدیکی و ارتباط با کنیز در هنگامی که کنیز در عقد غلام است، نهایت رفتار و حقوق انسانی را در رابطه با آنان رعایت کرده است.

۷. حکم آزادی بنده زن و مرد و تفاوت در میزان پاداش از منظر فقه!

پرسش هفتم:

آیا پاداش آزادسازی بنده زن و مرد در فقه اسلام برابر است یا آزادی بنده زن نصف پاداش آزادی بنده مرد دارد؟

پاسخ:

چنان که بارها گفته‌ایم، اسلام تفاوتی میان مرد و زن از نظر قرب به خداوند و

کسب کمالات نمی‌گذارد و برتری را تنها به تقوا و پرهیزکاری می‌داند چنان که خداوند می‌فرماید؛

«ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید ولی گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شما است» (حجرات ۱۳)
پیامبر گرامی فرمود؛

«خدای شما یکی است و پدرتان یکی، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، نه سیاه پوست بر گندمگون و نه گندمگون بر سیاه پوست مگر به تقوا»^۱
امام صادق علیه السلام فرمود؛

«یک زن صالحه از هزار مرد غیر صالح برتر است»^۲

همینطور در بهره‌مندی در آخرت میان مرد و زن تفاوتی نیست و هر دوی آنان به مقدار ثوابشان بهره‌مند می‌شود چنان که قرآن با صراحت می‌گوید؛
«هرکس از مرد و زن عمل شایسته انجام دهد و ایمان داشته باشد داخل بهشت خواهد شد و بدون حساب، روزی داده میشود (و از مواهب روحانی و جسمانی آن جهان برخوردار میگردد). (غافر ۴۰)

و در آیه دیگر می‌خوانیم؛ «هرکس از مرد و زن عمل صالح انجام دهد و مؤمن باشد به او حیات و زندگی پاکیزه‌ای می‌بخشیم و پاداش آنها را به نحو احسن خواهیم داد» (نحل ۹۷)

حال پاسخ اشکال مطرح شده؛

از روایاتی استفاده می‌شود که آزاد سازی برده مرد بر آزاد سازی برده زن رجحان و برتری دارد چنان که پیامبر گرامی فرمود؛
«هرکس یک مومنی را آزاد کند، خداوند به ازای هر عضوی از آن مومن،

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۲۰۱؛ تفسیر قرطبی، ج ۹، ص ۶۱۶۲

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۷۲

عضوی از آزادکننده را از آتش نجات می‌دهد و اگر آن مومن زن باشد، خداوند به ازای هر دو عضو او، عضوی از آزادکننده را از آتش نجات می‌دهد چرا که زن به منزله نصف مرد است»^۱

از آنجایی که مردان از قدرت جسمانی و نیروی بدنی بیشتری نسبت به زنان برخوردارند و چرخه اقتصاد جامعه به دست آنان می‌چرخد و آنان نان‌آور خانواده‌اند، آزاد سازی یک برده مرد نسبت به برده زن رجحان بیشتری دارد چرا که برده مرد می‌تواند با کارآمدی اقتصادی و کسب درآمد، خانه و کاشانه‌ای فراهم کند و افرادی را تحت تکفل خود در آورد و بردگان بیشتری به دست او آزاد شوند و اقتصاد جامعه و آزاد سازی سایر بردگان سامان بیشتری یابد.

این که در روایت مذکور آمد که زن به منزله نصف مرد است، مقصود همین کارآمدی اقتصادی است که قدرت و کارایی مرد بیشتر از زن در به حرکت در آوردن چرخه اقتصاد است نه آنکه ارزش زن در برابر خداوند نصف ارزش مرد باشد، چرا که روشن شد مقام هر دو در برابر خداوند مساوی است و حتی زن صالحه از هزار مرد غیر صالح بالاتر است.

حال اگر حالتی پیش آید که امکان آزاد سازی برده مرد نباشد، آزاد سازی برده زن همان فضیلت و ثواب آزاد سازی برده مرد را دارد چنان که پیامبر گرامی به فردی که قصد آزاد سازی برده زن خود را داشت فرمود:

«اگر چنین کنی خداوند به ازای هر عضو او، عضوی از تو را از آتش نجات می‌دهد»^۲

این روایت همان ثواب آزاد سازی برده مرد را برای آزاد سازی برده زن، ثابت می‌داند و به روشنی اثبات می‌کند که تفاوتی در نزد خداوند بین برده مرد با برده

۱. الکافی، ج ۶، ص ۱۸۰؛ الفقیه، ج ۳، ص ۱۱۳

۲. علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۶۹

زن نیست، همینطور در روایات دیگری، ثواب مذکور به مطلق آزاد سازی برده تعلق گرفته است که این اطلاق شامل بردگان زن هم می‌شود؛^۱ بنابراین آنجایی که امکان آزاد سازی برده مرد و زن، هر دو است، آزادی برده مرد به خاطر فلسفه‌ای که گفته شد، ارجحیت دارد و اگر امکان آزادی برده مرد نبود، آزادی برده زن همان ثواب آزادی برده مرد را دارد. در مورد تفاوت دیه و ارث و ارزش شهادت مرد و زن نیز می‌توانید پاسخهای گذشته ما را در مجلدات قبلی این کتاب و نیز در ذیل مطالعه کنید؛^۲

۸. توضیحی در مورد حکم قطع دست سارق در فقه اسلامی!

پرسش هشتم:

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر دزدیدن یک عبا، دستور قطع دست دزد را داد (من لایحضره الفقیه، ج ۷، ص ۲۵۱). آیا این روایت نشان نمی‌دهد که حد سرقت بدون رعایت شرایط سخت، به راحتی اجرا می‌شده؟ چگونه این با دیدگاه اسلامگرایان که اجرای حد سرقت را مشروط به شروط زیادی می‌دانند، هماهنگ است؟

پاسخ:

خداوند می‌فرماید؛

«مرد دزد و زن دزد را به سزای آنچه کرده‌اند، دستشان را به عنوان کیفری از جانب خدا ببرید و خدا عزیز و حکیم است» (مائده ۳۸)

۱. الکافی، ج ۶، ص ۱۸۰ «من اعتق نسمة صالحه لوجه الله، كفر الله مكان كل عضو منه عضوا من النار» «هرکس یک برده صالح را آزاد کند، خداوند به ازای هر عضو، عضوی از او را از آتش نجات می‌دهد»

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9913
https://t.me/Rahnamye_Behesht/9953
https://t.me/Rahnamye_Behesht/9946

امام رضا علیه السلام فرمود:

«خداوند دزدی را حرام فرمود؛ چون اگر مباح بود موجب تباهی اموال و آدم کشی می شد و نیز به خاطر این که غصب اموال یکدیگر، موجب کشتار و درگیری و حسدورزی به یکدیگر می شود. و همچنین موجب ترک تجارت و پیشه وری، و کسب اموال و ثروتهای به ناحق و ناروا می گردد...»

پعلت بریدن دست راست دزد آن است که وی با دست راست خود با اشیاء تماس دارد و این دست، بهترین و کارآمدترین عضو بدن اوست. پس بریدن آن کیفری برای دزد و درس عبرتی است برای دیگران تا درصدد تصرف اموال، از راه ناروا نیایند و نیز چون بیشتر با دست راست دزدی می کنند^۱ در تفسیر نمونه نیز چنین آمده است:

«اگر ملاحظه می کنیم امروز دزدی فراوان است به خاطر آن است که چنین حکمی اجراء نمی شود و لذا در محیطهایی که این حکم اسلامی اجراء می گردد (مانند محیط عربستان سعودی که تا سالهای اخیر این حکم در آن اجراء می شد) امنیت فوق العاده ای از نظر مالی در همه جا حکمفرما بود.

بسیاری از زائران خانه خدا با چشم خود چمدانها یا کیفهای پول را در کوچه و خیابانهای حجاز دیده اند که هیچکس جرئت دست زدن به آن را ندارد تا اینکه مامورین «اداره جمع آوری گمشده ها» بیایند و آن را به اداره مزبور ببرند و صاحبش بیاید و نشانه دهد و بگیرد. غالب مغازه ها در شبها در و پیکری ندارند و در عین حال کسی هم دست به سرقت نمی زند.

جالب اینکه این حکم اسلامی با اینکه قرنها اجراء می شد و در پناه آن مسلمانان آغاز اسلام در امنیت و رفاه می زیستند در مورد تعداد بسیار کمی از افراد که از چند نفر تجاوز نمی کرد این حکم در طی چند قرن اجراء گردید.

آیا بریدن چند دست خطا کار برای امنیت چند قرن یک ملت قیمت گزافی است که پرداخت می‌شود؟

بعضی اشکال می‌کنند. [آیا این حکم با احترام مسلمان منافات ندارد]؟ که اجرای این حد در مورد سارق به خاطر یک ربع دینار منافات با آن همه احترامی که اسلام برای جان مسلمان و حفظ او از هر گونه گزند قائل شده ندارد، تا آنجا که دیه بریدن چهار انگشت یک انسان مبلغ گزافی تعیین شده است. اتفاقاً همین سؤال - به طوری که از بعضی از تواریخ بر می‌آید - از عالم بزرگ اسلام، علم الهدی مرحوم سید مرتضی، در حدود یک‌هزار سال قبل شد، سؤال‌کننده موضوع سؤال خود را طی شعری به شرح ذیل مطرح کرد؛

ید بجمس مئین عسجد ودیت ما بالها قطعتم فی ربع دینار؟

یعنی دستی که دیه آن پانصد دینار است چرا به خاطر یک ربع دینار بریده می‌شود؟

سید مرتضی در جواب او این شعر را سرود؛

عز الامانة اغلاها و ارضها ذل الخيانة فافهم حكمة البارئ

یعنی عزت امانت آن دست را گرانقیمت کرد و ذلت خیانت بهای آن را پائین آورد، فلسفه حکم خدا را بدان^۱

در روایت مورد استناد معاند هم آمده است که عبای صفوان بن امیه از مسجد به سرقت رفت، او سارق را پیدا کرد و به نزد پیامبر آورد و دو شاهد بر دزدی او اقامه کرد، پیامبر حکم به قطع دست سارق کرد؛^۲

یکی از شروط برای قطع دست دزد آن است که مال از حرز دزدیده شود، و

۱. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۳۷۸

۲. الکافی، ج ۷، ص ۲۵۱

سارق حرز و محل ننگه داری را بشکنند و مال را بردارد، چنان که از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام نقل است که فرمود:

«فقط دست دزدی قطع می‌شود که از طریق سوراخ کردن دیوار یا شکستن قفل وارد خانه‌ای شود.»^۱

اینکه پیامبر در جریان فوق حکم به قطع دست سارق کرد، از این جهت بوده که عبای مذکور از حرز سرقت شده بود، یعنی صفوان وقتی برای قضاء حاجت به بیرون مسجد می‌رود، عبا را در صندوقچه‌ای مثلاً می‌گذارد و مخفی می‌کند که سارق از پی او حرز را می‌شکند و عبا را به سرقت می‌برد چنان که شیخ حر عاملی به این نکته تصریح می‌کند: «الظَّاهِرُ أَنَّ مُرَادَهُ أَنَّ صَفْوَانَ كَانَ قَدْ أَخْفَى الرِّدَاءَ وَ أَحْرَزَهُ وَ لَمْ يَتْرُكْهُ ظَاهِرًا فِي الْمَسْجِدِ»^۲

و متاعی هم که سرقت شده باید حد اقل یک ربع دینار باشد، دینار هم عبارت است از یک مثقال شرعی طلای مسکوک و مثقال شرعی معادل ۱۸ نخود یعنی ۳/۴ مثقال معمولی است.

چنان که پیامبر گرامی فرمود:

«دست سارق فقط در [دزدی] یک چهارم دینار به بالا قطع می‌شود.»^۳

بنابراین عبای مذکور هم عبای گران قیمتی به قیمت یک ربع دینار به قیمت آن زمان بوده و از حرز هم سرقت شده است، لذا پیامبر گرامی حکم به قطع دست سارق دادند، فلسفه این حکم هم در بالا گذشت که خاصیت بازدارندگی آن است، جهت آگاهی بیشتر از فلسفه این حکم و شرایط اجرای آن، پاسخ گذشته

۱. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۵۱۰

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۲۷۷

۳. میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۹۱

ما را مطالعه کنید؛^۱

۹. حکم تخریب اماکن عبادتی اهل کتاب در بلاد اسلامی!

پرسش نهم:

آیا اهل کتاب مجاز به ساختن معابد خود در بلاد اسلامی هستند و اگر ساختند، وظیفه حکام اسلامی در قبال این اماکن چیست؟ دیدگاه امام خمینی در این رابطه چیست؟

رابطه اسلام و مسلمین را با غیر مسلمانان می‌توان در چهار صورت خلاصه کرد؛

۱. اهل ذمه؛

آنها صاحبان کتب آسمانی هستند که در داخل کشورهای اسلامی به صورت اقلیتی مذهبی زندگی می‌کنند هر گاه آنها تظاهر بر خلاف قوانین اسلام نکنند و به مسلمین احترام بگذارند مسلمانان نیز موظفند آنها را محترم بشمارند. حکومت اسلامی نیز موظف است جان و مال و ناموس آنها را حفظ کند. ذمه به معنای پیمان است در واقع آنها پیمان هم‌زیستی مسالمت آمیز با مسلمین دارند که یکی از شرایطش پرداختن مالیات کوچک و مختصری است به نام «جزیه» که در برابر این وجه مختصر؛ حکومت اسلامی خدمات مهمی را در مورد آنها متعهد است. احکام اهل ذمه در کتب فقهی در ذیل کتاب جهاد به صورت گسترده آمده است.

۲. کفار حربی؛

آنها همان گونه که از نامشان پیداست کسانی هستند که در حال جنگ با مسلمانانند و به همین دلیل نه تنها احترامی ندارند بلکه مسلمانان مأمور به

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/3208

جهاد در مقابل آنان هستند. احکام کفار حربی نیز در فقه اسلام در کتاب الجهاد به طور مشروح آمده است.

۳. کفار معاهد؛

آنهایی هستند که در داخل کشورهای اسلامی زندگی نمی‌کنند ولی روابطی با مسلمانان از نظر تجاری، سیاسی و امثال آن دارند و حقوق یکدیگر را محترم می‌شمارند. مصداق بارز آن زمان ماست؛ تمام کشورهایی که رابطه سیاسی با مسلمانان دارند و مبادله سفیر، کاردار و امثال آن در کشور یکدیگر انجام می‌دهند. آنها نیز در هر کجا باشند چه به داخل کشورهای اسلامی سفر کنند چه در خارج تماس داشته باشند، همه چیزشان محترم است. احکام این گروه نیز در همان کتاب جهاد و در کتب تفسیر، در تفسیر سوره براءت آمده است.

۴. کفار مهادن؛

آنهایی هستند که در بیرون کشورهای اسلامی زندگی می‌کنند و معاهده و رابطه خاص سیاسی با مسلمانان ندارند ولی در حال جنگ و پیکار و مبارزه و مخالفت نیز نیستند. اسلام درباره آنها نیز دستور به خوش رفتاری و مسالمت داده از جمله در آیه ۸ سوره ممتحنه درباره آنها فرموده است که نهی نمی‌کند خداوند از نیکی کردن و رفتار عادلانه با کسانی که با شما در حال جنگ نیستند و شما را از خانه و کاشانه خود بیرون نرانند.^۱

اهل ذمه که در مملکت اسلامی زندگی می‌کنند، می‌توانند آزادانه به آیین خودشان باشند و در معابد و کلیساهای خود، عبادات خود را به جای آورند، اما موظفند که تظاهر به فسق و فجور نکنند.

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«رسول خدا از اهل ذمه مالیات را پذیرفتند مشروط به این که ربا نخورده و

گوشت خوک تناول نکرده و با خواهران و دختران برادر و خواهر ازدواج نکنند و اگر کسی مبادرت به این افعال نمود از امان خدا و رسولش خارج می‌باشد و سپس فرمودند و امروز برای ایشان هیچ امانی نیست^۱

شیخ حر عالمی در وسائل الشیعه بابی را گشوده است پیرامون شرایط ذمه و در آن باب هیچ روایتی مبنی بر ممنوعیت اهل کتاب از احداث معابد و تخریب آن توسط والی وجود ندارد و در هیچ جای وسائل الشیعه که دائره المعارف فقه شیعه است، اثری از مضمون فوق وجود ندارد؛^۲

اما در برخی از نقل‌های اهل سنت آمده است که اهل جزیه حق احداث معابد در ممالک اسلامی را ندارند و اگر احداث کنند، باید تخریب شود، مگر معابدی که قبل از فتح مسلمین ساخته باشند که در این صورت به حال خود رها می‌شود و تخریب نمی‌شود.^۳

شرط مذکور از شرایط ذمه، از روایات اهل سنت استفاده شده است که متاسفانه برخی از فقهای شیعه نیز مطابق آن فتوا داده‌اند، در حالی که چنین شرطی در روایات شیعه نمی‌باشد.

البته در نقلی که در کتاب جعفریات آمده است، علی علیه السلام فرموده است؛
«در اسلام کلیسای ساخته شده و احداث شده وجود ندارد (و نباید در مملکت اسلامی کلیسا ساخته شود)»^۴

این روایت به نقل از کتاب جعفریات در کتاب مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۰۱ و نوادر راوندی، ص ۳۲ آمده است، اما متاسفانه کتاب جعفریات به مرور

۱. التهذیب، ج ۶، ص ۱۵۸

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۲۴ باب ۴۸

۳. سنن الکبری، ج ۹، ص ۲۰۲؛ الشرح الکبیر، ابن قدامه، ج ۱۰، ص ۶۱۸

۴. الجعفریات، ص ۸۰

زمان از گزند تحریف دور نبوده و برخی از روایات اهل سنت به آن اضافه شده است که نقل فوق از همین قسم است که از فرد مجهولی به نام «عبد الله» روایت شده است و صاحب جواهر تصریح می‌کند که آنچه هم اینک از کتاب جعفریات در دست ما است، اکثرش مطابق روایات اهل سنت است «انما تطابق روایتیه فی الاکثریه رویه العامه»^۱

در نقل دیگری در کتاب دعائم الاسلام از علی علیه السلام آمده است که فرمود؛

«پیامبر نهی کرد از ایجاد کنیسه و کلیسا در دار اسلام»^۲

این روایت هم بدون سند بوده است و از آنجایی که نویسنده کتاب دعائم الاسلام در ابتدا مالکی مذهب بوده که پس از آن مستبصر شده است، استفاده می‌شود که نقل مذکور را از اهل سنت گرفته است، شاهد آن این است که شیخ حر عاملی از این دو نقل در بیان شرایط اهل ذمه استفاده نمی‌کند و علامه مجلسی هم آنجایی که مباحث جزیه و ذمه و احکام آن را مطرح می‌کند، این دو نقل را نمی‌آورد که این روشن‌ترین گواه بر آن است که این دو نقل قابل استناد نمی‌باشد.^۳

مرحوم امام ره هم نظر فقهی خود را به این نحو بیان می‌کند؛

«اهل کتاب و کسی که در حکم آن‌ها است، جایز نیست که معابدی مانند بیعه‌ها و کنیسه‌ها و صومعه‌ها و آتشکده‌ها و غیر آن‌ها را در بلاد اسلام، احداث نمایند؛ و اگر آن‌ها را احداث نمودند بر والی مسلمین واجب است که آن‌ها را از بین ببرد. معابدی که آن‌ها قبل از فتح مسلمین داشتند و مسلمان‌ها آن‌ها را خراب نکرده بودند برقرار گذاردن ایشان بر آن معابد - با تأمل و اشکالی که دارد -

۱. جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۹۸

۲. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۸۱

۳. بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۶۳ باب ۱۲

جایز است.^۱

این نظر فقهی ایشان است که ظاهراً مرحوم امام ره از این نظریه عدول کرده‌اند، زیرا ایشان در مدت ۱۰ سالی که رهبری انقلاب را در دست داشتند، معابد اهل کتاب در ایران را از بین نبردند، معابدی که در دوره اسلامی بودن ایران ساخته شده بود یعنی دوره صفویه، قاجاریه، پهلوی، در حالی که مطابق فتوای فوق ایشان باید معابد اهل کتاب را از تخریب می‌کردند، در ذیل می‌توانید لیست کلیساهای اهل کتاب در ایران و تاریخ تاسیس آن را مشاهده کنید؛^۲

در قانون اساسی نیز در اصل سیزدهم، برای اقلیت‌های مذهبی، حق آزادی انجام مراسم دینی لحاظ شده است که از جمله آن می‌تواند تاسیس معابد در صورت نیازشان با اجازه حکومت اسلامی باشد.

اقلیت را چنین تعریف کرده‌اند؛

«گروهی از اتباع یک کشور که از لحاظ نژادی، زبانی و یا مذهبی از دیگر قشارها متمایز بوده و از نظر تعداد نیز کمترند و قدرت حکومت را در دست نداشتند. در اصل ۱۳ قانون اساسی حقوق اقلیت‌ها به رسمیت شناخته شده است؛ بدین بیان که ایرانیان زرتشتی، کلیمی و مسیحی می‌توانند طبق آیین خود در احوال شخصیه، آزادانه به انجام مراسم و اعمال دینی بپردازند. دیگر افراد جامعه به لحاظ دینی مشمول اصل ۱۴ هستند. این اصل، دولت و ملت مسلمان ایران را موظف نموده است که اخلاق اسلامی، رفتار عادلانه و حقوق انسانی را رعایت کنند.»^۳

به هر حال ما ماموریم که در برداشت‌های فقهی، روایات اهل بیت علیهم‌السلام را مبنا

۱. ترجمه تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۵۳۷

2. <https://b2n.ir/946695>

۳. آشنایی با قانون اساسی، ص ۹۵

پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد ششم) ۴۷

قرار دهیم و از رجوع به روایات اهل سنت نهی شده ایم، جز در مواردی که شاهی در روایات خودمان مبنی بر صحت روایت اهل سنت داشته باشیم. علامه مجلسی در بحار الانوار شریف بابی را گشوده است تحت عنوان؛

«باب در نهی از رجوع به اخبار مخالفین (اهل سنت)»^۱

و در این باب روایات متعددی نقل می‌کند، از جمله از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود؛

«به نزد آنان (اهل سنت) نرو و از آنان روایت مشنو»^۲

این مضمون روایت را شیخ حر عاملی نیز در بابی اختصاصی در وسائل الشیعه نقل می‌کند؛^۳

چنان که گفتیم در آیات قرآن و روایات متعددی دستور به حسن معاشرت با اهل کتاب و اهل ذمه داده شده است که می‌توانید نمایه‌های ذیل را مطالعه کنید؛^۴

۱۰. حکم فقهی خوردن ملخ در فقه امامیه بر اساس روایات معصومین علیهم السلام!

پرسش دهم:

با توجه به روایتی از امام علی علیه السلام مبنی بر طهارت و جواز خوردن ملخ، آیا در فقه شیعه مصرف ملخ جایز شمرده شده و به آن توصیه شده است؟ این حکم چگونه با دیدگاه‌های رایج درباره تغذیه در اسلام سازگار است؟
پاسخ:

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۱۴

۲. همان، ص ۲۱۶

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۷۷ باب ۸

در میان انواع حشرات تنها خوردن ملخ جایز و حلال شمرده شده است، چنان که در کتاب تحریر الوسیله چنین آمده است؛

«تذکیه ملخ، زنده گرفتن آن است؛ چه با دست باشد یا با وسیله؛ پس اگر قبل از گرفتنش بمیرد حرام است. و تسمیه و اسلام در آن معتبر نیست چنان که در ماهی گذشت. البته اگر آن را در دست کافر، مرده ببیند، مادامی که نداند که زنده آن را گرفته بوده، حلال نمی باشد و ید کافر و خیر دادن او در محرز شدن آن، فایده نمی بخشد. ملخ مادامی که در پریدن استقلال پیدا نکرده، حلال نمی باشد و آن به نام «دبی» بر وزن «عصا» می باشد و آن ملخی است که حرکت می کند، ولی هنوز بال هایش روییده نشده است.»^۱

این مضمون در روایات ما در مورد ملخ آمده است که فرمودند؛

«ماهی تذکیه شده است و ملخ تذکیه شده و گرفتن زنده اش تذکیه آنست»،

«ملخ پرنده خورده شود و تذکیه ماهی و ملخ گرفتن آنها است»، «باکی ندارد خوردن انواع ملخ و آنچه رواست خوردنش از شکار دریا از انواع ماهی که پولک دارند خوردنش حلال است و هر آنچه پولک ندارند خوردنش حرام است»، «هر ماهی که پولک دارد حلال است و تذکیه ماهی و ملخ گرفتن آنست و حرام است آنچه در آب بمیرد از ماهی و ملخ و جز آن»، «خوردن ملخ حلال نیست تا پرواز کند»^۲

با توجه به آنکه به ما فرموده اند که هر آنچه که در آن ضرر است حرام شمرده شده و هر آنچه که دارای منافع و مصلحت است، حلال شمرده شده است چنان که امام رضا علیه السلام فرمود؛

«هر آنچه در آن فساد نهفته شده و مایه ضرر برای جسم و نفس است حرام

۱. ترجمه تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۱۵۵

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۴، ص ۸۷ باب ۳۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۱۵۵ باب ۳۳

شمرده شده است»^۱

یا امام صادق علیه السلام فرمود؛

«کلیه چیزهایی که به تهیّه آنها فرمان یافته‌اند، از آنچه خوراک بندگان خداست و مایه قوام زندگی آنها می‌باشد و زندگی ایشان جز با آنها میسر نیست، مانند آنچه می‌خورند و می‌نوشند و می‌پوشند و ازدواج می‌کنند و تملک می‌نمایند و از جهت تملکی که دارند از آنها استفاده می‌کنند و به کار گرفتن آنها در راه کسب سودها و منافع که پایداری زندگی‌شان بدانهاست و به نحوی از انحاء به مصلحت کار آنان می‌باشد. خرید و فروش و نگهداری و به کار گرفتن و بخشیدن و عاریه دادن همه اینها حلال و رواست. اما گونه‌های حرام خرید و فروش، هر چیزی که مایه فساد و تباهی است و از خوردن و آشامیدن یا کسب آن یا ازدواج کردن با آن یا مالک شدن آن یا نگه داشتن آن یا بخشیدنش یا عاریه دادنش، نهی شده یا چیزی که در آن به نحوی از انحاء فساد و تباهی است؛ مانند بیع ربوی که مایه فساد و تباهی است، یا فروش مُردار یا خون یا گوشت خوک یا گوشت و پوست درندگان، اعم از انواع درندگان وحشی یا پرندگان، یا شراب یا هر چیز نجس، همه اینها حرام و تحریم شده است؛ چرا که از خوردن و آشامیدن و پوشیدن و تملک و نگه داشتن و تصرف در آنها به هر نحوی، به علت فساد که در آنهاست، نهی شده است. پس، هر گونه تصرفی در این وجه فساد حرام می‌باشد.»^۲

این که خوردن ملخ هم حلال شمرده شده است، از این حکم خالی از مفسده و حاوی مصلحت مستثنی نیست؛

۱. جهانپور سخنگوی سابق وزارت بهداشت در گفتگویی در مورد خوردن

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۵۱

۲. تحف العقول، ص ۳۳۳

ملخ گفت؛

«اینکه گزارشی بر اینکه مصرف غذایی ملخ، نوعاً مشکل بهداشتی داشته باشد، وجود ندارد»^۱

۲. عزیزی رییس انجمن صنایع غذایی ایران گفت؛

«ملخ به عنوان خوراک اصلی افراد به کار نمی‌رود، اما به طور کلی حشرات از خاصیت‌های غذایی بالایی برخوردارند، در جای جای دنیا، استفاده از حشرات به عنوان منبع غنی شده پروتئین، روی و آهن و ویتامین و املاح هستند و با داشتن پتاسیم، کلسیم، منیزیم، روی و آهن و ویتامین B منبع باارزشی به حساب می‌آیند. به همین جهت برخی کشورهای پیشرفته در حال تحقیق بر این موضوع هستند که بتوانند از حشرات به عنوان جایگزین گوشت استفاده کنند.»^۲

۳. بی‌بی سی فارسی نیز در گزارش‌هایی فواید متعددی برای خوردن ملخ ذکر می‌کند. در گزارشی می‌نویسد؛

«به عقیده بعضی‌ها با خوردن حشرات می‌شود کره زمین و نسل بشر را نجات داد. این نظریه‌ای است که تعدادی از دانشمندان و کارشناسان بر آن تاکید دارند؛ از جمله دکتر سارا بینون، همسر و شریک اندی، که چند سال گذشته را، صرف تحقیق بر تاثیرات محیط زیستی جایگزین کردن پروتئین حیوانی با حشرات کرده است.

طبق آماري که دانشگاه واگنینگن هلند (کشوری که در سالهای اخیر بودجه زیادی را صرف تحقیق در زمینه حشره خواری و پرورش حشرات کرده) منتشر کرده، در مقایسه با تولید گوشت حیوانی، برای پرورش حشرات، به آب، مواد غذایی و زمین کمتری نیاز است. علاوه بر این حشرات خونسرد هستند بنابراین

1. <https://b2n.ir/119224>

2. <https://b2n.ir/930556>

در مقایسه با حیوانات پستاندار به مراتب کمتر گاز گلخانه‌ای تولید می‌کنند. در حالی است که بیش از دو میلیارد نفر در جهان، بطور معمول از بیش از ۱۹۰۰ نوع حشره تغذیه می‌کنند. طبق بررسی دانشگاه آکسفورد، خوردن حشرات نه تنها خیلی سالم و با خاصیت است، بلکه در مقایسه با گوشت‌هایی مثل مرغ و گاو، پروتئین، ویتامین، فیبر و مواد معدنی بیشتری دارد اگر دانشمندان و سیاستمداران، در پیدا کردن راه‌حالی برای معضل جهانی گرمایش زمین و عواقب آن عجله نکنند، بعید نیست که به زودی، خوردن حشرات از تجربه‌ای متفاوت برای بعضی‌ها، تبدیل به منبع اصلی پروتئین برای همه انسانها شود.^۱

و باز در گزارش دیگری می‌نویسد؛

«حشرات یکی از راه‌هاست، منابع طبیعی را تخلیه نمی‌کند بنابراین به محیط زیست آسیب نمی‌زند، مغذی است و در شرایط مناسب پرورش حشرات راحت و ارزان است. به گفته شامی رادیا یکی از بنیانگذاران شرکتی که حشرات خوردنی می‌فروشد حشرات را می‌توان سوپرغذا دانست «آنها سرشار از پروتئین، مواد معدنی و اسیدهای آمینه هستند.» پرورش آنها برای محیط زیست بهتر از پرورش دام و طیور است. حشرات می‌توانند از ضایعات طبیعی تغذیه کنند، گازهای گلخانه‌ای کمتری تولید می‌کنند و زمین کمتری را قیاس با دام و طیور اشغال می‌کنند. حشرات چون خونسرد هستند راندمان آنها از نظر تبدیل غذا به توده بدنی بالا است. بطور متوسط از دو کیلو غذا یک کیلو حشره تولید می‌شود در حالی که هشت کیلو غذا یک کیلو به وزن دام اضافه می‌کند. گفته فائو ۱۹۰۰ نوع حشره به عنوان خورده می‌شوند. رایج‌ترین حشراتی که خورده می‌شوند عبارتند از: سوسک‌ها، زنبورها، زنبور مورچه‌ها (wasp)، ملخها، ملخ آفت، جیرجیرک‌ها،

1. https://www.bbc.com/persian/science/2015/12/151220_me_eating_insects_to_save_planet_earth

موریانه‌ها، سنجاقک‌ها و مگس‌ها.^۱

و باز در گزارش دیگری می‌نویسد؛

«سازمان ملل می‌گوید خوردن حشرات به مقابله با گرسنگی در جهان کمک می‌کند. تهیه‌کنندگان این گزارش ضمن اشاره به ارزش غذایی حشرات گفته‌اند که میزان پروتئین، چربی و مواد معدنی در این جانوران بالا است. براساس این گزارش حشرات «بویژه برای کودکانی که دچار سوء تغذیه هستند می‌تواند مکمل غذایی مهمی باشد» حشرات از قابلیت بالایی در تولید پروتئین برخوردارند. به عنوان مثال میزان تولید پروتئین جیرجیرک در مقایسه با گاو ۱۲ برابر است. در این گزارش همچنین آمده است اکثر حشرات احتمالاً گازهای گلخانه‌ای کمتری تولید می‌کنند.»^۲

اسلام اگر چه خوردن سایر حشرات به غیر ملخ را اجازه نمی‌دهد، اما گزارشها و تحقیقات فوق ثابت می‌کند؛

۱. خوردن ملخ در صورتی که شرایط شرعی در آن رعایت شود، مشکل بهداشتی ندارد.

۲. ملخ منبع ویتامین و مواد معدنی و منبع غنی پروتئین است و می‌تواند جایگزین مناسبی برای گوشت تلقی شود.

۱۱. سهم الارث و قاعده تعصیب در ارث!

پرسش یازدهم:

آیا دختران متوفی نمی‌توانند تمام ارث را ببرند و فقط تا دو سوم ارث به ایشان تعلق می‌گیرد و مازاد آن به عصبه (نزدیک‌ترین مرد از خویشان پدری مثل برادر) می‌رسد؟

1. <https://www.bbc.com/persian/science-39040815>

2. https://www.bbc.com/persian/world/2013/05/130513_131_insects_eating_hunger

پاسخ:

در گذشته از یکی از کانال‌های اهل سنت نقل قول کردیم که مخاطبینشان پرسیده بودند که چرا اگر فردی بمیرد و دخترانی از خود به جای گذاشته باشد، برادران میت هم ارث می‌برند و تمام ارث به دختران نمی‌رسد، متن پرسش از کانال مذکور چنین بود؛

«اگر پدری پسر نداشته باشد و یک یا چند دختر داشته باشد، بعد از فوت ظاهراً بخشی از میراث او به برادرانش تعلق می‌گیرد (بخاطر اینکه پسر نداشته است). آیا این خورده شدن حق دخترها نیست؟ پاسخ؛ خیر، هیچ حقی خورده نشده است...»

ما گفتیم که در فرض مذکور تمام ارث به دختران می‌رسد و برادران میت حقی ندارند، و ارث بردن برادران با وجود دختران سنت جاهلیت است که برای دختران ارزش قائل نبودند، دختران دو سوم خویش را بالفرض مطابق حکم قرآن می‌برند و مابقی را بالرد، کانال مذکور پاسخی را به ما داده است که مبتنی است بر عقیده باطلشان تحت عنوان «تعصیب»

تعصیب آن است که ترکه میت زیادتر از سهام مفروضه‌ای باشد که برای صاحبانشان تعیین شده است، در مورد اینکه زیادی به چه کسی می‌رسد بین شیعه و اهل سنت اختلاف است، اهل سنت می‌گویند آن را باید به عصبه میت داد یعنی خویشاوندی پدری و ذکور میت مانند برادران رد کرد اما ما می‌گوییم در صورتی که خویشاوندان نزدیک میت چون فرزندان دختر باشند باید مقدار زائد از مفروضات را به آنها رد نمود و با وجود طبقه قبل، یعنی دختران نوبت به طبقه بعد یعنی برادران میت نمی‌رسد به علاوه دادن مقدار اضافی به مردان طبقه بعد، شبیه قوانین دوران جاهلیت است که زنان را بدون دلیل از ارث محروم

می‌ساختند.^۱

مرحوم امام در تحریر الوسیله می‌آورد؛

«موردی است که ترکه بیشتر از سهام باشد؛ پس این زیادی بر صاحبان فرض‌ها برمی‌گردد و به «عُصْبَه» میت داده نمی‌شود. و «عُصْبَه» هر مردی است که بدون واسطه یا با واسطه ذکور به میت انتساب دارد. پس اگر وارث به یک دختر و مادر منحصر باشد نصف آن به عنوان فرض به دختر و سدس آن به فرض به مادر داده می‌شود و ثلث باقی مانده به طور چهار یک به نسبت سهمشان، به آن‌ها رد می‌شود. و اگر وارث او به دخترهای متعدد و مادر منحصر باشد دو سوم آن به فرض به دخترها و سدس آن به فرض به مادر داده می‌شود و سدسی که باقی مانده است به طور پنج یک به نسبت سهامشان به آن‌ها رد می‌شود و عصبه در دهانشان خاک است (و نصیبی از ارث ندارند).»^۲

دلیل ما بر این سخن آیات قرآن و روایات اهل سنت و روایات اهل بیت علیهم‌السلام است.

۱. خداوند می‌فرماید؛

﴿وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾
«خویشاوندان به ارث بردن از یکدیگر سزاوارترند. به یقین خداوند بر هر چیزی داناست.» (انفال ۷۵)

آیه نشان می‌دهد که از ارحام و نزدیکان، در ارث بردن از یک دیگر سزاوارتر از دیگرانند. دلیل اولویت ارحام در ارث بردن، اقربیت آنان به متوقّاست. براین اساس، نسبت هرکس به متوقّاً نزدیک‌تر باشد، در ارث بردن اولویت دارد، براین اساس، چگونه ممکن است با وجود وارث نزدیک‌تری مانند دختر، خویشاوند

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۰۵

۲. ترجمه تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۰۴

دورتری مانند برادر ارث ببرد!

۲. و می‌فرماید؛

«لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا» «برای مردان، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک ترشان بر جای نهاده‌اند، سهمی از ارث است و برای زنان نیز از آنچه پدر و مادر و خویشاوند نزدیک ترشان برجای گذاشته‌اند، سهمی از ارث است - خواه آن مال کم باشد و خواه زیاد - این سهمی است که مقرر شده است.» (نساء ۷)

آیه نشان می‌دهد که زنان از نظر استحقاق ارث نظیر مردان هستند و در هر موردی که مرد ارث می‌برد، زن نیز ارث می‌برد، مگر مواردی که به وسیله دلیل استثنا شده است؛ مانند قاتل و مرتد. به عبارت دیگر، همه زنان و نزدیکان ارث می‌برند و این آیه دلالت دارد بر اینکه مردان و زنان از نظر استحقاق ارث - نه مقدار آن - مساوی هستند؛ زیرا در این آیه حکم شده که برای مردان سهمی از ارث است؛ همچنان که برای زنان سهمی از ارث است؛ در حالی که از نظر قائلان به تعصیب، صوری وجود دارد که مردان ارث می‌برند و زنان هر چند در رتبه مردان باشند، ارث نمی‌برند که یک نمونه آن فرض مذکور است که تمام ارث را به دختران نمی‌دهند و مردان طبقه بعد را شریک در ارث می‌کنند.^۱

۳. مسلم و بخاری از سعد بن ابی وقاص روایت کرده‌اند که گفت؛

در مکه دچار مرضی شدم که مشرف به مرگ بودم. پیامبر به عیادت آمد، عرض کردم: ای رسول خدا، من اموال زیادی دارم و وارثی جز دخترم ندارم. آیا می‌توانم دوسوم مالم را صدقه بدهم؟ فرمود: نه. عرض کردم: آیا می‌توانم نیمی از آن را صدقه بدهم؟ فرمود: نه. عرض کردم: آیا می‌توانم یک سوم آن را صدقه بدهم؟

۱. الانصاف فی مسائل دام فیها الخلاف، ج ۲، ص ۲۲۰

فرمود: یک سوم زیاد است. اگر بعد از تو فرزندی بی نیاز باشد، بهتر است از اینکه فقیر باشد و نزد مردم در یوزگی کند.»^۱

این روایت صراحت دارد که در ذهن سعد بن ابی وقاص چنین بوده که دخترش تنها وارث مالش است و پیامبر هم سخن او را شنید و تنها وارث بودن دختر او را تأیید کرد و به او نگفت که وارث دیگری هم دارد و آن عصبه است، بلکه همان یک وارث را تأیید کرد که براساس آن، تمام ترکه برای دختر است، نیمی از آن به عنوان فرض و نیمی دیگر به عنوان ردّ.

۴. بیهقی از سوید بن غفله در مورد دختر و زن و مولایی روایت کرده است؛ «علی به دختر، نصف، و به زن یک هشتم از ترکه را داد و مازاد را به دختر برگرداند.»^۲

۵. دارمی هم این روایت را از حیان بن سلیمان نقل کرده است؛ «نزد سوید بن غفله بودم که فردی نزد او آمد و از سهم مردی که از دنیا رفته و یک دختر و همسرش را برجای گذاشته، سؤال کرد. سوید گفت: آیا می خواهی تو را از حکم علی با خبر کنم؟ مرد گفت: حکم علی مرا کافی است. سوید گفت: حکم علی این بود که به زن متوقفاً یک هشتم، و به دخترش نصف ترکه را داد، آن گاه بقیه را به دختر برگرداند.»^۳

۶. از رسول خدا روایت شده که فرمود؛ «من ترک مالا فإلهه»؛ «هرکس مالی را از خود به جای گذارد، آن مال برای خانواده اش است.»^۴

۱. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۵۰؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۷۱

۲. سنن الکبری، ج ۶، ص ۲۴۲

۳. سنن الدارمی، کتاب الفرائض، باب فیمن أعطی ذوی الأرحام دون الموالی، ص ۲۸۸.

۴. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۵۰

برادر یا خواهر از خانوادهٔ مرد محسوب نمی‌شود، بلکه فرزندان و همسر فرد، خانوادهٔ او هستند.

۷. از برید عجلی نقل شده است که از امام باقر علیه السلام پرسید؛

«میراث مردی که می‌میرد و از خود یک دختر و عمویش را بر جای می‌گذارد، چگونه است؟ امام در پاسخ فرمود: **المال للإبنة وليس للعمّ شيء أو قال: ليس للعمّ مع الابنة شيء؛**» «تمام مال به دختر می‌رسد و به عمو چیزی نمی‌رسد یا فرمود: برای عمو با وجود دختر، چیزی نیست.»^۱

۸. کسی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد که ترکۀ متوفّا از آن کیست؟ آیا از آن نزدیک‌ترین بستگان است یا از آن عصبه؟ امام در پاسخ فرمود: **المال للأقرب و العصبه في فيه التراب؛** «تمام مال از آن نزدیک‌ترین بستگان است و عصبه را خاک در دهان است.»^۲

دوست اهل سنت ما برای عقیده خود به تعصیب به نقلی از صحیح بخاری استناد کرد که بخاری از مسلم بن ابراهیم، از وهیب، از ابن طاووس، از پدرش، از ابن عباس نقل کرده است که رسول خدا فرمود: **الحقوا الفرائض بأهلها، فما بقي فهو لأولى رجلٍ ذكر؛** «فرائض را به اهلش بدهید و آنچه اضافه آمد، از آن سزاوارترین مرد به متوفّا است.»^۳

این همان روایت معروف به روایت طاووس بن کیسان یمانی (م ۱۳۲ ق) است. حال بررسی روایت؛

۱. اولاً، سند این روایت ضعیف است؛ زیرا به عبدالله بن طاووس بن کیسان یمانی منتهی می‌شود که هر چند علمای رجال اهل سنت او را توثیق کرده‌اند، اما

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۰۴

۲. الکافی، ج ۷، ص ۷۵

۳. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۵۱

توثیق آنها با آنچه ابوطالب انباری در مورد این روایت ذکر کرده، در تعارض است. او در مورد این روایت از سفیان از ابی اسحاق از قاربه بن مضربه نقل می‌کند که گفته است؛

«نزد ابن عباس، که در مکه بود، نشستیم و گفتم: ای ابن عباس، اهل عراق حدیثی از تو نقل می‌کنند و طاووس، بنده آزاد شده تو، آن را چنین روایت می‌کند که آنچه از فرائض باقی می‌ماند، برای سزاوارترین عصبه مرد است. ابن عباس گفت: آیا تو از اهل عراق هستی؟ گفتم: آری. گفت: به دیگران برسان که من می‌گویم: خداوند عزوجل فرموده است: «أَبَاؤُكُمْ وَ أُمَّهَاتُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ» و همچنین «أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ». آیا اینها جز فریضه‌اند؟ آیا این آیات چیزی باقی گذارده‌اند؟ نه من چنین چیزی گفته‌ام و نه طاووس از من چنین چیزی نقل کرده است. قاربه بن مضرب گفت: پس از این سخنان ابن عباس، طاووس را دیدم و گفتم: نه، به خدا سوگند من چنین چیزی را هرگز از ابن عباس روایت نکرده‌ام. همانا شیطان این سخن را بر دهان آنها انداخته است. سفیان گفت: به نظر من این کار از جانب فرزندش عبدالله بن طاووس بوده است؛ زیرا او مهر دار سلیمان بن عبدالملک بود و به این گروه - یعنی بنی هاشم - کینه زیادی داشت.»^۱

سلیمان بن عبدالملک، خلیفه اموی مروانی، کسی است که ابو هاشم، عبدالله بن محمد بن علی حنفیه را ظالمانه و فریبکارانه با سم کشت. با این وصف، معلوم است حال دوستداران آنها چگونه خواهد بود.

۲. ثانیاً، وراثت عصبه از مسائلی نیست که ابتلای مردم به آن کم باشد، بلکه از مسائل عام البلوی در دوره رسول اکرم و خلفا بود. حال اگر در این زمینه، تشریحی مطابق مضمون این روایت وجود می‌داشت، نباید از دیگران مخفی

می ماند و دیگران هم بایستی آن را نقل می کردند؛ در حالی که همه اسناد این روایت به عبدالله بن طاووس منتهی می شود.

۳. ثالثاً، فقهای مذاهب اهل سنت در مواردی بر خلاف مضمون این روایت فتوا داده اند که فقیه الطائفه، شیخ طوسی، به آنها اشاره کرده است که جهت آگاهی رجوع کنید؛^۱

۴. علامه مجلسی هم تصریح می کند که قول به تعصیب از بدعت های عمر بن خطاب است و شایسته است که اهل سنت این بدعت را ترک کنند، آنجا که فرمود؛

«عول و تعصیب که سنیان به گفته عمر در میراث میکنند بدعت است و مخالف قرآن است و با فرزند پدر و مادر احدی میراث نمبرد مگر زن و شوهر و کسی که خدا از برای ایشان در قرآن سهمی قرار کرده است اولی و احق است به میراث از کسی که سهمی در قرآن نداشته باشد و میراث به عصبه دادن چنانکه عمر کرده است از دین خدا نیست»^۲

و باز گفت؛ «عمر از روی ضلالت و معانده حق عول و تعصیب و سایر بدع و آثار را تا روز قیامت در میان مردم گذاشت»^۳

۱۲. بررسی حرمت آدم خواری در فقه شیعه!

پرشش دوازدهم:

آیا در فقه شیعه و منابع معتبر آن، حکمی مبنی بر جواز آدم خواری وجود دارد یا اینکه چنین ادعایی صرفاً از شبهات بی اساس دشمنان دین است؟

۱. الخلاف، ج ۴، ص ۶۸ مساله ۸۰

۲. حق الیقین، ص ۵۵۸

۳. همان، ص ۶۰۸

پاسخ:

خوردن گوشت انسان از جمله حرام‌های صریح در اسلام است که به حرمت آن در روایات متعددی اشاره شده است؛^۱

روایات باب فوق ثابت می‌کند که اگر از بدن انسان اعم از زنده یا مرده گوشتی جدا شود، خوردن آن گوشت حرام است، علاوه بر آن، ادله‌ای که خوردن مردار و میتة را حرام می‌شمارد، بیان‌کننده حرمت میتة و مردار انسان نیز می‌باشد؛^۲

روشن است که این حرمت به خاطر ضررهای و فسادهای متعددی است که در این نوع از تغذیه کردن وجود دارد، چنان که امام رضا علیه السلام فرمود؛
«هر آنچه در آن فساد نهفته شده و مایه ضرر برای جسم و نفس است حرام شمرده شده است»^۳

در کافی شریف پیرامون حرمت گوشت میتة از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود؛

«اما مردار و میتة را هیچکس از آن نمی‌خورد مگر اینکه بدنش ضعیف و زنجور می‌شود، نیروی او را می‌کاهد، و نسل را قطع می‌کند، و آن کس که به این کار ادامه دهد با سگته و مرگ ناگهانی از دنیا می‌رود»^۴

این مفاسد ممکن است به خاطر آن باشد که دستگاه گوارش نمی‌تواند از مردار خون سالم و زنده بسازد، بعلاوه مردار کانونی است از انواع میکربها، اسلام علاوه بر اینکه خوردن گوشت مردار را تحریم کرده، آن را نجس هم دانسته تا

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۴، ص ۱۰۴، ص ۲ "باب... تحریم لحوم الناس"

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۴، ص ۹۹، باب ۱ باب تحریم المیتة

۳. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۵۱

۴. الکافی، ج ۶، ص ۲۴۲

مسلمانان کاملاً از آن دوری کنند.^۱

بنابراین خوردن گوشت انسان، چه انسان زنده و چه میتة و مرده در اسلام از حرام‌های روشن و بین است، اما در یک صورت استفاده از گوشت مردار جایز است و آن هم زمانی است که اضطراری پیش می‌آید و مثلاً انسان در بیابانی گیر می‌کند که نه آبی برای آشامیدن دارد و نه غذایی برای خوردن که اگر این وضعیت ادامه پیدا کند، جانش را از دست می‌دهد، چنان که خداوند می‌فرماید: «خداوند تنها (گوشت) مردار و خون و گوشت خوک، و آنچه نام غیر خدا به هنگام ذبح بر آن گفته شود، حرام کرده است (ولی) آن کس که مجبور شود (در موقع ضرورت برای حفظ جان خود از آن بخورد) در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد گناهی بر او نیست، خداوند بخشنده و مهربان است.» (بقره ۱۷۳)

چنان که گفتیم از آنجا که گاه ضرورت‌هایی پیش می‌آید که انسان برای حفظ جان خویش مجبور به استفاده از بعضی از غذاهای حرام می‌شود قرآن در ذیل آیه آن را استثنا کرده و می‌گوید: «ولی کسی که مجبور شود (برای نجات جان خویش از مرگ) از آنها بخورد گناهی بر او نیست، به شرط اینکه ستمگر و متجاوز نباشد»

(فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ)

به این ترتیب برای اینکه اضطرار بهانه و دستاویزی برای زیاده روی در خوردن غذاهای حرام نشود با دو کلمه «غَيْرَ بَاغٍ» و «لَا عَادٍ» گوشزد می‌کند که این اجازه تنها برای کسانی است که خواهان لذت از خوردن این محرمات نباشند، و از مقدار لازم که برای نجات از مرگ ضروری است تجاوز نکنند، (باغ و عاد در اصل باغی و عادی بوده، باغی از ماده «بغی» به معنی طلب کردن است، و در اینجا منظور طلب کردن لذت است و «عادی» به معنی متجاوز می‌باشد، یعنی متجاوز

از حد ضرورت)^۱

بر این اساس برخی از فقهاء این فرض را مطرح کرده‌اند که اگر انسان در بیابانی گرفتار شود که از گرسنگی در معرض هلاک شدن است و تنها میته انسانی در دسترس دارد، می‌تواند به مقدار رفع ضرورت و نجات از مرگ، از گوشت آن میته انسانی ارتزاق کند، یا اگر مثلاً در بیابان مذکور فردی مهدور الدم باشد، می‌تواند او را بکشد و از گوشت او به مقدار رفع ضرورت ارتزاق کند؛^۲

این مقدار از جواز در مواقع ضرورت برای نجات جان است و حکمی عام برای تمام زمانها نیست و منظور از فرد مهدور الدم در فتوای فوق مثلاً کافر حربی است که به سرزمین مسلمین حمله کرده است و قصد نابود کردن مسلمین را دارد و مسلمین هم جهت دفاع می‌توانند او را بکشند و مطلق کفار را شامل نمی‌شود، چنان که در گذشته توضیح داده‌ایم؛^۳

بنابراین؛

۱. حرمت خوردن گوشت انسان در اسلام و تشیع واضح و روشن است.
۲. مورد استثناء تنها ضرورت و برای حفظ جان است که چنین استثنایی مورد تاکید حکم عقل است و خداوند هم که رییس العقلاء است حکم به جواز آن به مقدار رفع ضرورت داده است، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «هیچ حرامی الهی نیست مگر این که خداوند آن را برای کسی که مضطر شده است حلال فرموده است»^۴

۱. تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۵۸۴

۲. جواهر الکلام، ج ۳۶، ص ۴۴۲

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/5001

۴. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۱۱

۱۳. امکان‌پذیری تکالیف شرعی در مناطق غیرمتعارف از منظر فقه اسلامی!

پرسش سیزدهم:

چگونه می‌توان اسلام را دین جهانی دانست در حالی که برخی احکام عبادی آن مانند نماز و روزه، در مناطقی با شب و روزهای طولانی (مانند قطب شمال و جنوب) به صورت رایج قابل اجرا نیستند؟

پاسخ:

صاحب عروة الوثقی در مورد نماز و روزه چنین شخصی چهار احتمال را ذکر می‌کند؛

۱. ملاک در نمازها و روزه‌های مکلف مزبور، سرزمین‌های معمولی باشد و خود مخیر است که برای نمازها و روزه‌هایش یکی از بلاد معمولی را که میان قطبین قرار دارند مبنا قرار دهد.

۲. سقوط تکلیف نماز و روزه از این فرد است.

۳. روزه از این فرد ساقط است و در مورد نماز هم [در تمام ماه‌هایی که روز است] تنها نماز یک روز و [در تمامی ماه‌هایی که شب است تنها نماز] یک شب واجب است.

۴. ملاک در نمازها و روزه‌های مکلف مزبور، وطن سابق او می‌باشد؛ البته در صورتی که وطن سابقی داشته باشد.^۱

مرحوم صاحب عروه و اکثر فقهاء نظریه اول را خوب می‌دانند و برخی از فقهاء نیز قائل به نظریه سوم هستند، ما در ذیل بر مبنای دو مبنای مذکور به این پرسش پاسخ گفته‌ایم؛^۲

هم اینک معتقدیم که از ادله شرعیه مبنای دیگری استفاده می‌شود به این

۱. العروه مع التعليقات، ج ۲، ص ۶۱

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9069

بیان؛

۱. در این شکی نیست که نماز و روزه وظیفه ثابت هر مسلمانی است که در آیات و روایات به وجوب هر روزه نماز و هر ساله روزه تصریح شده است. خداوند می‌فرماید؛

«نماز را (به صورت معمول) انجام دهید، زیرا نماز وظیفه ثابت و معینی برای مؤمنان است» (نساء ۱۰۳) و می‌فرماید؛ «در انجام همه نمازها، (به خصوص) نماز وسطی [نماز ظهر] کوشا باشید! و از روی خضوع و اطاعت، برای خدا بپاخیزید.» (بقره ۲۳۸)

و می‌فرماید؛

«ای افرادی که ایمان آوردید، روزه بر شما نوشته شده است، همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شده تا پرهیزکار شوید» (بقره ۱۸۳)

امام صادق علیه السلام در پاسخ به این سؤال که چرا نماز، با آن که مردم را از کار و رسیدن به مشکلات و نیازهایشان باز می‌دارد و باعث زحمت و رنج جسمی آنهاست، واجب گردید فرمود؛

«چون اگر فقط به آمدن دین و وجود کتاب (قرآن) در میان مردم اکتفا می‌شد و عاملی نمی‌بود که یاد و خاطره پیامبر را در میانشان نگه دارد، به همان سرنوشت پیروان ادیان پیشین دچار می‌شدند. آنها نیز برای خود دینی و کتابی داشتند و عده‌ای را به سوی آیین خود فرا خواندند و در راه آن با آنان جنگیدند، اما با رفتن آن‌ها، دین و آیینشان هم کهنه شد و از بین رفت. خداوند تبارک و تعالی چنین خواست که مسلمانان نام و یاد محمد و دین او را از یاد نبرند؛ از این رو، نماز را بر ایشان واجب فرمود، تا روزی پنج مرتبه به یاد او باشند و نامش را به زبان آورند و آنان با نماز و یاد خدا سر بندگی فرود آورند، تا مبادا از یاد خدا غافل شوند و

فراموشش کنند و در نتیجه یاد و نامش محو شود»^۱

امام رضا علیه السلام در بیان علت نماز نوشت:

«نماز، اقرار به ربوبیت خداوند عزوجل است و نفی شریک از او و ایستادن در برابر خداوند جبار، جل جلاله، با خواری و مسکنت و خضوع و اعتراف [به عظمت او] و طلب بخشش گناهان گذشته، و روزی پنج بار پیشانی بر خاک نهادن برای تعظیم خداوند عزوجل. نماز موجب می شود که بنده به یاد خدا باشد و او را فراموش نکند و به ناسپاسی و گردنکشی دچار نشود و خاشع و فروتن باشد و راغب و طالب زیادتی در دین و دنیا باشد. علاوه بر اینها، نماز موجب می شود که انسان از گناه باز ایستد و شب و روز پیوسته به یاد خداوند عزوجل باشد، تا این که مبادا انسان، سرور و مدبر و آفریننده خویش را فراموش کند و بر اثر آن، به گردنکشی و طغیان و نافرمانی روی آورد. یاد کردن بنده از خداوندگارش و ایستادنش در آستان او، وی را از معاصی باز می دارد و از هر گونه فساد جلوگیری می کند»^۲

امام صادق علیه السلام فرمود:

«اسلام بر پنج چیز بنا شده است؛ بر نماز و زکات و حج و روزه و ولایت»^۳

از این آیات و روایات استفاده می شود که نماز و روزه از واجباتی است که اساس دین اند و حتما باید به جا آورده شوند، خصوصا نماز باید روزی پنج بار اقامه شود تا خداوند و تعالیم او فراموش نشود، بنابراین نظریه سوم نمی تواند موجه باشد زیرا مستلزم تاخیر نماز و عدم به جا آوردن هر روزه آن و نیز سقوط کلی روزه می گردد.

۱. علل الشرایع، ج ۱، ص ۳۱۷

۲. علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۱۷

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۸

۲. از سوی دیگر در روایات تصریح شده است که ملاک برای اوقات نماز، مشرق و مغرب مکان مکلف است، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود؛
«آنچه بر تو لازم است، مراعات مشرق و مغرب خودت می باشد» «انما علیک مشرقک و مغربک»^۱

بنابراین ملاک قرار دادن افق مناطق معتدله یا افق وطن سابق، علاوه بر آنکه مستند قابل توجهی ندارد، بر خلاف ملاک مورد اشاره نیز می باشد.

۳. از سوی سوم این مسأله نیز مسلم است که انسان باید در مکانی سکنی گزیند که بتواند فرائض دینی خویش را به جا آورد، چنان که خداوند می فرماید؛
«کسانی که فرشتگان (قبض ارواح) روح آنها را گرفتند در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند و به آنها گفتند شما در چه حالی بودید (و چرا با اینکه مسلمان بودید در صف کفار جای داشتید؟) گفتند ما در سرزمین خود تحت فشار بودیم، آنها (فرشتگان) گفتند مگر سرزمین خدا پهناور نبود که مهاجرت کنید» (نساء ۹۷)

لزوم مهاجرت به مکانی که امکان انجام فرائض است و نهی از قرار گرفتن در مکان هایی که نمی توان فرائض را اجرایی کرد «تحت عنوان تعرب بعد از هجرت» مورد تاکید روایات قرار گرفته است؛^۲

مرحوم دستغیب در معنای تعرب پس از هجرت می نویسد؛
«در صورتی که از اقامه شعائر اسلامی مانع می شدند حرام بود که در بلاد کفار بمانند. مانند وقتی که نمی توانستند در بلاد کفر نماز بخوانند یا روزه ماه رمضان بگیرند و غیره، چنانچه خداوند در سوره نساء بیان می فرماید»^۳

۱. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۹۸

۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۷۷؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۹۹ باب ۳۶

۳. گناهان کبیره، ج ۲، ص ۳۱

۴. با توجه به آن سکنی گزیدن در مناطقی چون قطب شمال یا جنوب، مستلزم آن است که فرائضی چون نماز و روزه به آن نحوی که دستور داده‌اند، به جا آورده نشود، باید از این سکنی گزیدن پرهیز کرد و به مناطق دیگری که امکان اقامه فرائض به نحو صحیح است هجرت نمود، با این وجود اگر کسی مضطر به مسکن گزینی در مناطق مزبور است، لازم است رعایت احتیاط را کند، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

«با ورع‌ترین مردمان کسی است که در هنگام شبه، احتیاط و توقف کند»^۱
رعایت احتیاط نیز به این است که نماز و روزه خود را به ملاک مناطق معتدله انجام دهد، و پس از رفع اضطرار، قضاء کند، مثلاً اگر ماه رمضان در آغاز تابستان واقع شده، و حد متوسط طول روزها (از طلوع صبح تا مغرب) در مناطق معتدله ۱۵ ساعت است، آنها باید در ماه مبارک هر روز ۱۵ ساعت روزه بگیرند، و هنگامی که ماه رمضان در آغاز زمستان است، اگر حد متوسط روز در مناطق معتدله ۱۲ ساعت است، باید همین ۱۲ ساعت را روزه بگیرند، و نماز خود را نیز طبق همین حساب انجام دهند و هر بیست و چهار ساعت، پنج بار اقامه نماز کند. آیت الله خوئی از جمله فقهای است که طرفدار مبنای مذکور بوده است؛^۲

۱۴. جواز پیوند اعضا از دیدگاه مراجع تقلید و مبنای فتوایی آن!

پرسش چهاردهم:

با توجه به اینکه پیوند اعضا در زمان ائمه وجود نداشته، چگونه مراجع تقلید به جواز آن فتوا می‌دهند و مبنای این حکم چیست؟

پاسخ:

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۶۲

۲. المستند فی شرح العروه، الصوم ۲ ص ۱۴۵

چنین نیست که تمام مراجع پیوند اعضا را جایز بدانند، برخی از آنان جایز می‌دانند و برخی جایز نمی‌دانند.

از جمله کسانی که جایز می‌دانند، آیت الله مکارم شیرازی است. ایشان فتوا می‌دهند: «هرگاه مرگ مغزی به طور کامل و مسلّم باشد، و هیچ‌گونه احتمال بازگشت به زندگی عادی وجود نداشته باشد، برداشتن بعضی از اعضا (خواه مانند قلب باشد یا کلیه یا عضو دیگر) برای نجات جان مسلمانی، مانعی ندارد، خواه وصیت به این کار کرده باشد یا نه، ولی بهتر جلب رضایت اولیای میت است»^۱

و از جمله کسانی که جایز نمی‌دانند، آیت الله سیستانی است، ایشان می‌فرماید:

«قطع عضو مسلمان مرده مانند چشم و دستش برای پیوند زدن به بدن زنده جایز نیست و اگر کسی چنین کند بر او دیه لازم می‌آید و دفن آن عضو قطع شده واجب است، ولی اگر پیوند زده شد و عضو جزو بدن زنده شد، قطع آن واجب نیست، اگر کسی که از نظر مغزی مرده است در حالی که قلب و ریه او هرچند به کمک دستگاه وظیفه خود را انجام می‌دهند شرعاً مرده شمرده نمی‌شود و قطع اعضای او برای الحاق به افراد زنده به هیچ وجه جایز نیست و قتل محسوب می‌شود و موجب دیه و قصاص است»^۲

کسانی که فتوا به عدم جواز می‌دهند به ادله‌ای استناد می‌کنند از جمله آنکه در روایات متعددی از قطع عضو میت مسلمان نهی شده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

۱. احکام پزشکی، ص ۱۲۱

2. <https://www.sistani.org/persian/qa/02448/>

«گناه قطع سر میت شدیدتر است از قطع سر انسان زنده»^۱

امام باقر علیه السلام فرمود:

«خداوند آنچه را که در زمان زنده بودن مومنین، انجامش حرام است را برای مردگان مومنین هم حرام کرده است»^۲

پیامبر گرامی فرمود:

«احترام میت مسلمان مانند احترام زنده مسلمان است»^۳

بنابراین همانطور که آسیب و جراحت وارد کردن بر مسلمان زنده حرام است، بر مسلمان میت هم حرام است و نباید اعضای بدن میت مسلمان را پس از مرگ برای پیوند قطع نمود.

همینطور روایاتی که از مثله و قطعه قطعه کردن بدن میت نهی می‌کند، شاهد روشنی بر ممنوعیت پیوند اعضای میت است، چنان که علی علیه السلام در مورد نحوه قصاص ابن ملجم فرمودند:

«ای فرزندان عبدالمطلب نکند بعد از شهادتم (به بهانه قتل من) در خون مسلمانان فرو روید و بگویید امیر مومنان کشته شد. آگاه باشید جز قاتل من را به سبب قتل من نکشید (درست) بنگرید هر گاه من از این ضربت از دنیا چشم پوشیدم، او را تنها یک ضربه بزنید تا یک ضربت در برابر یک ضربت باشد و او را مثله نکنید (گوش و بینی و اعضای بدن او را جدا نسازید) که من از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود از مثله کردن بپرهیزید هر چند نسبت به سگ گزنده باشد»^۴

۱. الکافی، ج ۷، ص ۳۴۸

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۰۳

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۲۹

۴. نهج البلاغه نامه ۴۷ بخش چهارم

روایات دیگری نیز می‌باشد که از اهانت و بی‌احترامی مومن نهی می‌کند؛^۱ روشن است که قطعه قطعه کردن بدن میت مومن، روشن‌ترین هتک و بی‌احترامی در قبال او محسوب می‌شود.

در مقابل فقهایی که قائل به جوازند، پاسخ می‌دهند که ادله فوق صحیح است تا زمانی که اضطرار به عمل کردن بر خلاف آن حاصل نشده باشد، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «لَيْسَ شَيْءٌ مِّمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا وَقَدْ أَحَلَّهُ لِمَنْ اضْطُرَّ إِلَيْهِ» «هیچ حرامی الهی نیست مگر این که خداوند آن را برای کسی که مضطر شده است حلال فرموده است»^۲

وقتی که حفظ جان مسلمانی، توقف بر پیوند اعضای فردی دارد که هیچ امیدی به بازگشت او به دنیا نیست، ما در اینجا مضطر هستیم و می‌توانیم برای حفظ جان مسلمانی از اعضای مسلمان میت دیگر استفاده کنیم.

لذا می‌بینیم که امامان علیهم السلام اجازه شکافتن شکم میت مسلمانی را که فرزند در شکم دارد و او زنده است را از باب اضطرار داده‌اند، در حالی که مطابق ادله فوق، در حالت عادی چنین کاری را اجازه نداده بودند، چنان که اصحاب امام صادق علیه السلام از ایشان در مورد زنی سوال کردند که مرده است، اما فرزندش در شکمش تکان می‌خورد، آیا می‌توان شکمش را شکافت و فرزند را خارج کرد؟ امام علیه السلام فرمود:

«بله، پس از آن شکم مادر دوخته می‌شود»^۳

بنابراین می‌بینیم که حکم به جواز پیوند اعضای میت، مبتنی بر روایات اهل بیت علیهم السلام است، و مراجعی هم که حکم جواز داده‌اند، حکمشان مبتنی بر ادله

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۶۵ باب ۱۴۶

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۱۱

۳. الکافی، ج ۳، ص ۲۰۶

فوق می‌باشد.

۱۵. حکم آرایش و پوشش در حالت خروج موقت از احرام هنگام حج تمتع!

پرسش پانزدهم:

آیا درست است که حضرت فاطمه در ایام احرام، چشم‌های خود را آرایش کرده و لباس رنگارنگ پوشیده؟ حکم شرعی این رفتار در فقه حج تمتع چیست و آیا این عمل به معنای خروج از احرام محسوب می‌شود؟

پاسخ:

روایت مورد اشکال پیرامون حج تمتع و خروج از احرام است. حج تمتع عبار است از احرام مکلف از میقات به عمره تمتع؛ آن‌گاه داخل مکه شده هفت شوط طواف دور خانه خدا به جامی آورد، سپس در مقام ابراهیم دو رکعت نماز طواف می‌گزارد و بین صفا و مروه هفت شوط سعی می‌کند، در آخر نیز مویش را کوتاه می‌کند و با این عمل تمام اموری که بر او حرام بوده حلال می‌گردد؛ تا این‌که احرام دیگری برای حج می‌بندد، سپس روز نهم به عرفات می‌رود و در آن‌جا تا غروب وقوف می‌کند و بقیه اعمال را نیز انجام داده و از احرام دوم نیز خارج می‌گردد.^۱

سید شرف الدین می‌گوید؛

«علت این‌که این حج را «تمتع» می‌نامند، این است که در این حج تمتع است. تمتع به معنای لذت است. چون در مدت فاصل بین دو احرام «عمره و حج» محظورات و محرّمات احرام مباح و حلال می‌گردد و شخص عامل به آن، می‌تواند در این مدت از آنچه در احرام عمره حرام بود و در احرام حج نیز حرام می‌گردد، لذت و نفع ببرد. این همان معنایی است که عمره و برخی از تابعینش

ناخوش می داشتند»^۱

پیامبر گرامی در حجه الوداع، حج تمتع را برای مسلمین تبیین کرد که آنان می توانند پس از انجام عمره از احرام خارج شوند و محرمات احرام برای آنان حلال می شود و مجدداً برای حج احرام ببندند و مراسم حج را به جا آورند.

بر این اساس پس از تبیین پیامبر گرامی، فاطمه زهراء علیها السلام از احرام خارج شدند و در منزل خودش رازینت کردند، علی علیه السلام که در یمن بودند، وقتی به مکه رسیدند، برایشان سوال پیش آمد که چرا فاطمه زهراء از احرام خارج شده است، و آنچه را که بر محرم حرام بوده مانند زینت کردن را انجام داده است. حضرت زهراء در پاسخ فرمود که پیامبر حج تمتع را برای ما تبیین کرد و من مطابق امر و تبیین پیامبر رفتار کرده ام و از احرام خارج شدم، علی علیه السلام مساله را از پیامبر نیز جویا شدند و ایشان بیان کردند که حج تمتع چنین است و خداوند دستور به آن داده است و به این نحو وحی را بر من نازل کرده است.

چنان که در نقل مذکور آمده است که پس از آنکه پیامبر حج تمتع را تبیین کرد؛

«مردی از صحابه (عمر) گفت: ما چگونه به حج بیرون رویم و از سر و موهای ما آب غسل جنابت چکد؟! حضرت او را فرمود: تو هرگز ایمان به حج تمتع نخواهی آورد. پس سراقه بن مالک بن جعشم کنانی برخاست و عرض کرد: یا رسول الله! احکام دین خود را دانستیم چنانکه گویا امروز مخلوق شده ایم، پس بفرما که آنچه ما را امر فرمودی در باب حج مخصوص این سال است یا همیشه ما باید حج تمتع بجا آوریم؟ حضرت رسول فرمود: مخصوص این سال نیست بلکه ابد الابد این حکم جاری است. پس حضرت رسول انگشتان دستهای خود را در یکدیگر داخل گردانید و فرمود: داخل شد عمره در حج تا روز قیامت.

در این وقت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که از جانب یمن به فرموده حضرت رسول متوجه حج گردیده بود داخل مکه شد، و چون به خانه حضرت فاطمه علیها السلام داخل شد «فدخل علی فاطمه» دید که فاطمه علیها السلام محل گردیده و بوی خوش از او شنید و جامه های ملّون در بر او دید پس گفت: این چیست ای فاطمه و پیش از وقت محل شدن چرا محل شده ای؟ حضرت فاطمه علیها السلام گفت که: رسول خدا مرا چنین امر کرد. پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیرون آمد و به خدمت حضرت رسول شتافت که حقیقت حال را معلوم نماید، چون به خدمت حضرت رسید گفت: یا رسول الله! من فاطمه را دیدم که محل گردیده و جامه های رنگین پوشیده است. حضرت فرمود: من امر کرده ام مردم را که چنین کنند...»^۱

بنابراین؛

۱. علت تعجب علی علیه السلام به خاطر خروج فاطمه زهرا علیها السلام از احرام بوده است نه زینت کردن ایشان.

۲. زینت کردن فاطمه زهرا علیها السلام در منزل و برای شوهر خویش بوده است نه در ملاعام، ایشان در اجتماع با نهایت پوشش و حجاب حاضر می شده اند، چنان که آمده است، وقتی می خواستند از منزل خارج شوند و به مسجد برای احقاق حقتشان بروند مطابق روایت؛

«سرپوش به سر افکند و خود را در چادری پیچیده با گروهی از زنان به جانب مسجد راه افتاد در حالی که خود را سخت پوشانده بود «لائت خمارها و اقبلت فی لیه من حفدتها و نساء قومها تطأ ذیولها»^۲

و مطابق نقل های دیگر «حتی از ناینایان نیز حجاب می گرفتند و می فرمودند برترین زنان، زنانی اند که نه مردان آنها را ببینند و نه آنها مردان را ببینند

۱. حیاة القلوب، ج ۴، ص ۱۳۷۶؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۶۳

۲. بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۲۱۶

(مگر آنکه ضرورتی برای حضور در اجتماع باشد)»^۱

۳. در روایات ما آمده است که مستحب است، زن برای شوهر در منزل زینت و آرایش کند، چنان که امام باقر علیه السلام فرمود؛

«سزاوار نیست زن، (برای شوهر) خود را بدون آرایش بگذارد. لااقل، گردنبندی به گردن بیندازد.»^۲

فاطمه زهراء نیز پس از خروج از احرام در منزل برای علی علیه السلام زینت کرده بودند نه در اجتماع و ملاعام.

۴. با توجه به آنکه پیامبر گرامی در حجه الوداع حکم حج تمتع و خروج از احرام پس از انجام عمره را متذکر شدند و وحی در این رابطه آن هنگام نازل شده بود و علی علیه السلام در مکه نبودند تا حکم مذکور را فرا گیرند، وقتی مشاهده کردند که حضرت زهراء از احرام خارج شده تعجب کردند و جویای مسأله از پیامبر شدند که پیامبر گرامی متذکر حکم مذکور و نزول وحی در این رابطه شدند.

۱۶. اختیار طلاق زنان پیامبر بعد از وفات آن حضرت!

پرسش شانزدهم:

آیا امام علی علیه السلام می توانست پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله، همسران ایشان را طلاق دهد؟

پاسخ:

چنان که در گذشته توضیح داده ایم؛^۳

اگر «ام المومنین» بودن زنان پیامبر گرامی، گواه بر لزوم اکرام و احترام و جایگاه رفیع آنان باشد، حکم مذکور، یک حکم اولی است، همانطور که حکم

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۸۹

۲. الکافی، ج ۵، ص ۵۰۹

اولی در مورد مومن لزوم احترام است چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

«احترام مومن از احترام کعبه بزرگتر است»^۱

اما وقتی مومنی خودش حرمت و احترام خود را حفظ نکند و آدم کشی و زنا و دزدی و شرابخواری و... بکند، ما هم احترام او را نگه نمی‌داریم و او را زندانی کرده و قصاص و حدود را در مورد او اجرایی می‌کنیم، زنان پیامبر هم به مقتضای ام المومنین بودن به خاطر پیامبر گرامی شایسته احترام هستند، اما کسانی از آنان که خودشان حرمت خود را بشکنند و دستورات خداوند را زیر پای بگذارد، دیگر نمی‌توانند توقع آن احترام اولیه را داشته باشند، و اینان به خاطر حرمت شکنی و تعدی از دستورات خداوند، شایسته عقاب و عذاب هستند، چنان که خداوند می‌فرماید:

«ای همسران پیامبر، هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شوند،

عذاب او دو چندان خواهد بود و این برای خدا آسان است» (احزاب ۳۰)

لذا در روایاتی آمده است که برخی از همسران پیامبر، هنگام ظهور امام زمان علیه السلام رجعت می‌کنند و به خاطر کارهای ناشایسته‌ای که انجام داده‌اند، مواخذه می‌شوند؛^۲

و ائمه برخی از همسران پیامبر را کذاب و دروغگو خطاب می‌کردند؛^۳

و در مورد برخی از آنان پس از نمازها، دعا می‌کردند که به خاطر اعمال ناپسته‌ای که انجام دادند، از رحمت خداوند دور شوند؛^۴

و به صورت مطلق دشمن علی علیه السلام را شایسته طرد و عقاب و عذاب

۱. خصال، ج ۱، ص ۲۷

۲. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۴۲

۳. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۱۷

۴. الکافی، ج ۳، ص ۳۴۲

دانسته‌اند که طبیعتاً شامل ایجادکننده جنگ جمل هم می‌شود؛^۱ بر این اساس، در برخی از نقل‌ها آمده است که پیامبر گرامی، اختیار طلاق همسران خود را به علی علیه السلام واگذار کرده بود، تا هر یک از همسران پیامبر که مورد طلاق علی علیه السلام واقع شوند، پیوند و ارتباطشان با پیامبر گرامی قطع شود، و روز قیامت هیچ توقعی از پیامبر گرامی برای شفاعت نداشته باشند.

در وصیتی پیامبر گرامی خطاب به علی علیه السلام فرمود:
 «فلانه و فلانه (عایشه و حفصه) بعد از من با تو مخالفت و عداوت و دشمنی می‌کنند و فلانه (عایشه) با سپاهی بر تو خروج می‌کند... ای علی زمانی که آنان آنچه را که قرآن از آنان می‌خواهد را انجام ندهند، آنان را طلاق باین بده تا آنان از من جدا شوند و ارتباطی با من نداشته باشند»^۲

علی علیه السلام نیز در روز شوری چنین احتجاج می‌کرد:
 «شما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا در بین شما به غیر من کسی است که پیامبر در طلاق همسرانش او را قائم مقام خود کرده باشد، آنان گفتند نه»^۳
 و در نقل دیگری پیامبر گرامی خطاب به علی علیه السلام فرمود:

«تو وصی من بر اهل بیتم و زنانم هستی، کسی را که بر همسری من تثبیت کنی روز قیامت با من ملاقات می‌کند و کسی را که طلاق دهی، من از او بیزارم، نه او مرا می‌بیند و نه من او را می‌بینم در روز قیامت»^۴

در جنگ جمل علی علیه السلام عایشه را تهدید کرد که اگر به مدینه باز نگردد و جنگ را خاتمه ندهد، او را طلاق دهد تا روز قیامت رابطه‌ای با پیامبر گرامی

۱. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۰۲ باب ۸؛ و، ص ۲۱۸ باب ۱۰

۲. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۸۸

۳. المسترشد فی امامه علی علیه السلام، ص ۳۵۴؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۳۸

۴. الغیبه طوسی، ص ۱۵۰

نداشته باشد، عایشه از این تهدید علی علیه السلام ترسید و به اطرافیانش چنین گفت؛ «پیامبر خطاب به علی فرمود ای علی، من طلاق ایشان را در قبضه اختیار تو درآوردم و به تو مفوض ساختم و تو را وکیل خود گردانیدم که هرکدام از ایشان که تو از جانب من طلاق دهی، نام او از دفتر نساء النبی محو شود. چون آن حضرت امر طلاق ما را به او اطلاق فرموده و فرق میان حیات و ممات ننموده، مرا علی بن ابی طالب بر این معنی تنبیه و متذکر می‌کند. اکنون من از فراق کَلِّی می‌اندیشم مبادا چیزی بر زبانش رود که تدارک آن تصوّر نتوان کرد و می‌ترسم که از رسول بری و جداگردم شوم و در آن جهان از دولت ملاقات و سعادت خدمت او محروم مانم.»^۱

این تهدید عملی شد و علی علیه السلام عایشه را طلاق داد، چنان که سعد بن عبد الله قمی خطاب به امام عصر علیه السلام عرضه داشت؛

«از اجداد شما برای ما روایت کرده‌اند که پیغمبر خدا اختیار طلاق زنان خود را بدست امیر المؤمنین علیه السلام داده بود. حتی روایت شده که علی علیه السلام در جنگ جمل برای عایشه پیغام فرستاد که اسلام و پیروان آن را گرفتار فتنه خود نمودی و فرزندان خود را از روی نادانی به سراشیب مرگ افکندی، اگر خود برمیگردی چه خوب و گر نه تو را طلاق میدهم؛ با اینکه مرگ پیغمبر، زندهای آن حضرت را طلاق داده بود.

امام زمان علیه السلام پرسید: طلاق به معنی چیست؟ عرض کرد: یعنی رها کردن زن (که اگر بخواهد شوهر کند آزاد باشد) فرمود: اگر رحلت پیغمبر زندهای او را آزاد و رها کرده بود، پس چرا جایز نبود که آنها بعد از پیغمبر شوهر کنند؟ عرض کرد، زیرا خداوند متعال ازدواج آنها را (بعد از پیغمبر) حرام کرده بود. فرمود: پس چگونه

۱. مناقب مرتضوی (از کتب اهل سنت) ص ۲۱۳؛ احقاق الحق، ج ۳۲، ص ۴۱۳ (به نقل از منابع

اهل سنت)، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۳۴

رحلت پیغمبر آنها را رها گردانید؟ عرض کرد، معنی طلاقى که پیغمبر حکم آن را واگذار بامیر المؤمنین علیه السلام نمود چیست؟ امام فرمود؛

«خداوند متعال مقام زنان پیغمبر را بزرگ داشت و آنها را به شرف مادری مؤمنین فائز گردانید، پیغمبر هم به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: یا علی این شرافت تا وقتی که اطاعت میکنند برای آنها خواهد بود، ولی هر کدام بعد از من نافرمانی خداوند کردند و علیه تو سر بشورش برداشتند، آنها را آزاد بگذار تا اگر بخواهند با دیگری ازدواج کنند و از مقام ام المؤمنینی ساقط گردند.»^۱

در برخی دیگر از نقل‌ها آمده است که این حق طلاق پس از امام علی به سایر امامان منتقل شده است و امام حسین علیه السلام پس از آنکه عایشه به جنازه امام حسن علیه السلام اهانت کرد، طلاقش تجدید شد و امام حسین مجدداً طلاق او از پیامبر را امضاء نمود، چنان که مسعودی می‌نویسد؛

«از پیامبر روایت شده است که اگر اوصیاء من زنی از همسران من را طلاق دهند آنان روز قیامت مرا ملاقات نخواهند کرد و روایت شده است که وقتی عایشه (با جنازه امام حسن اهانت کرد)، حسین علیهما السلام حکم طلاق او را صادر کرد زیرا پیامبر حق طلاق همسرانش را به امیر مومنان و امیر المؤمنین به حسن و حسن پس از خودش به حسین علیه السلام واگذار کرده بود»^۲

البته چنان که از روایات فوق روشن شد، طلاق مذکور نوعی طلاق معنوی است و موجب آن می‌شود که عایشه دیگر آن احترام و شرافتی را که به خاطر همسری پیامبر داشته، نداشته باشد و روز قیامت بین او و پیامبر جدایی باشد، اگر چه در دنیا هنوز حکم همسری ظاهری پیامبر را داشته و مثلاً حق ازدواج پس از پیامبر را نداشته است، لذا می‌بینیم که علامه مجلسی می‌نویسد؛

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۵۹؛ دلائل الامامه، ص ۵۱۱

۲. اثباه الوصیه، ص ۱۶۳؛ اثباه الهداه، ج ۲، ص ۲۵۵

«همسران منافق پیغمبر از اینکه ام المؤمنین باشند بیرونند، و امیر مؤمنان در روز جنگ بصره (که جنگ جمل باشد) عائشه را طلاق داد تا برای مردم روشن شود که از این حکم بیرون است نسبت به برخی اعتبارات و وجوه (احترام و ارتباط با پیامبر در قیامت) اگر چه حرمت ازدواج مؤمنان با او به جای خود مانده است.»^۱

۱۷. جایگاه قنوت در نماز و بررسی روایات متعارض در باره آن!

پرسش هفدهم:

چرا در برخی روایات شیعه قنوت در نماز قبل یا بعد از رکوع جایز شمرده شده، ولی در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام نقل شده که قنوت نه قبل از رکوع و نه بعد از آن صحیح نیست؟ آیا این تناقض دلیل بر بی اعتباری مذهب شیعه نیست؟

پاسخ:

قنوت در نماز، نزد شیعه مستحب است. در فتوای مراجع شیعه آمده است؛ «در تمام نمازهای واجب (یومیه) و مستحب، پیش از رکوع رکعت دوم، مستحب است، قنوت بخوانند»^۲

امام باقر علیه السلام فرمود:

«قنوت در هر نمازی (مستحب) است»^۳

صفوان جمال می گوید؛

«پشت سر امام صادق علیه السلام، هر زمانی که نماز خواندم دیدم که در هر نمازش

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۶۵

۲. توضیح المسائل مراجع، بنی هاشم، ج ۱، ص ۶۰۳

۳. الفقیه، ج ۱، ص ۳۱۶

قنوت می خواند، چه نماز جهری و چه غیر جهری (و اخفاتی)»^۱

در فلسفه گرفتن قنوت از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود:

«اگر سائل بگوید چرا دعاء (مقصود دعا‌هایی است که مستحب است قبل از تکبیرة الاحرام و در خلال تکبیرات افتتاحیه ششگانه بخوانند به شرحی که در کتب فقهیه و ادعیه مذکور است) در رکعت اول نماز پیش از قرائت حمد خوانده می شود ولی در رکعت دوم قنوت بعد از قرائت حمد و پیش از رکوع خوانده می شود؟

در جواب گفته می شود: حقّ تعالی دوست دارد ایستادن برای او و قیام برای عبادتش با تحمید و تقدیس و رغبت و خشیت افتتاح و آغاز گردد و در پایان عمل و عبادت را با مثل همین خاتمه داد لذا رکعت دوم که خاتمه عمل است را با خواندن قنوت که مشتمل بر تحمید و تقدیس و رغبت و خشیت است به پایان می رسانند.

و جهت دیگرش آن است که در نماز جماعت گاه باشد که مأموم در رکعت دوم امام را درک می کنند آن هم بعد از خواندن قرائت حال امام پیش از رفتن به رکوع وقتی قنوت خواند به مقدار خواندن قنوت قیام طولانی شده و شخص با اقتداء به امام رکوع را در رکعت دوم درک می کند و بدین ترتیب هر دو رکعت از او فوت نمی شود.»^۲

معاند می گوید اگر قنوت در هر نمازی مستحب است پس این روایت چه می شود که عبد الملک بن عمرو می گوید:

«از امام صادق علیه السلام در مورد قنوت سوال کردم که قبل از رکوع است یا بعد از

۱. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۲۶۱

۲. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۰۶

رکوع، امام علیه السلام فرمود نه قبلش است و نه بعدش»^۱
پاسخ روشن است. در ذهن راوی این نکته تداعی شده بود که قنوت واجب است و سوال کرد که این قنوت (واجب) قبل از رکوع است یا بعد از رکوع. امام علیه السلام پاسخ داد قنوت (به صورت وجوبی) نه قبل از نماز است و نه بعد از نماز، (آنچه است قنوت استحبابی، آن هم قبل از رکوع است)^۲
چنان که امام رضا علیه السلام فرمود:

«اگر خواستی قنوت بگیر و اگر خواستی قنوت نگیر و اگر جو تقيه بود، قنوت نگیر»^۳

امام رضا علیه السلام صراحتاً با تعبیر «اگر خواستی قنوت بگیر و اگر خواستی نگیر» می‌فهماند که گرفتن قنوت لازم و ضروری و واجب نیست، امام صادق علیه السلام هم برای نفی توهم وجوب می‌گوید قنوت وجوبی نه قبل از رکوع است و نه بعد از رکوع.

سوال دیگری که ممکن است مطرح شود این است که اگر قنوت قبل از رکوع است، چگونه امام باقر علیه السلام اجازه داده بعد از رکوع هم قنوت انجام گیرد چنان که فرمود:

«قنوت قبل از رکوع است و اگر خواستی می‌توانی بعد از رکوع هم بگیری»^۴
اما در سند این روایت «قاسم بن محمد جوهری» است که مجهول بوده و توثیقی ندارد و واقفی مسلک هم است، بنابراین این راوی ضعیف است و

۱. التهذیب، ج ۲، ص ۹۱

۲. مختلف الشیعه، ج ۱، ص ۹۷

۳. التهذیب، ج ۲، ص ۹۱

۴. التهذیب، ج ۲، ص ۹۲

روایتش هم مورد اعتماد نیست.^۱

از سوی دیگر، روایت مذکور صراحتاً می‌گوید قنوت قبل از رکوع است، اما اگر قبل از رکوع، قنوت فراموش شود، انسان می‌تواند بعد از رکوع قنوت را قضاء کند. شیخ طوسی این احتمال را در مورد روایت داده است که در مورد قضاء قنوت است.^۲

معاندین بی‌سواد توجه کنند که روایاتی که به نظرشان متضاد به نظر می‌رسد، تفسیر و توضیح دارد و هیچ‌گونه تناقضی در میان گفتار امامان علیهم‌السلام وجود ندارد، چنان که امام صادق علیه‌السلام فرمود؛

«حدیث من حدیث پدر من و حدیث پدرم حدیث جدم و حدیث جدم حدیث حسین و حدیث حسین حدیث حسن و حدیث حسن حدیث امیر مومنان و حدیث امیر مومنان حدیث رسول خدا و حدیث رسول خدا حدیث خداوند است»^۳

۱۸. حکم شرعی جنایت برده‌دار بر برده در فقه امامیه!

پرسش هجدهم:

در روایتی از کتاب فروع کافی آمده که امام علی علیه‌السلام درباره زنی که پستان کنیز خود را برید، حکم به آزادی آن کنیز داد. پرسش این است که چرا امام علی علیه‌السلام این زن را قصاص نکرد و فقط کنیز را آزاد نمود؟ آیا این حکم با عدالت سازگار است؟

پاسخ:

۱. عدالت علی علیه‌السلام چیزی نیست که تنها مورد تأکید شیعه باشد، بلکه اهل

۱. رجال نجاشی، ص ۳۱۵؛ رجال علامه حلی، ص ۲۴۷

۲. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۲۶۷

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۳۱

سنت هم در روایات متعددی، علی علیه السلام را به این ویژگی ستوده‌اند.

نقل می‌کنند که عمر همواره می‌گفت؛

«علی از همه ما به داوری و قضاوت (الهی) آشناتر است»^۱

و باز علمای اهل سنت از پیامبر گرامی نقل می‌کنند؛

«علی بن ابی طالب آگاه‌ترین شخص به امر قضاوت است»^۲

از ابن مسعود نقل می‌کنند؛

«علی از همه مردم مدینه به امور قضاوت آشناتر بود»^۳

ابونعیم در حلیه الاولیاء نقل می‌کند که پیامبر گرامی خطاب به علی علیه السلام

می‌فرمود؛

«تو از همه بهتر عدالت را میان مردم رعایت می‌کنی»^۴

در نقل دیگر فرمود؛

«تو از همه بهتر به رعیت مهربان هستی»^۵

هیثمی نقل می‌کند که پیامبر گرامی خطاب به فاطمه زهرا علیها السلام می‌فرمود؛

«تو را به همسری مردی در آوردم که مهربانیش به مردم از همه زیادتر است و

در میان همه آنها عدالت را به بهترین وجه اجرا می‌کند و داوری او از همه بهتر

است»^۶

۱. صحیح بخاری، ج ۷، ص ۱۱۶؛ مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۰۵؛ مسند احمد، ج ۵،

ص ۱۱۳

۲. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۶۱

۳. استیعاب، ج ۲، ص ۴۶۱؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۲۳۶

۴. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۹۸

۵. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۶

۶. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۵

در روایات فراوانی از نقل‌های شیعه نیز علی علیه السلام به عدالت و مهربانی با مردم ستوده شده است؛^۱

۲. متأسفانه معاند اشکال‌کننده، روایت را خوب ترجمه نمی‌کند تا روشن شود که روایت مذکور نیز گواه بر عدالت‌گری علی علیه السلام است.

روایت چنین است که امام باقر علیه السلام فرمود؛

«امیر المومنین در مورد زنی که پستان‌های کنیزش را بریده بود حکم داد که آن کنیز آزاد است و دیگر راه و تسلطی برای مولایش بر آن کنیز نیست و در مورد کسی که به مملوک و برده‌اش آسیب وارد می‌کرد حکم می‌کرد که آن مملوک و برده آزاد است و به سوی هرکس که دوست دارد می‌تواند برود (و زندگی جدید تشکیل دهد)»^۲

بنابراین اولین تنبیه علی علیه السلام آن بود که اگر ارباب به برده آسیبی وارد می‌کرد، بلافاصله حکم به آزادی برده می‌داد، و دیگر ارباب بر آن برده هیچ‌گونه مالکیتی نداشت، چنان که علامه مجلسی می‌گوید؛

«از این روایت استفاده می‌شود که آسیب وارد کردن ارباب به برده موجب عتق و آزادی برده است»^۳

۳. علی علیه السلام در کنار آنکه در موارد فوق، برده را از مالکیت مالک خارج می‌کرد، مالک را هم تنبیه شدید و مجازات می‌کرد، چنان که امام حسین علیه السلام فرمود؛

«مردی بینی برده خود را بریده بود، علی علیه السلام آن برده را آزاد کرد و آن مرد را تعزیر

۱. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۰۲، باب ۱۰۷

۲. الکافی، ج ۷، ص ۳۰۳

۳. مراه العقول، ج ۲۴، ص ۶۹

و تنبیه نمود»^۱

و در نقل دیگری امام صادق علیه السلام فرمود؛

«مردی گوش برده خود را بریده بود، علی علیه السلام برده را آزاد کرد و آن مرد را مجازات و معاقبه نمود»^۲

و در نقل دیگر فرمود؛

«مردی برده خود را اخته کرده بود، علی برده را آزاد کرد و آن مرد را مجازات نمود و فرمود کسی که به اعضای بدن برده اش آسیب رساند، برده را آزاد می‌کنیم و ارباب را مجازات شدید می‌کنیم»^۳

و فرمود؛

«اگر ارباب بنده را مثله کند به همان نحو مجازات می‌شود و بنده آزاد می‌شود»^۴

۱۹. حکم فقهی بهره‌مندی از زینت‌های دنیا در پرتو روایت «کان علی بن الحسین یحلی ولده و نساء بالذهب و الفضة»!

پرسش نوزدهم:

آیا بر اساس روایت امام صادق علیه السلام که فرمود: «کان علی بن الحسین یحلی ولده و نساء بالذهب و الفضة»، استفاده از زینت‌هایی چون طلا و نقره برای خانواده با زهد اهل بیت علیهم السلام منافات دارد؟ و حکم فقهی بهره‌مندی از زینت‌های دنیوی چیست؟

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۴۶۳

۲. همان منبع

۳. همان منبع

۴. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۰۹

پاسخ:

متأسفانه گروهی چنین می‌پندارند که زهد اسلامی با بهره‌گیری از مواهب مادی مخالف است و اسلام سخت‌گیری بر خویشتن و ریاضت کشیدن و ترک لذت دنیا را کار خوبی می‌شمرد، در حالی که چنین نیست.

زهد اسلامی به معنای عدم وابستگی و اسارت در چنگال مال و مقام و هوا و هوسهاست؛ نه به معنای تحریم حلال و ترک طیبات.

قرآن مجید با صراحت در این باره سخن گفته و می‌فرماید: «بگو چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگان خود آفریده و همچنین روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟ بگو اینها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند و در قیامت خالص برای مؤمنان خواهد بود». (اعراف ۳۲)

در جای دیگر در شرح اهداف بعثت پیامبر و برنامه‌های او می‌فرماید: «آنها که از فرستاده خدا پیامبر اُمّی پیروی می‌کنند، پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است می‌یابند و آنها را به معروف دستور می‌دهد و از منکر باز می‌دارد و طیبات و اشیای پاکیزه را برای آنها حلال می‌شمرد و ناپاکی‌ها را تحریم می‌کند و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آنها بود (از دوش و گردنشان) برمی‌دارد... آنها رستگارانند». (اعراف ۱۵۷)

امام صادق علیه السلام فرمود:

«زهد در دنیا به معنای نابود کردن مال و تحریم حلال نیست»^۱

علی علیه السلام فرمود:

«تمام زهد در دو جمله از قرآن مجید آمده است. خداوند سبحان می‌فرماید: «تا برگزیده تأسف مخورید و به آنچه در دست دارید دل بسته و شادمان نباشید». بنابراین آن کس که برگزیده تأسف نمی‌خورد و به آینده (و آنچه در

دست دارد) دلبستگی ندارد هر دو طرف زهد (از آغاز تا پایان آن) را در اختیار گرفته است»^۱

بنابراین زهد اسلامی به معنای ترک دلبستگی به دنیا است، نه ترک دنیا و استفاده نکردن از لذات و زینت های آن.^۲

در مورد استفاده از انواع زینتها، اسلام مانند تمام موارد، حد اعتدال را انتخاب کرده است، نه مانند بعضی که می پندارند استفاده از زینتها و تجملات هر چند به صورت معتدل بوده باشد، مخالف زهد و پارسایی است، و نه مانند تجمل پرستانی که غرق در زینت و تجمل می شوند، و تن به هر گونه عمل نادرستی برای رسیدن به این هدف نامقدس می دهند.

اگر ساختمان روح و جسم انسان را در نظر بگیریم می بینیم که تعلیمات اسلام در این زمینه درست هماهنگ ویژگیهای روح انسان و ساختمان جسم او است. به گواهی روانشناسان، حس زیبایی یکی از چهار بعد روح انسانی است، که به ضمیمه حس نیکی، و حس دانایی، و حس مذهبی، ابعاد اصلی روان آدمی را تشکیل می دهند، و معتقدند تمام زیباییهای ادبی، شعری، صنایع ظریفه، و هنر به معنی واقعی همه مولود این حس است، با وجود این چگونه ممکن است، یک قانون صحیح، این حس اصیل را در روح انسان خفه کند، و عواقب سوء عدم اشباع صحیح آن را نادیده بگیرد.

لذا در اسلام استفاده کردن از زیباییهای طبیعت، لباسهای زیبا و متناسب، به کار بردن انواع عطرها، و امثال آن، نه تنها مجاز شمرده شده بلکه به آن توصیه و سفارش نیز شده است، و روایات زیادی در این زمینه از پیشوایان

۱. نهج البلاغه حکمت ۴۳۹

۲. پیام امام امیر المومنین، ج ۸، ص ۱۳۶

مذهبی در کتب معتبر نقل شده است.^۱

اهل بیت علیهم السلام نیز از زینت های مادی، به فراخور وضعیت اجتماعی جامعه استفاده می کردند. در تاریخ زندگی امام حسن مجتبی علیه السلام می خوانیم هنگامی که به نماز برمی خاست بهترین لباسهای خود را می پوشید سؤال کردند چرا بهترین لباس خود را می پوشید؟ فرمود: «خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد و به همین جهت، من لباس زیبا برای راز و نیاز با پروردگارم می پوشم و هم او دستور داده است که زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد برگیرید»^۲

البته آن بزرگواران چون امام بودند، موظف بودند که حال اجتماعی جامعه را لحاظ کنند و متناسب با افراد ضعیف و متوسط جامعه، خوراک و پوشش خود را قرار دهند. علی علیه السلام فرمود:

«خداوند پیشوایان حق را موظف ساخته است که خود را با مردم تهی دست همسان سازند تا ناداری تهی دست او را به جوش نیاورد»^۳

و فرمود:

«خداوند مرا پیشوای آفریدگان خود قرار داده است؛ از این رو بر من واجب فرموده که درباره خودم و خورد و خوراک و پوشاکم، همانند مردم تهی دست باشم تا فقیر به من تاسی جوید و توانگر را هم توانگری اش به سرکشی نکشاند»^۴

زمانی که وضعیت اقتصادی جامعه مطلوب بود، اهل بیت نیز از زینت هایی که تهیه کردن آن برای همگان ممکن بود، استفاده می کردند، اما وقتی غیر این وضعیت بود، آن بزرگواران زندگی خود را بر اساس وضعیت ضعیف جامعه تنظیم

۱. تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۱۵۱

۲. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۴۵۵

۳. الکافی، ج ۱، ص ۴۱۱. نهج البلاغه خطبه ۲۰۹

۴. الکافی، ج ۱، ص ۴۱۰

می‌کردند.

در نقلی آمده است که «سفیان ثوری می‌گوید نزد جعفر بن محمد رضی الله عنه رفتم و دیدم که روجامه‌ای از خز سیاه و نیز جامه‌ای از خز، بر تن دارد. با شگفتی به او نگریستم. به من فرمود: «ای ثوری! تو را چه شده که به ما [چنین] می‌نگری؟ شاید از آنچه می‌بینی، تعجب می‌کنی!». گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! این نه جامه توست و نه جامه پدرانت! فرمود: «ای ثوری! آن روزگار، زمانه فقر و تنگ‌دستی بود و آنان به فراخور آن تنگنا و فقر عمل، می‌کردند. و امروز، روزگاری است که همه چیز به وفور یافت می‌شود»^۱

از آنچه گذشت روشن می‌شود که استفاده از زیور و زینت حلال دنیا بی‌اشکال است و زهد به معنای ترک دنیا و لذات دنیا نیست و اهل بیت علیهم‌السلام نیز به فراخور وضعیت اقتصادی جامعه، از زینت‌های دنیوی استفاده می‌کرده‌اند، اگر چه هیچ‌گونه دل بستگی به دنیا نداشتند و زهد را به معنای دقیق کلمه در زندگی پیاده می‌کردند.

۲۰. اختلاف مراجع در رؤیت هلال و وحدت فتاوا در عید فطر!

پرسش بیستم:

چرا در مسئله رؤیت هلال و تعیین روز عید فطر بین مراجع تقلید اختلاف وجود دارد و همه بر نظر واحدی توافق نمی‌کنند؟ آیا این اختلاف باعث دو دستگی در بین مردم نمی‌شود؟

پاسخ:

در روایات متواتری آمده است که معیار ثبوت ماه رویت می‌باشد.

امام صادق رضی الله عنه فرمود:

«زمانی که هلال ماه را دیدی روزه بگیر و زمانی که هلال ماه را دیدی افطار کن»^۱

امام رضا علیه السلام فرمود:

«با رویت هلال، روزه بگیر و با رویت هلال، افطار کن»^۲

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«با رویت هلال، روزه بگیر و با رویت، افطار کن و از شک و ظن تبعیت نکن،

اگر رویت هلال بر شما مخفی بود، ماه اول را سی روز محسوب کنید»^۳

این مضمون در روایات متعدد دیگری نیز آمده است.^۴

عده‌ای از مراجع می‌گویند در این روایات سخن از رویت هلال به میان آمده

است و فرقی نمی‌کند که شما با چشم عادی ماه را ببینید یا با چشم مسلح

و تلسکوپ، چنان که آیت الله خامنه‌ای فتوا می‌دهد؛

«رؤیت با وسیله، فرقی با رؤیت به طریق عادی ندارد و معتبر است. ملاک آن

است که عنوان رؤیت محفوظ باشد. پس رؤیت با چشم و با عینک و با تلسکوپ

محکوم به حکم واحدند»^۵

گروه دیگری از فقهاء می‌گویند؛

متعارف از رویت ماه که در روایات بیان شده است، دیدن با چشم عادی و

غیر مسلح است که موضوع روایات است و فقهاء در تمام ابواب فقه اطلاق را

منصرف به افراد متعارف می‌دانند، مثلاً؛

۱. الکافی، ج ۴، ص ۷۶؛ التهذیب، ج ۴، ص ۱۵۶؛ الفقیه، ج ۲، ص ۱۲۳

۲. التهذیب، ج ۴، ص ۱۶۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۵۳

۳. التهذیب، ج ۴، ص ۱۵۸؛ الاستبصار، ج ۲، ص ۶۴

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۵۲ باب ۳

۵. اجوبه الاستفتاءات، ص ۸۳۵

۱. در باب مقدار کر که آن را به وجب تعیین می‌کنند، مدار وجب‌های متعارف است و آنچه خارج از متعارف است از نظر فقها معیار نیست.

۲. در باب مقدار مسافت‌هایی که در فقه با قدم تعیین می‌شود، مدار بر قدم متعارف است.

۳. در نماز و روزه در مناطق قطبی، مدار را بر مناطق متعارف می‌گذارند.

۴. در مساله حد ترخص، تصریح می‌کنند که معیار، چشم‌های متوسط و

گوش‌های متعارف است، برای دیدن دیوارهای شهر و اذان شهر

۵. در مورد حدودی که با شلاق اجرا می‌شود، می‌گویند شلاق باید به نحو

متعارف باشد نه شلاق‌های سنگین و پر فشار و غیر متعارف

۶. در ابواب نجاسات می‌گویند اگر جرم نجاست مانند خون ظاهراً زائل شود،

ولی رنگ یا بوی آن بماند پاک است حال معمولاً با میکروسکوپ ذرات کوچک

خون مشاهده می‌شود. چون این مشاهده خارج از متعارف است مدار احکام نیست.

۷. هرگاه ماده نجاست مانند خون در آب کر مستهلک شود، همه می‌گویند

پاک است با این که با میکروسکوپ می‌توان ذرات خون را در آب مشاهده کرد.

علاوه بر این موارد، موارد فراوان دیگری نیز در سراسر ابواب فقهی وجود دارد

که کلام شارح و لسان آیه و روایت مطلق است و فقها آن را منصرف به «فرد متعارف» می‌دانند.

به یقین در مورد رویت هلال که در روایات متواتر وارد شده نیز معیار رویت

متعارف است یعنی چشم غیر مسلح و چشم‌های مسلح از متعارف خارج است و مقبول نیست.

مانمی‌توانیم همه جا در فقه، در مطلقات ادله به سراغ افراد متعارف برویم،

ولی در رویت هلال، فرد کاملاً غیر متعارفی را ملاک حکم قرار دهیم.

توجه به این نکته نیز لازم است که تولد ماه در واقع که با تلسکوپ مشاهده میشود معیار ترتب آثار نیست بلکه معیار رویت ماه با چشم غیر مسلح است. یعنی ممکن است شما با تلسکوپ لال ماه رمضان را مشاهده کنید، این دیدن معیار نیست و آثار ماه رمضان بر این دیدن مترتب نمی شود، بلکه زمانی آن آثار مترتب می شود که با چشم غیر مسلح ماه رویت شود.

اگر بودن ماه در آسمان معیار ترتب آثار باشد، باید بگوییم هیچگاه پیامبر و ائمه و سایر مسلمین از آغاز اسلام، برکات ماه رمضان و شب قدر را درک نکردند و به دلیل نداشتن تلسکوپ، هیچگاه اول ماه و شب های قدر را درک نکردند و روز عید را روزه می گرفتند.

بنابراین، قابلیت رویت ماه با چشم عادی موضوعیت دارد و ملاک ترتب آثار است و از ظاهر روایات نیز همین موضوع استفاده می شود و به عکس آنچه گفته شد، ما می گوییم، استفاده از تلسکوپ برای رویت ماه سبب می شود که مردم از آغاز و پایان ماه و شب های قدر محروم باشند زیرا معیار واقعی چشم غیر مسلح است.^۱

مرحوم امام خمینی رحمته الله علیه هم معتقد به رویت با چشم عادی بودند، آنجا که فتوا دادند؛

«رؤیت هلال با وسایل مستحدثه اعتبار ندارد؛ پس اگر با بعضی از وسایل بزرگ کننده یا نزدیک آورنده مانند تلسکوپ مثلاً ببیند، ولی بدون وسیله، هلال، قابل رؤیت نباشد، حکم به اول ماه نمی شود. پس معیار رؤیت با چشم، بدون وسیله نزدیک آورنده یا بزرگ کننده است. البته اگر با وسیله ای آن را ببیند و جای آن را بداند سپس با چشم بدون وسیله آن را رؤیت نماید، حکم به اول ماه

۱. چند نکته مهم درباره رویت هلال، مکارم شیرازی، ص ۱۰

می‌شود.^۱

آیت الله سیستانی، مکارم شیرازی و دسته دیگری از فقهاء هم قائل به رویت با چشم عادی و غیر مسلح هستند؛^۲

برخی می‌گویند که مراجع در مبانی اصولی و رجالی و فقهی، اختلافاتی دارند و همین اختلافات موجب تعدد فتاوی‌ای آنان شده که نمونه آن در مساله رویت هلال است، هر کس موظف است که مطابق نظر مرجع تقلید خودش عمل کند.

این پاسخ در نظر ما موجه نیست، اگر مبانی یک مرجع تقلید مبتنی بر دلائل قابل قبول است، باید در شورای فقهی که متشکل از سایر مراجع است مطرح کند، اگر آن دلائل مطابق واقع باشد همه باید بپذیرند و اگر مطابق واقع نباشد، باید با مشورت و تبادل آراء به نظر واحدی برسند چه در بحث هلال ماه یا در سایر مباحث مورد اختلاف، چرا که یا یک نظریه صحیح است یا نیست، اگر صحیح است سایرین هم قاعدتا باید قبول کنند، یا صحیح نیست که در این صورت باید با تبادل آراء به یک نظریه صحیح برسند، چرا که مسلم است هیچ مرجعی در یک نظریه که اتخاذ کرده است، لجاجت یا تعصب ندارد که وقتی بطلان آن نظریه روشن شد، باز بر آن نظریه پافشاری کند.

به یقین حضرت ولی عصر علیه السلام راضی نیست که پیروان او در یک چنین امر مهمی چون هلال ماه یا در سایر مسائل گرفتار تشتت و تفرقه شوند و قدرت و قوت آنها به ضعف گراید و در برابر دشمنان سر شکسته گردند.

هنگامی که ائمه اهل بیت علیهم السلام برای حفظ شوکت مسلمین اجازه می‌دهند پیروان آنها در نماز جماعت اهل سنت شرکت جویند، با این که اختلافاتی در بسیاری از فروع نماز با آنها دارند، چگونه راضی می‌شوند مسأله رویت هلال

۱. ترجمه تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۶۷۵

۲. رساله دانشجویی، ص ۱۵۵

موجب آن همه تشتت گردد؟ آن هم در جهان امروز که اخبار به سرعت از نقطه‌ای به نقاط دیگر منتقل می‌گردد.

متأسفانه با عدم تشکیل شورای فقهی توسط مراجع و نرسیدن به یک نظریه واحد، اختلاف اسفناکی است که بارها در طی سال‌های اخیر، در امر «رؤیت هلال شوال» رخ می‌دهد و شاهد شیرین عید را در کام همه تلخ می‌کند.

گروهی امروز نماز عید می‌خوانند و می‌گفتند «**أسألک بحق هذا اليوم الذي جعلته للمسلمین عیداً...**» و فردا گروه دیگری در همان شهر و گاه در همان مسجد، عین همین عبارت را می‌گویند و معلوم نبود منظور از «المسلمین» در این عبارات کیست؟!

عده‌ای به هم تبریک عید می‌گویند و جماعتی در حال روزه بودند و دعای یا **علی یا عظیم...** و **هذا شهر عظمه و کرته...** و **هو شهر رمضان...** می‌خواندند و گاه در یک لحظه و حتی یک خانه این اختلاف جایگاه دیده می‌شود، در حالی که اسلام دین «توحید» در تمام زمینه‌هاست و اهل بیت **علیهم‌السلام**، شیعیان را توصیه و تاکید به وحدت در تمام زمینه‌ها کرده‌اند و از افتراق آراء و جدا شدن از یکدیگر نهی کرده‌اند!

عمل کردن به دستور فوق، مستلزم تشکیل شورایی فقهی از مراجع تقلید است که چه در مساله رویت هلال و چه در سایر مسائل به نظریه واحدی برسند و همان نظریه را برای عمل کردن به مردم فتوا دهند تا هم جماعت و وحدت میان شیعیان حفظ شود و هم بهانه به دست مخالفان داده نشود که شیعیان در مسائل خودشان گرفتار تشتت و دوگانگی‌اند.

نظریه شورای فقهی، سالها قبل مورد پیشنهاد متفکر شهید، مرتضی مطهری قرار گرفته بود، آنجا که گفت؛

«در دنیا در عین اینکه رشته‌های تخصصی در همه علمها پیدا شده و موجب پیشرفت‌ها و ترقیات محیرالعقول شده، یک امر دیگر نیز عملی شده که آن هم به نوبه خود یک عامل مهمی برای ترقی و پیشرفت بوده و هست و آن موضوع همکاری و همفکری بین دانشمندان طراز اول و صاحب نظران هر رشته است. در دنیای امروز دیگر فکر فرد و عمل فرد ارزش ندارد، از تک روی کاری ساخته نیست، علما و دانشمندان هر رشته دائماً مشغول تبادل نظر با یکدیگرند، محصول فکر و اندیشه خود را در اختیار سایر اهل نظر قرار می‌دهند. حتی علمای قاره‌ای با علمای قاره دیگر همفکری و همکاری می‌کنند. در نتیجه این همکاریها و همفکریها و تبادل نظرها بین طراز اول‌ها، اگر نظریه مفید و صحیحی پیدا شود زودتر منتشر می‌شود و جا باز می‌کند و اگر نظریه باطلی پیدا شود زودتر بطلانش روشن می‌شود و محو می‌گردد، دیگر سالها شاگردان آن صاحب نظر در اشتباه باقی نمی‌مانند.

متأسفانه در میان ما هنوز نه تقسیم کار و تخصص پیدا شده، نه همکاری و نه همفکری، و بدیهی است که با این وضع انتظار ترقی و حل مشکلات نمی‌توان داشت. راجع به مشاوره علمی و تبادل نظر هرچند به قدری واضح است که احتیاج به استدلال ندارد، اما برای اینکه دانسته شود در خود اسلام این پیش بینی‌ها و دستورهای مترقیانه هست به آیه‌ای از قرآن و به جمله‌هایی از نهج البلاغه اشاره می‌کنم.

در خود قرآن در سوره مبارکه شوری می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ (شوری ۳۸)

این آیه کریمه مؤمنین و پیروان اسلام را این‌طور وصف می‌کند: دعوت حق را اجابت می‌کنند، نماز را پیاپی دارند، کار خود را با شور و همفکری انجام می‌دهند و از آنچه به آنها عنایت کرده‌ایم انفاق می‌کنند. پس، از نظر اسلام

همفکری و تبادل نظر یکی از اصول زندگی اهل ایمان و پیروان اسلام است.

در نهج البلاغه می‌فرماید:

«بدانید که آن دسته از بندگان خدا که علم خدا به آنها سپرده شده، سرّ خدا را نگه می‌دارند و چشمه‌های او را جاری می‌سازند (یعنی چشمه‌های علم را به روی مردم باز می‌کنند)، با یکدیگر رابطه دوستی و عواطف محبت آمیز دارند، با گرمی و بشاشت و محبت با یکدیگر ملاقات می‌کنند و یکدیگر را از جام اندوخته‌های علمی و فکری خود سیراب می‌نمایند، این یکی از جام اندوخته‌های فکر خود و نظر خود به آن یکی می‌دهد و آن یکی به این یکی، در نتیجه همه سیراب و ارضاء شده بیرون می‌آیند.»^۱

اگر شورای علمی در فقاهت پیدا شود و اصل تبادل نظر به طور کامل جامه عمل بپوشد، گذشته از ترقی و تکامل که در فقه پیدا می‌شود بسیاری از اختلاف فتواها از بین می‌رود.

چاره‌ای نیست، اگر مدعی هستیم که فقه ما نیز یکی از علوم واقعی دنیاست باید از اسلوبهایی که در سایر علوم پیروی می‌شود پیروی کنیم. اگر پیروی نکنیم معنایش این است که از ردیف علوم خارج است.»^۲

۲۱. حکم گفتن «اشهد أن علیاً ولی الله» در اذان و اختلاف نظر فقها!

پرسش بیست و یکم:

با توجه به اینکه شیخ صدوق در کتاب «من لا یحضره الفقیه» ذکر کرده که عبارت «اشهد أن علیاً ولی الله» در اذان جعلی است و آن را بدعت و کار غلات دانسته، آیا گفتن این عبارت در اذان جایز است؟ تکلیف مردمی که این جمله را در

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۲

۲. مجموعه آثار، ج ۲۰، ص ۱۸۴

اذان می‌گویند چیست و فقها چه پاسخی به این اختلاف تاریخی دارند؟

پاسخ:

شیعیان در اذان پس از شهادت بر رسالت پیامبر گرامی، بر ولایت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام گواهی می‌دهند، و این مسأله در تمام بلاد شیعی مشاهده می‌شود، در این باره توضیح چند نکته ضروری است؛

۱. تمامی فقهای شیعه بر این نکته اتفاق نظر دارند که شهادت ثالثه «شهادت بر ولایت علی علیه السلام» جزء اذان نیست و لذا هنگامی که فصول اذان را می‌شمارند، آن را هجده فصل بیشتر نمی‌دانند که عبارتند از؛

۴ تکبیر، ۲ بار شهادت بر وحدانیت خدا، ۲ بار شهادت بر رسالت پیامبر، ۲ بار «حی علی الصلاة»، ۲ بار «حی علی الفلاح»، ۲ بار «حی علی خیر العمل»، ۲ تکبیر و ۲ بار تهلیل و این سخنی است که فقهای شیعه جمله‌گی بر آنند؛
۲. اگر فردی شهادت سوم را به عنوان جزئی از اذان بگوید، کار حرامی مرتکب شده و گناه کرده است.

۳. شهادت سوم در اذان، بدون قصد جزئیت، مستحب است و این استحباب، دو مبنا دارد؛

الف) علی علیه السلام به حکم قرآن و حدیث رسول گرامی، ولی خداست.
ب) امام صادق علیه السلام فرمود؛ هر گاه به رسالت پیامبر شهادت دادید بر ولایت علی نیز گواهی دهید.

در اثبات اصل نخست و این که علی علیه السلام ولی خداست، گذشته از حدیث متواتر غدیر و روایات متواتر که پیامبر گرامی کراراً فرموده است: **یا علی أنت ولی**

۱. المقنعة، ص ۱۰۰. الرسائل للشریف المرتضی: ج ۳، ص ۳۰. الکافی للحلی: ص ۱۲۰. المراسم العلویة: ص ۶۷. المعتمر (الطبعة الحجرية): ص ۱۶۵ و ۱۶۶. المنتهی: ج ۴، ص ۳۷۴. مجمع الفائدة والبرهان: ج ۲، ص ۱۷۰.

کَلِّ مؤمن بعدی، (کنز العمال، ج ۶، ص ۳۹۶) قرآن مجید نیز بر ولایت علی علیه السلام تصریح کرده است، آنجا که می فرماید؛

«تنها ولی و سرپرست شما خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند، حزب و جمعیت خدا پیروز است.»
(مأئده ۵۵)

مفسران اتفاق نظر دارند که این آیه در حق امیرمؤمنان علی علیه السلام وارد شده است، آنگاه که فقیری وارد مسجد شد و از مردم درخواست کمک کرد و حضرت در حال رکوع بود، با انگشت خود به فقیر اشاره کرد که انگشت را از دست او برگیرد و در آن هنگام دو آیه یاد شده فرود آمد.

این شان نزول را مرحوم محدث بحرانی در غایة المرام ۲۴ حدیث از منابع اهل سنت و ۱۹ روایت از منابع و مصادر شیعه نقل کرده است، که مجموعاً ۴۳ حدیث می شود. بنابراین، روایاتی که پیرامون این آیه وارد شده متواتر است.

علاوه بر این، علامه امینی در کتاب بی نظیرش، الغدیر، از بیست منبع معروف اهل سنت روایاتی پیرامون آیه شریفه محلّ بحث نقل می کند؛ منابع معروفی چون تفسیر طبری، تفسیر اسباب النزول، تفسیر فخر رازی، تذکره سبط ابن جوزی و الصواعق ابن حجر و نور الابصار شبلنجی و تفسیر ابن کثیر و مانند آن که از اعتبار خاصی در نزد اهل سنت برخوردار است.^۱

بدین ترتیب، با توجه به آیه مذکور و آیات و روایات متعدد دیگر، آشکار می گردد که امیرمؤمنان علیه السلام ولی و سرپرست مؤمنان از جانب خدا است.

در خصوص نکته دوم نیز قاسم بن معاویه، از اصحاب امام صادق و کاظم علیهما السلام از آن حضرت چنین نقل کرده است؛

۱. الغدیر، ج ۲، ص ۵۲ به بعد

«إِذَا قَالَ أَحَدُكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَلْيَقُلْ عَلَيَّ وَوَلِيُّ اللَّهِ».

«هرگاه کسی از شما به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر گواهی داد، برای تکمیل شهادت به ولایت علی علیه السلام نیز گواهی دهد».^۱

بنابر آنچه گفته شد، احدی از شیعیان آن را به عنوان جزئی از اذان نمی‌گوید و حتی برخی در اقامه برای اینکه از دیگر اجزا تمیز داده شود، فقط یک بار آن را می‌گویند و در این صورت مشکلی در این مورد نخواهد بود، لذا می‌بینیم که در کتاب العروه الوثقی چنین آمده است؛

«قول مشهور، جمله «أشهد أن علياً ولي الله» جزء اذان نیست، لیکن از آن جا که شهادت به توحید و نبوت بدون شهادت به ولایت کامل نیست، پسندیده و مطلوب است که بعد از جمله «أشهد أن محمداً رسول الله» شهادت به ولایت امیر المؤمنین و سایر معصومان علیهم السلام نیز آورده شود»^۲

حال محل اشکال معاند، کلام شیخ صدوق است که می‌گوید؛

«اذان صحیح همان است که آوردیم، در این اذان نه ممکن است چیزی اضافه کرد و نه می‌شود از فقرات اذان کم کرد. مفوضه لعنهم الله در اذان دو مرتبه محمد و آل محمد خیر البریه را اضافه کردند. و در بعضی روایات بعد از «أشهد أن محمداً رسول الله»، «أشهد أن علياً ولي الله» را اضافه کرده‌اند که دو مرتبه آن را تکرار می‌کنند. البته هیچ شکی نیست که امیرالمؤمنین ولی خداست و حقا امیرالمؤمنین است و حضرت محمد و اهل بیتشان خیر البریه هستند. اما این عبارت‌ها در اصل اذان نیست، من می‌خواستم این حرف‌ها را بزنم تا مردم کسانی که متهم به تفویض و تدلیس هستند را بشناسند»^۳

۱. احتجاج طبرسی، ص ۸۳

۲. العروه الوثقی، ج ۱، ص ۶۰۲

۳. الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۰

مفوضه‌ای که مقصود شیخ صدوق‌اند، کسانی‌اند که می‌گویند خداوند خلقت و تدبیر دنیا را به پیامبر و علی و اهل بیت علیهم‌السلام واگذار کرده است؛^۱ امام رضا علیه‌السلام فرمود:

«کسی که گمان کند پروردگار امر خلق کردن و رزق دادن را به حجت هایش واگذار کرده است، گرفتار شرک شده است»^۲ و چنین دعا می‌کرد و به خدا پناه می‌برد:

«خدایا من به تو پناه می‌برم و به سوی تو بیزاری می‌جویم از کسانی که نسبت‌هایی به ما می‌دهند که شایسته ما نیست، خدایا خلق کردن و رزق دادن تنها برای تو است... کسی که گمان کند خلق کردن و رزق دادن با ما است، ما از او بیزاریم»^۳

امام زمان علیه‌السلام نیز در توقیعی می‌فرماید:

«خداوند است که خالق اجسام و رازق می‌باشد، امامان تنها می‌توانند دعا کنند تا خداوند مطابق دعای آنان خلق کند و روزی بدهد»^۴

مرحوم شیخ صدوق قصدشان این است که مفوضه این فقرات را به عنوان جزء اذان و جزء اقامه و به قصد ورود داخل کرده‌اند، لذا می‌گوید: «اما این عبارت‌ها در اصل اذان نیست، من می‌خواستم این حرف‌ها را بزنم تا مردم کسانی که متهم به تفویض و تدلیس هستند را بشناسند»

حرف ایشان این است که نام امیرالمؤمنین در اصل اذان نیامده و جزء اذان وحی شده به نبی گرامی اسلام نیست. بنابراین فرمایش «شیخ صدوق» با فتاوی

۱. الحدائق الناضرة، ج ۷، ص ۴۰۴

۲. عیون الاخبار، ج ۱، ص ۱۲۴

۳. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۴۳

۴. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۱

پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد ششم) ۱۰۱

دیگر فقها هیچ تناقضی ندارد، ما هم می‌گوییم که شهادت به ولایت جزء اذان و اقامه نیست و نباید آن را به عنوان یک جزء محسوب کرد، به خلاف مفوضه که غالبان مشرکی بودند که معتقد به جزئیت شهادت به ولایت در اذان و اقامه بودند، بنابراین شهادت به ولایت جزء اذان و اقامه نیست، اما گفتن آن نه به قصد جزئیت بلکه به قصد تبرک و اقرار به ولایت، به حسب آنچه آمد، خوب و مستحب است، چنان که علامه مجلسی می‌گوید؛

«بعید نیست که شهادت به ولایت از اجزای مستحب اذان قرار گیرد، زیرا شیخ و علامه و شهید و دیگران شهادت داده‌اند که اخباری در این مورد وارد شده است.»^۱

یا شیخ عبدالله مامقانی می‌گوید؛

«اگر شهادت به ولایت علی علیه السلام را بعد از شهادت به رسالت، به قصد تیمن و تبرک و قربت مطلقه - نه به قصد جزئیت بگوید اشکالی ندارد، بلکه حسن است.»^۲

۲۲. لزوم شرعی مشارکت در انتخابات از دیدگاه فقه اسلامی!

پرسش بیست و دوم:

آیا دلیلی شرعی برای وجوب شرکت در انتخابات وجود دارد؟ مراجع تقلید با چه مبنایی، مشارکت در انتخابات را لازم می‌دانند؟

پاسخ:

۱. چنان که در گذشته توضیح داده‌ایم، برقراری حکومت اسلامی بر اساس دستورات صریح قرآنی و روایی و عقلی است که روشن است اجرایی کردن تمام و

۱. بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۱۱۱

۲. مناهج المتقین، ص ۶۲

کمال دستورات اسلامی، مبتنی بر برقراری حکومت اسلامی است؛^۱ عقل می‌گوید انجام هر آنچه که سبب تقویت حکومت اسلامی شود لازم و هر آنچه که موجب تضعیف حکومت اسلامی شود ممنوع است، حکم عقل هم لازم التبعیت است چرا که عقل حجت خدا بر بندگان است.

پیامبر گرامی خطاب به علی علیه السلام فرمود؛

«ای علی! با حق باش، هر جا که باشد و کارهای شبه‌هناک را با عقلت جدا ساز؛ زیرا خرد، حجت خدا بر تو و امانت او نزد تو و برکت الهی در پیش توست»^۲

امام کاظم علیه السلام به هشام بن حکم فرمود؛

«ای هشام! خداوند، دو حجت بر مردم دارد: حجت آشکار و حجت پنهان. حجت آشکار، رسولان، پیامبران و امامان اند، و حجت پنهان عقل هاینده»^۳

ابن سگیت به امام رضا علیه السلام عرض کرد: «... به خدا سوگند، مانند شما کسی را نیافتم؛ امروزه حجت خداوند بر مردم چیست؟». فرمود؛

«خرد؛ با آن راستگویان بر خداوند شناخته شده، تصدیق می‌شوند و دروغگویان، شناسایی شده، تکذیب می‌شوند».^۴

بنابراین عقل حجت خدا است که اگر انسان مطابق آن رفتار نکند، گناهکار است و خداوند او را مجازات می‌کند. عقل می‌گوید اگر در انتخابات شرکت لازم صورت نگیرد، حکومت اسلامی تضعیف و سست می‌شود، و چون تضعیف حکومت اسلامی که به حکم قرآن و روایات تشکیل شده است، ممنوع است، شرکت نکردن در انتخابات هم ممنوع است، لذا طبق قاعده مسلم اصولی «کلماً

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/3995

۲. کشف الخفاء، ج ۲، ص ۱۳۵

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۶

۴. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۳۸

حکم به العقل حکم به الشرع» هر چیزی که عقل قطعی به آن حکم کند، شرع هم به آن حکم خواهد کرد» می‌گوییم شرکت در انتخابات واجب است و عدم شرکت حرام.

۲. برقراری حکومت اسلامی نعمت خداوند است که به بندگان خود اضافه می‌کند تا جایی که امام حسین علیه السلام، خداوند را به خاطر آنکه در حکومت اسلامی پیامبر گرامی، پا به دنیا گذاشته چنین ستایش می‌کند؛

«(خدایا) از روی مهر و رأفتی که به من داشتی و احسانت نسبت به من مرا به جهان نیابودی در دوران حکومت پیشوایان کفر آنان که پیمان تو را شکستند و فرستادگانت را تکذیب کردند ولی در زمانی مرا بدنیآ آوردی که پیش از آن در علمت گذشته بود از هدایتی که اسبابش را برایم مهیا فرمودی»^۱

شکر خداوند برای نعمت حکومت اسلامی مصادیق مختلفی دارد که نمونه بارز آن تقویت حکومت اسلامی با شرکت در انتخابات است که اگر این شرکت صورت نگیرد، انسان قدم در راه کفر نعمت گذاشته است، چنان که علی علیه السلام فرمود:

«هنگامی که مقدمات نعمت‌ها به شما روی آورد ادامه آن را به واسطه کمی شکرگذاری از خود دور نسازید»^۲

این سخن در اصل برگرفته از قرآن مجید است که می‌فرماید: «به خاطر بیاورید زمانی که پروردگارتان اعلام داشت اگر شکرگزاری کنید بر شما خواهیم افزود و اگر ناسپاسی مجازاتم شدید است». (ابراهیم ۷)

قرآن مجید سرگذشت بسیار عبرت آموزی از قوم سبأ نقل می‌کند که خداوند نعمت بسیار و افری به آنها داد و فرمود: «؛ از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را

۱. دعای عرفه، کلیات مفاتیح نوین، ص ۸۵۹

۲. نهج البلاغه حکمت ۱۳

به جا آورید؛ شهری پاک و پاکیزه در اختیار شماست و پروردگاری آمرزنده». (سبا ۱۵) ولی آنها به کفران پرداختند و سد عظیمی که سبب آبادی کشور آنها شده بود بر اثر سیلاب و عوامل دیگر در هم شکست و تمام آبادی و باغ‌ها و مزارع ویران شد به گونه‌ای که نتوانستند در آنجا بمانند و ناچار در اطراف متفرق شدند.

قرآن در اینجا می‌افزاید؛ این کیفر را بر اثر کفرانشان به آنها دادیم و آیا جز کفران‌کننده را کیفر می‌دهیم». (سبا ۱۷)

امام صادق علیه السلام فرمود:

«خداوند متعال به گروهی از مردم نعمت داد، اما آنها شکرش را به جا نیاوردند در نتیجه آن متاع مایه وبالشان شد و گروهی از مردم را به مصائبی گرفتار کرد لکن آنها صبر کردند و (شکرگزار بودند) در نتیجه مصیبت‌ها به نعمت‌ها تبدیل شد»^۱.

بنابراین لزوم شکرگزاری از خداوند بابت نعمت حکومت اسلامی، اقتضاء دارد که در انتخابات شرکت کنیم و الا گرفتار کفران نعمت شده ایم.

۳. در آیات و روایات متعددی، تاکید بر استحکام و مقاومت در برابر دشمنان شده است و از سستی و ضعف در برابر دشمن و تقویت ظالمین و کفار نهی شده است.

خداوند می‌فرماید:

«(در برابر دشمن) سست نشوید و غمگین مگردید و شما برترید اگر ایمان داشته باشید» (آل عمران ۱۳۹) و می‌فرماید؛ «هرگز برای کافران نسبت به مومنان راه تسلطی قرار نداده است» (نساء ۱۴۱) و می‌فرماید؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید (در برابر مشکلات و هوسها) استقامت کنید و در برابر دشمنان (نیز) استقامت به خرج دهید و از مرزهای خود، مراقبت به عمل آورید و از خدا

پیرهیزید شاید رستگار شوید.» (آل عمران ۲۰۰) و می فرماید: «(موسی) عرض کرد پروردگارا! به شکرانه نعمتی که به من دادی من هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود.» (قصص ۱۷) و می فرماید: «در برابر آنها (دشمنان) آنچه توانایی دارید از نیرو آماده سازید» (انفال ۶۰)

پیامبر گرامی فرمود:

«چون روز قیامت شود، ندا دهنده‌ای ندا می دهد: «کجایند ستمگران و یاران آنها؟ هر کسی که دواتی برای آنان لایقه کرده، یا سر کیسه‌ای را برای آنان بسته، یا قلمی برای آنان در مرگب فرو برده است، اینان را نیز با ستمگران محشور کنید!»^۱ و فرمود:

«هر که به ستمگری در ستمش یاری رساند، روز قیامت در حالی می آید که بر پیشانی‌اش نوشته شده است: «نومید از رحمت خدا!»^۲.

روشن است که تحریم انتخابات و عدم شرکت در آن موجب سستی و تضعیف حکومت اسلامی در برابر کفار و دشمنان و قدرتمند شدن کفار در برابر حکومت اسلامی می شود که به حسب آیات و روایات فوق، سستی و ضعف در برابر دشمنان ممنوع و استقامت و قدرتمندی در برابر آنان لازم است، عدم شرکت در انتخابات موجب تقویت کفار و ظالمین بر دشمنی کردن با خداوند و دینش و حکومت اسلامی می شود.

۲۳. حکم شرعی و توجیه فقهی قمر در عقرب در تعارض با مذمت ستاره بینی در کلام امام علی علیه السلام!

پرسش بیست و سوم:

۱. ثواب الاعمال، ص ۳۰۹

۲. حکمت نامه پیامبر اعظم، ج ۹، ص ۵۶

با توجه به اینکه امام علی علیه السلام تأثیر ستاره‌ها را در زندگی انسان‌ها نکوهش کرده‌اند، چگونه می‌توان توصیه‌های فقهی درباره اجتناب از انجام امور مهم در ایام «قمر در عقرب» را توجیه کرد؟ آیا باور به تأثیر قمر در عقرب نوعی تنجیم باطل محسوب نمی‌شود؟

پاسخ:

در روایاتی از آموختن علم نجوم نهی شده است.

ستاره‌شناسی به امام علی علیه السلام عرض کرد؛

«اگر در این زمان [برای جنگ با خوارج] بروی می‌ترسم به مراد خود نرسی فرمود: آیا خیال می‌کنی تو می‌توانی ساعتی را نشان دهی که هر کس در آن ساعت سفر کند بلا و بدی از او دور شود و از ساعتی برحذر داری که هر کس در آن ساعت سفر کند ضرر و زیان او را در برمی‌گیرد؟! آن کس که سخنان تو را تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده است و برای رسیدن به مطلوب و دفع امور ناخوشایند، از کمک گرفتن از خدا بی‌نیازی نشان داده است...»

حضرت سپس رو به مردم کرد و فرمود؛

«ای مردم از آموختن اخترشناسی بپرهیزید مگر آن مقداری که در بیابان یا دریا وسیله راهیابی می‌شود؛ زیرا اخترشناسی به کهانت و پیشگویی می‌انجامد و اخترگو مانند کاهن است، و کاهن چون ساحر و ساحر همانند کافر و کافر در آتش است؛ [اینک] به نام خدا حرکت کنید.»^۱

امام صادق علیه السلام در پاسخ به سؤال زندیقی که از اخترشناسی سوال کرد فرمود؛ «آن علمی است که منافعش اندک و مضراتش بسیار است؛ زیرا آنچه مقدر باشد به وسیله این علم دفع نمی‌شود و جلو بلا را به کمک آن نمی‌توان گرفت. اگر منجم از بلا خبر دهد محافظت و مراقبت از خود، او را از قضای الهی نجات

نمی‌دهد و اگر از خیر و خوبی خبر دهد، نمی‌تواند به آن شتاب بخشد و اگر بدی برایش پیش آید، نمی‌تواند آن را برگرداند. منجم با علم خدا می‌ستیزد و به خیال خودش قضای خدا را از خلق او برمی‌گرداند.^۱

این مضمون در روایات متعدد دیگری نیز وارد شده است؛^۲

مقصود از علم نجومی که آموختن آن تحریم شده است، دانش ستاره‌شناسی به مفهوم امروزی آن نیست؛ بلکه مقصود، آشنایی با نقش ستارگان در سرنوشت انسان و پیش‌بینی حوادث آینده از طریق مطالعه در سیر کواکب است.

ستاره‌شناسی و استفاده از وضع ستارگان در آسمان، برای پیدا کردن جاده‌ها در دریا و صحرا و همچنین امور دیگری از این قبیل که بر واقعیت‌های اوضاع ستارگان بنا شده است، نه تنها ممنوع نیست، بلکه گاه جزء علوم «لازم التعلیم» محسوب می‌شود، چرا که با نظام جامعه انسانی سر و کار دارد.

قرآن مجید نیز به این موضوع به عنوان یک نعمت مهم الهی و یکی از نشانه‌های توحید اشاره کرده می‌فرماید؛ «و به وسیله ستارگان (به هنگام شب) هدایت می‌شوند.» (نحل ۱۶)

و در جایی دیگر می‌فرماید؛ «او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد، تا در تاریکی‌های خشکی و دریا به وسیله آنها راهنمایی شوید. ما نشانه‌ها (ی خود) را برای کسانی که آگاهند بیان داشتیم.» (انعام ۹۷)

این تعبیرات نشان می‌دهد که قرآن انسانها را برای فراگرفتن این بخش از علم نجوم تشویق می‌کند. آنچه ممنوع است همان چیزی است که به عنوان «احکام نجوم» معروف شده، یعنی از اوضاع کواکب و چگونگی تقارن و تباعد (دوری و نزدیکی) آنها مسائلی را کشف می‌کنند و پیشگویی‌هایی نسبت به حال

۱. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۲۲۳

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۳۷۰ باب ۱۴

اشخاص، گروهها و جامعه بشری می نمایند که بخشی از آن، کلی گویی هایی است که هر کس توانایی آن را دارد، بی آن که نگاهی در اوضاع کواکب کرده باشد، یا بیان جزئیاتی است که با حدس و گمان همراه است و در بسیاری از مواقع خلاف آن ثابت می شود.

بنابراین، آنچه با آن شدت، مورد نهی و مذمت قرار گرفته عبارت است از «علم به احکام نجوم». یعنی مجموعه پندارها و خیالاتی که زندگی و سرنوشت انسانها را در این کره خاکی با اوضاع و احوال ستارگان پیوند می داد و بوسیله اوضاع فلکی پیشگویی هایی نسبت به آینده، نه تنها در مسایل عمومی و اجتماعی، بلکه در مسایل شخصی و جزئی داشتند، به همین دلیل «سلاطین» و شاهان غالباً در دربار خود، برای دستیابی به حوادث آینده، «منجّمانی» استخدام می کردند و بسیاری از آنها اوضاع کواکب را، مطابق آنچه میل سلطان بود پیش بینی می نمودند بنابراین آنچه در روایات اسلامی از آن نهی شده، همین پیشگویی ها و ارتباطات است.^۱

در اینجا سؤال دیگری مطرح است و آن اینکه در روایات اسلامی درباره پرهیز از عقد ازدواج در هنگامی که قمر در عقرب است دستوراتی وارد شده، آیا این دلیل بر آن نیست که اوضاع افلاک در زندگی انسانها تأثیر طبیعی دارد؟

برای پاسخ باید توجه داشت که مقصود از قمر در عقرب، یعنی کره ماه برابر صورت فلکی عقرب واقع شده است. صور فلکی به مجموعه ای از ستارگان گفته می شود که شکل خاصی در نظر ما دارند.^۲

در روایات از انجام عقد، زفاف، و سفر در هنگامی که قمر در عقرب است،

۱. پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۳، ص ۲۷۹

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۱۴۳

نهی شده است.^۱

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«کسی که در هنگامی که قمر در عقرب است مسافرت یا تزویج کند، روی

نیکی را نخواهد دید»^۲

اما باید توجه داشت، پاسخ اشکال مطرح شده چندان پیچیده نیست. زیرا ما تأثیر طبیعی اوضاع فلکی را در زندگی انسانها انکار نکردیم، چرا که تمام اجزای جهان، یک واحد به هم پیوسته است و در یکدیگر تأثیر دارد. آنچه ما گفتیم این بود که اثبات تأثیر طبیعی اوضاع افلاک در زندگی انسانها در هر مورد و بدون استثنا، نیاز به دلیل و برهان دارد و با خیال و پندار و استحسان نمی توان چیزی را اثبات کرد، حال اگر از طریق معصومین علیهم السلام مطلبی در این زمینه ثابت شود، به همان مقدار که ثابت شده قابل قبول و مورد پذیرش است. بنابراین روایات «قمر در عقرب» ناقض بحث های بالا نیست.

البته چنان که گفته شد، روایات قمر در عقرب به همان مقدار که در روایات آمده است مورد پذیرش است، یعنی مسافرت، تزویج، حجامت هنگام قمر در عقرب، و نوشتن حرز امام جواد علیه السلام که باید زمانی باشد که قمر در عقرب نباشد؛^۳ بنابراین آنچه ورای این موارد است قابل پذیرش نیست، مانند آنچه در متن مورد سوال آمد که این قضیه را سرایت داده بودند به افتتاح کار و کسب و تجارت، تعیین و تغییر نام، گذاشتن سنگ بنای کارهای مهم، و هر کار اساسی...

سرایت دادن ممنوعیت های فوق به نحوست قمر در عقرب بر اساس روایات نیست و چنان که از متن بر می آید بر اساس اقوال منجمین است که بطلان و

۱. حلیه المتقین، ص ۵۳

۲. التهذیب، ج ۷، ص ۴۶۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۱۸

۳. بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۲۵۴ به بعد

حرمت آن در بحث بالا مورد بررسی قرار گرفت.

۲۴. بررسی فقهی وجوب نماز شکسته در سفر و نسبت آن با آیه «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ!

پرشش بیست و چهارم:

با توجه به آیه قرآن که می‌فرماید: «فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ»، به نظر می‌رسد که شکسته خواندن نماز در سفر واجب نیست، بلکه تنها جایز و بدون اشکال است. پس دلیل فقهای امامیه برای وجوب شکسته خواندن نماز در سفر چیست؟

پاسخ:

روایات فراوانی از اهل بیت علیهم‌السلام گواه بر لزوم شکسته خواندن نمازهای چهار رکعتی در هنگام سفر می‌باشد.
پیامبر گرامی فرمود:

«خداوند عز و جل بر بیماران امتم و مسافران آن با افطار در سفر و شکسته خواندن نماز تصدق و لطف کرده است. آیا شادی شما در این است که صدقه الهی را به او باز گردانید (و مطابق حکم خداوند رفتار نکنید)»^۱
امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«هر کس هدیه الهی را رد کند) و در سفر نماز را چهار رکعتی بخواند من از او بیزارم»^۲

پیامبر گرامی فرمود:

«خداوند به من و به امت من هدیه‌ای داده است که به هیچ یک از امت‌های

۱. الکافی، ج ۴، ص ۱۲۷

۲. التهذیب، ج ۴، ص ۲۱۸؛ عقاب الاعمال، ص ۳۲۹

گذشته نداده است و آن افطار در سفر و شکسته خواندن نماز است. هر کس مطابق آن رفتار نکند هدیه خداوند را رد کرده است»^۱

امام رضا علیه السلام فرمود:

«خداوند حکم شکسته خواندن نماز را به خاطر مسافرت و سختی و رنج سفر و اشتغال به کارهای شخصی و اقامت جعل کرده است تا مسافر از رسیدگی به مشکلاتی که برایش در سفر پیش می‌آید عقب نماند و این حکم رحمت و تعطفی از جانب خداوند است»^۲

سایر روایات در این رابطه را در ذیل بخوانید؛^۳

روایات فراوانی از منابع اهل سنت هم گواه بر لزوم شکسته خواندن نمازهای چهار رکعتی در مسافرت است، اگر چه آنان چشم خود را بر این روایات بسته و به آن عمل نمی‌کنید، جهت آگاهی نمایه ذیل را مطالعه کنید؛^۴

خداوند نیز در قرآن می‌فرماید:

﴿وَإِذَا صَرَيْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ﴾ «هنگامی که

سفر کنید گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید» (نساء ۱۰۱)

سؤال مطرح شده آن است که آیا فوق می‌گوید: «لا جناح علیکم» (گناهی بر شما نیست) و نمی‌گوید حتما نماز را شکسته بخوانید، پس چگونه می‌توان گفت نماز شکسته واجب عینی است نه واجب تخییری!

در پاسخ باید گفت که تعبیر به «لا جناح» (گناهی بر شما نیست...) در خود قرآن مجید در بعضی موارد در معنی وجوب به کار رفته است مانند:

۱. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۲۱

۲. عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۱۲؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۶۶

۳. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۵۱ به بعد «ابواب صلاه المسافر»

﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾. (بقره: ۱۵۸) «صفا و مروه از شعائر الهی است بنا بر این هر کس حج یا عمره بجا آورد مانعی ندارد که به این، دو طواف کند (سعی صفا و مروه بجا آورد)» در حالی که میدانیم سعی صفا و مروه هم در حج واجب است و هم در عمره.

تعبیر به لا جناح در آیه مورد بحث و هم در آیه حج برای نفی توهم تحریم است، زیرا در آغاز اسلام بت‌هایی روی صفا و مروه قرار داشت و به خاطر آنها بعضی از مسلمانان فکر می‌کردند سعی بین صفا و مروه از آداب بت پرستان است، در حالی که چنین نبود، لذا برای نفی این توهم می‌فرماید: «مانعی ندارد که سعی صفا و مروه کنید» و همچنین در مورد مسافر جای این توهم هست که بعضی چنین تصور کنند کوتاه کردن نماز در سفر یک نوع گناه است لذا قرآن با تعبیر لا جناح این توهم را از بین می‌برد.^۱

زراره و محمد بن مسلم می‌گویند؛

«به امام باقر علیه السلام گفتم در باره نماز در سفر چه می‌گویید؟ چگونه و چند رکعت است؟ فرمود: «خداوند عز و جل می‌فرماید: «و چون در زمین سفر می‌کنید، بر شما گناهی نیست که نماز را کوتاه کنید». پس شکسته خواندن نماز در سفر، واجب است، همان گونه که تمام خواندن آن در وطن، واجب است». گفتم؛ خداوند می‌فرماید: «بر شما گناهی نیست» و فرمود: چنین کنید. پس چگونه شکسته خواندن نماز را در سفر همانند تمام خواندن نماز در وطن، واجب کرده است؟

فرمود: «مگر خداوند عز و جل در سعی میان صفا و مروه فرمود: «پس هر کس حج و عمره خانه خدا به جا آورد، بر او گناهی نیست که میان آن دو، سعی به جا

پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد ششم) ۱۱۳

آورد؟ آیا نمی بینید که سعی میان صفا و مروه واجب است؛ زیرا خداوند عز و جل در کتاب خود، آن را ذکر فرموده و پیامبرش آن را انجام داده است؟ این گونه، شکسته خواندن نماز در سفر، کاری است که پیامبر خدا انجام داده و خداوند در کتاب خود آن را بیان فرموده است.^۱

۲۵. احکام نگاه به عورت کنیز در زمان خرید در فقه امامیه!

پرسش بیست و پنجم:

برخی کانال‌های تبلیغات ضد دینی ادعا کرده‌اند که علامه مجلسی در کتاب «حق الیقین» بیان کرده نگاه به عورت کنیز هنگام خرید جایز است. لطفاً توضیح دهید آیا چنین حکمی از علامه مجلسی صادر شده و دیدگاه فقه امامیه درباره این موضوع چیست؟

پاسخ:

نگاه کردن از روی شهوت به کنیزان و نیز لمس و دست درازی به آنان برای افراد اجنبی و بیگانه (به غیر از مولا) حرام است و روا نیست.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«نگاه کردن (از روی لذت جنسی) تیری از تیرهای شیطان است و مسموم و چه بسیار نگاه‌هایی که حسرت طولانی مدت را در پی دارد»^۲

و فرمود:

«زناى چشم، نگاه حرام و شهوانى است»^۳

ابو کهمس میگوید:

۱. الفقیه، ج ۱، ص ۴۳۴

۲. الکافی، ج ۵، ص ۵۵۹

۳. همان مدرک

«در مدینه ساکن منزلی بودم که کنیزی خوشگل آنجا بود خیلی از او خوشم می‌آمد یک شب بمنزل برگشتم در زدم همان دختر درب را باز کرد من با دست سینه هایش را گرفتم فردا صبح خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم فرمود: ابا کهمس از کاری که دیشب کردی برو پیش خدا توبه کن»^۱
مهزم گوید؛

«در مدینه منزل شخصی می‌نشستم که کنیزی داشت من از او خوشم می‌آمد یک شب در زدم همین که درب را باز کرد سینه هایش را مالیدم فردا صبح که خدمت حضرت صادق رسیدم فرمود آخرین کاری که دیروز انجام دادی چه بود؟ گفتم من در مسجد بودم. فرمود مگر نمیدانی به دوستی و ولایت ما اهل بیت نمیرسد کسی که ورع و پرهیزگاری نداشته باشد.»^۲
لذا فرمود؛

«کسی که با زن نامحرم، مصافحه کند، به غضب الهی گرفتار می‌شود و کسی که با زنی به طور حرام، ارتباط برقرار کند، با شیطان، در غل و زنجیر آتشین، به جهنم پرتاب می‌شوند.»^۳
بنابراین نگاه شهوت‌آمیز به کنیز و لمس بدن او مطابق روایات فوق حرام است.

البته هماهنگ‌گونه که انسان می‌تواند به موها و صورت و دستهای زنی که می‌خواهد با او ازدواج کند، بدون شهوت نگاه کند که تفصیل مطلب را در ذیل می‌توانید بخوانید؛^۴

۱. الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۱۹۰

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۹۰

۳. الفقیه، ج ۴، ص ۱۴

همینطور می‌تواند به محاسن و زیبایی‌های کنیزی که قصد خریدن و ازدواج با او را دارد به غیر از عورت، بدون شهوت نگاه کند، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

«اشکالی ندارد که به محاسن کنیزی که قصد خرید (و ازدواج) او است، نگاه کرده شود، تا زمانی که نگاه به جایی منتهی نشود که شایسته نگاه کردن نیست (یعنی عورت)»^۱

در کتاب جواهر الکلام هم چنین آمده است؛

«جایز است نظر کند به کنیزی که قصد تملک و خرید آن را دارد، نظر کردن به موها و محاسنش به غیر از عورت»^۲

بنابراین نظر به عورت کنیزی که قصد خرید و ازدواج آن است، جایز نیست و علامه مجلسی هم معتقد به همین قول است و آنچه به ایشان نسبت داده شده، صحیح نیست، چنان که می‌نویسد؛

«کنیزی را که خواهد بخرد جایز است نظر کند به دست و رو و مو و در سایر بدن به غیر عورت خلاف است و احوط آنست که بدون تحلیل مولی (به عورت) نظر نکند»^۳

جواز خرید و فروش بردگان و ازدواج با آنان، یکی از برنامه‌های کلی اسلام برای آزاد سازی تدریجی بردگان بوده است که تفصیل مطلب را می‌توانید در دو نمایه ذیل از پاسخهای گذشته ما مطالعه فرمایید؛^۴

۱. التهذیب، ج ۷، ص ۷۵

۲. جواهر الکلام، ج ۲۹، ص ۶۸

۳. حق الیقین، ص ۵۸۱

۲۶. فلسفه عده در طلاق و وفات و حکم نگه داشتن عده برای زنان عقیم!

پرسش بیست و ششم:

اگر هدف از نگه داشتن عده، روشن شدن وضعیت بارداری زن است، چرا زنانی که نازا یا یائسه‌اند نیز باید عده نگه دارند؟ اساساً حکمت و فلسفه تشریح عده چیست و چرا در همه موارد الزام به آن وجود دارد؟

پاسخ:

عده عبارت است از مدت معینی که زن پس از جدایی از شوهر و یا کسی که به اشتباه با وی آمیزش کرده، در حالت انتظار به سر می‌برد و تا پایان آن مدت حق اختیار همسری دیگر ندارد.

منشأ جدایی می‌تواند یکی از این امور باشد؛

طلاق، فسخ نکاح، فوت شوهر، اتمام مدت عقد و یا بذل آن در ازدواج موقت و زوال اشتباه در آمیزش به شبهه.

عده بر حسب اسباب آن؛ یعنی فوت شوهر یا طلاق؛ نوع ازدواج؛ یعنی دائم یا موقت و حالات مختلف زن از حیث آزاد و کنیز بودن، عادت ماهانه دیدن و ندیدن و حامله بودن و نبودن متفاوت است.

حکمت عده حفظ نسب و پیشگیری از اختلاط آن، حفظ حرمت ازدواج و احترام شوهر (در عده وفات) و نیز دادن فرصت به زوجین برای رجوع به زندگی سابق (در عده رجعی) حکمتهای تشریح عده و غایت آن ذکر شده است نه علت آن؛

از این رو، حکم دایر مدار آنها نیست؛ به گونه‌ای که عدم آنها مستلزم عدم حکم باشد. بنابراین، چنانچه - از باب نمونه - علم به حامله نبودن زن داشته باشیم، باز هم عده نگه داشتن واجب است.

زنانی که عده ندارند؛ زنی که با او از قُبُل یا دُبُر آمیزش صورت نگرفته است،

عده ندارد؛ جدایی او به طلاق باشد یا فسخ و بذل یا اتمام مدّت. اما اگر منشأ جدایی فوت شوهر باشد، نگهداشتن عده بر او واجب است. به قول مشهور؛ بلکه بر آن ادعای اجماع شده، دختر نابالغ و زن یائسه عده (طلاق) ندارند.^۱ چنانچه گفته شد، علت واقعی عده بر ما مخفی است و آنچه گفته می‌شود از قبیل انعقاد نطفه، حریم زوجیت و... از حکمت‌های آن به شمار می‌آید نه علت، از این رو اگر مثلاً مرد سال‌ها نیز جدا از زن خود زندگی کند، یا در مسافرت باشد، باز باید زن عده نگه دارد، بنابراین به صورت تفصیلی به برخی از حکمت‌های عده اشاره می‌شود؛

۱. عده، وسیله‌ای برای صلح و بازگشت است. گاهی در اثر عوامل مختلف، زمینه روحی به وضعی در می‌آید که پدید آمدن یک اختلاف جزئی و نزاع کوچک حس انتقام را آن چنان شعله ور می‌سازد که فروغ عقل و وجدان را خاموش می‌کند.

و غالباً تفرقه‌های خانوادگی در همین حالات رخ می‌دهد. اما بسیار می‌شود که اندک مدتی که از این کشمکش گذشت زن و مرد به خود آمده پشیمان می‌شوند خصوصاً از این جهت که می‌بینند با متلاشی شدن کانون خانواده در مسیر ناراحتی‌های گوناگونی قرار خواهند گرفت. اینجاست که اسلام می‌گوید زنها باید مدتی عده نگه دارند و صبر کنند تا این امواج زودگذر بگذرد و ابرهای تیره نزاع و دشمنی از آسمان زندگی آنان پراکنده شوند مخصوصاً با دستوری که اسلام در باره خارج نشدن زن از خانه در طول مدت عده داده است حسن تفکر در او برانگیخته می‌شود، و در بهبود روابط او با شوهر کاملاً مؤثر است و لذا در سوره طلاق آیه ۱ می‌خوانیم که؛ «آنان را از منزلشان خارج نسازید... چه می‌دانید شاید خدا گشایشی رساند و صلحی پیش آید»

غالباً به خاطر آوردن لحظات گرم و شیرین قبل از طلاق کافی است که مهر و صمیمیت از دست رفته را باز آورد و فروغ ضعیف گشته محبت را تقویت کند.

۲. عده، وسیله حفظ نسل است؛

یکی دیگر از فلسفه‌های عده روشن شدن وضع زن از نظر بارداری است، راست است که یک بار دیدن عادت ماهانه معمولاً دلیل بر عدم بارداری زن است ولی گاه دیده شده که زن در عین بارداری عادت ماهیانه را در آغاز حمل می‌بیند از این رو برای رعایت کامل این موضوع دستور داده شده که زن سه بار عادت ماهیانه ببیند و پاک شود تا بطور قطع عدم بارداری از شوهر سابق روشن گردد و بتواند ازدواج مجدد کند.

این که امروزه گفته می‌شود با آزمایش می‌توان نسب فرزند را مشخص کرد مساله قابل قبولی نیست چرا که این آزمایش‌ها چنان دقیق نیست به طوری که هیچ خطا و اشتباهی در آن نباشد بلکه خطای انسانی و خطای دستگاهی در آنها است!

۳. حکمت بهداشتی؛

بی‌شک ارتباط جنسی ممکن است زمینه مناسب برای انتقال یا شکل‌گیری بیماری‌ها و عفونت‌های مختلف فراهم آورد این احتمال در ارتباطات متعدّد جنسی بیشتر و خطرناکتر است. در این میان زن به لحاظ ساختار جسمی و فیزیکی و هم به خاطر فعل و انفعالات طبیعی رحمی قابلیت بیشتری برای دریافت، پرورش و انتقال بیماری‌ها و عفونت‌ها دارد. زمان عده در حقیقت می‌تواند نقش قرنطینه برای رحم زن باشد. شاید حکمت سه بار پاک شدن از حیض برای عده نیز اشاره لطیفی به این نکته باشد. چون از نظر فیزیولوژی حیض نوعی خانه‌تکانی رحم از سلول‌های مرده و عفونت‌های داخلی و خارجی

است و سه بار خانه تکانی در عده طلاق محیط کم خطری را برای ارتباط جنسی جدید و تولید نسل ایجاد می‌نماید.

۴. حفظ حرمت اعضاء خانواده؛

حکمت مهمی که در عده طلاق و عده وفات نهفته است. حفظ احترام کانون خانواده است، به طوری که نه تنها زن و شوهر بلکه تمام فرزندان و بستگان و حتی جامعه بایستی حرمت آن را نگه دارند. ازدواج بلافاصله زن بعد از طلاق یا بعد از وفات به نوعی نادیده انگاری عواطف و احساسات حق داران کانون خانواده مانند: شوهر، فرزندان، بستگان و... تلقی می‌شود و چه بسا پیامدهای تربیتی، عاطفی و روانی جبران ناپذیری را برای فرزندان و بستگان ایجاد نماید. همچنین ازدواج سریع زن بعد از طلاق یا وفات شوهر ممکن است زمینه سوء ظن‌ها و اتهامات مختلف را فراهم آورده و مقدمه‌ای بر کینه توزی‌ها و جرایم دیگر شود.

ناگفته پیداست این ادعا که شوهر نیز بایستی برای حفظ حرمت خانواده عده نگه دارد پذیرفتنی نیست، چرا که مرد، در بسیاری موارد، به لحاظ وظایف مختلف از جمله حضانت و نگهداری فرزندان و وظایف اجتماعی و همچنین آسیب پذیری ویژه مرد در مورد سرکشی‌های غریزه جنسی، نیاز به ازدواج در مرد شدیدتر از زن است.

مساله رعایت حریم زندگانی زناشویی حتی بعد از مرگ با همسر موضوعی است مورد توجه و لذا همیشه در قبائل مختلف آداب و رسوم گوناگونی برای این منظور بوده است گر چه گاهی در این رسوم آن چنان افراط می‌کردند که عملاً زنان را در بن بست و اسارت قرار می‌دادند و گاهی جنایت آمیزترین کارها را در مورد او مرتکب می‌شدند به عنوان نمونه؛

بعضی از قبائل پس از مرگ شوهر زن را آتش زده و یا بعضی او را با مرد دفن

می‌کردند، برخی زن را برای همیشه از ازدواج مجدد محروم ساخته و گوشه نشین می‌کردند و در پاره‌ای از قبائل زنها موظف بودند مدتی کنار قبر شوهر زیر خیمه سیاه و چرکین با لباسهای مندرس و کثیف دور از هر گونه آرایش و زیور و حتی شستشو به سر برده و بدین وضع شب و روز خود را بگذرانند.^۱

اسلام بر تمام این خرافات و جنایات خط بطلان کشیده و به زنان بیوه اجازه می‌دهد بعد از نگاهداری عده و حفظ حریم زوجیت گذشته اقدام به ازدواج کنند.^۲

تمام آنچه گفته شد، حکمت‌ها و تحلیل‌هایی است که از حکم عده استفاده می‌شود که چنان که اشاره شد، برخی از موارد آن در مورد برخی از زنان ممکن است مصداق نداشته باشد اما به هر حال، باز به سخن ابتدایی خود رجوع می‌کنیم که فلسفه و علت اصلی حکم عده برای ما مجهول و پنهان است و چه زیبا فرمود امام صادق علیه السلام آنجا که بیان داشت:

«از آنجایی که می‌دانیم خداوند حکیم است، تصدیق می‌کنم که تمام دستوراتش از روی حکمت و مصلحت است اگر چه فلسفه آن روشن نباشد»^۳

۲۷. حکم غیبت مخالفین مذهبی از دیدگاه فقه شیعه!

پرسش بیست و هفتم:

بر اساس عبارت منسوب به امام خمینی در کتاب «المکاسب المحرمه»، غیبت تنها نسبت به مؤمن حرام است و غیبت مخالفین جایز دانسته شده، مگر در صورت اقتضای تقیه یا مصلحتی دیگر. چگونه چنین حکمی با اصول اخلاقی و

۱. اسلام و عقائد و آراء بشری، صفحه ۶۱۷.

۲. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۹۳

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۱

عمومی اسلام قابل توجیه است؟ آیا این مصداق تبعیض در اخلاق اسلامی نیست؟

پاسخ:

در این که آیا غیبت اهل سنت جایز است یا خیر، میان علمای شیعه اختلاف است، اکثریت قائل اند که غیبت آنان جایز است، زیرا آنان مصداق مومن نیستند و تنها مسلم هستند، ادله نهی از غیبت تنها شامل غیبت مومن می شود و دلیلی بالخصوص نیست که سایر مسلمین هم غیبتشان جایز نیست چرا که آنان این فضیلت و برتری یعنی ایمان را ندارند تا غیبتشان حرام باشد.

طبقه قائل شدن بین مردم آنجایی قبیح است که بر پایه امتیازهای بی اساس و دروغین باشد، اما اگر امتیاز یک امر حقیقی و واقعی و یک فضیلت و کمال روشن باشد، هیچ اشکالی ندارد. چه امتیازی بالاتر از ایمان و چه کمالی برتر از ایمان است، به خاطر همین امتیازات واقعی است که می گوییم مجاهد بر غیر مجاهد برتری دارد، عالم بر عابد برتری دارد، متقی بر فاسق برتری دارد و... بر همین اساس می گوییم مومن بر مسلم برتری دارد که یکی از موارد این برتری عدم جواز غیبت است.

خداوند می فرماید؛

«عربهای بادیه نشین گفتند: ایمان آورده ایم، بگو شما ایمان نیاورده اید ولی بگوئید اسلام آورده ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است» (حجرات ۱۴)

طبق این آیه تفاوت اسلام و ایمان در این است که اسلام شکل ظاهری قانونی دارد، و هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند در سلک مسلمانان وارد می شود، و احکام اسلام بر او جاری می گردد. ولی ایمان یک امر واقعی و باطنی است و جایگاه آن قلب آدمی است، نه زبان و ظاهر او که ملاک آنان به مقتضای

روایات فراوانی، اقرار به ولایت اهل بیت علیهم السلام است؛^۱

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«با اسلام خون انسان محفوظ، و ادای امانت او لازم، و ازدواج با او حلال

می‌شود، ولی ثواب بر ایمان است»^۲

یعنی مومنین هستند که تنها خداوند به آنان ثواب می‌دهد و مقصود از

مومنین هم معتقدین به ولایت ائمه علیهم السلام است چنان که امام باقر علیه السلام فرمود:

«هر کس با عبادت خداوند خود را خسته کند در حالی که معتقد به امامی از

جانب خداوند نباشد سعی و تلاش او غیر مقبول است و چنین فردی گمراه و

متحیر محسوب می‌شود. خداوند از بین برنده اعمالش است و اگر در چنین

حالی بمیرد به مرگ کفر و نفاق مرده است»^۳

و فرمود:

«اگر کسی شب‌ها شب زنده داری و روزها روزه بدارد و تمام اموالش را صدقه

دهد و تمام روزگار را حج بجا آورد اما معتقد به امام الهی نباشد حقی بر خدا برای

پاداش در برابر اعمالش را ندارد»^۴

لذا امام صادق علیه السلام فرمود؛

«اسلام شهادتین و اقامه نماز و زکات و انجام حج و روزه ماه رمضان است اما

ایمان معرفت ولایت امامان است و کسی که ولایت را نداشته باشد مسلمان گمراه

است (اما مومن نیست)»^۵

۱. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۲۲۵، باب ۲۴

۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۴

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۸۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۱۸

۴. الکافی، ج ۲، ص ۱۸

۵. الکافی، ج ۲، ص ۲۵

بنابراین مومنین تنها معتقدین به ولایت ائمه علیهم السلام هستند، و در آیات و روایات تنها از غیبت مومن (یعنی معتقد به ولایت ائمه) نهی شده است چنان که خداوند می فرماید؛

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید... هیچیک از شما دیگری را غیبت نکنند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید، تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است.»^۱

در این آیه از غیبت مومنین نهی شده است «ای کسانی که ایمان آورده‌اید».

در روایات هم از غیبت مومنین نهی شده است چنان که امام صادق علیه السلام فرمود؛

«کسی که سخنی درباره فرد با ایمانی نقل کند و هدفش این باشد که عیبی بر او نهد، و شخصیتش را در هم بشکند تا از چشم مردم بیفتد، خداوند او را از تحت سرپرستی خودش به تحت سرپرستی شیطان می فرستد، و شیطان او را نمی پذیرد»^۲

پیامبر گرامی فرمود؛

«بر مؤمن، حرام است که به مؤمنی دیگر ستم کند، یا او را واگذارد، یا غیبت او را بکند و یا او را یکسره براند.»^۳

این روایات متعدد است که شیخ حر عاملی آنها را در باب ذیل از کتاب شریف وسائل الشیعه نقل می کند؛^۴

۱. حجرات ۱۲

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۵۸

۳. الکافی، ج ۲، ص ۲۳۵

۴. باب در تحریم غیبت مومن؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۷۸ باب ۱۵۲

و اگر در روایات دیگری از غیبت «مسلم» یا «برادر» نهی شده است؛^۱ به قرینه آیه مذکور و روایات فوق الذکر، مقصود مسلمان حقیقی یعنی مومنین هستند و مقصود برادران ایمانی است نه اسلامی. علمای بزرگی چون مرحوم صاحب جواهر، صاحب حدائق، امام خمینی و... قائل به اختصاص حرمت غیبت به شیعیان داشته‌اند و غیبت اهل سنت را جایز می‌دانستند زیرا آنان مصداق مومن نیستند؛^۲ با این وجود برخی از علمای با آنچه گفتیم مخالفت کرده، چنان که استاد مکارم شیرازی می‌نویسد؛

«بی شک غیبت افراد مؤمن و بالغ و عاقل حرام است، و بی شک غیبت کفار حربی که برای نابودی یا ضربه زدن به اسلام و مسلمین کمر بسته‌اند هیچ اشکالی ندارد، چون آنها محترم نیستند. ولی آیا غیبت سایر فرق مسلمین و اهل ذمه (غیر مسلمانانی که دارای کتاب آسمانی هستند و به صورت یک اقلیت سالم در کشورهای اسلامی زندگی می‌کنند و جان و مالشان محفوظ و محترم است جایز است؟

بعضی از بزرگان فقهاء مانند محقق اردبیلی و علامه سبزواری صاحب کفایه، حرمت غیبت را عام دانسته‌اند، و به روایاتی که عنوان «المسلم» یا «الناس» در آن به کار رفته استدلال کرده‌اند و گفته‌اند حرام بودن غیبت آنها هیچ جای تعجب نیست، چرا که مال و جان آنها محفوظ است، چرا عرض و آبروی آنها محفوظ نباشد.

ولی مرحوم صاحب جواهر رضوان الله علیه شدیداً به مخالفت برخاسته و

۱. عقاب الاعمال، ص ۳۳۵ و...

۲. جواهر الکلام، ج ۲۲، ص ۶۰؛ الحدائق الناضره، ج ۱۸، ص ۱۴۸؛ المکاسب المحرمه، امام

خمینی، ج ۱، ص ۳۷۶

می‌گوید ظاهر روایات، بعد از انضمام بعضی به بعض دیگر این است که این مسأله مخصوص مؤمنان و موالیان اهل بیت علیهم‌السلام است. و حتی به سیره مستمره بین علما و عوام نیز استدلال فرموده است.

اگر منظور این فقیه بزرگوار از مخالفان ولایت (مخالفان اسلام) افراد ناصبی و معاند و دشمن مؤمنان و مسلمانان باشد بی‌شک نه احترامی دارند و نه غیبتی، ولی اگر سخن از فرق اسلامی که جان و مالشان محفوظ و محترم است و همچنین اهل کتاب که در ذمه مسلمین هستند بوده باشد نظرات محقق اردبیلی و سبزواری موجه تر به نظر می‌رسد چرا که هر جا مال و جان محفوظ باشد، عرض و آبرو نیز محفوظ است و تعرض به آن جایز نیست، و خطاب به مؤمنان در آیه ۱۲ سوره حجرات (در آیه غیبت) و یا تعبیر به مؤمن در بخشی از روایات هرگز دلیل بر عدم شمول حکم غیبت نسبت به دیگران نمی‌شود، و به تعبیر دیگر اثبات شیء، نفی ماعدا نمی‌کند.^۱

۲۸. نگاه فقه اسلامی به مسئله ارتداد، نسخ ادیان و روابط بین‌الادیان!

پرسش بیست و هشتم:

آیا فقه اسلامی ظرفیت و مبنای مناسبی برای تنظیم روابط مسالمت‌آمیز بین ادیان دارد؟ با توجه به اینکه برخی معتقدند اسلام ناسخ ادیان پیشین نیست و ارتداد به معنای تغییر دین از روی تحقیق، ارتداد محسوب نمی‌شود، موضع فقه در این موارد چیست؟ همچنین آیا پذیرش نجات سایر ادیان با امکان تقریب دینی در تعارض نیست؟

پاسخ:

اسلام آیین خودش را آیینی جهانی معرفی می‌کند که همه افراد بشر تا روز

قیامت باید متدین به آن باشند. طبیعی است که چنین دعوتی به معنای ترک آیین پیشین و پیوستن به آیین جدید که اسلام است می باشد. خداوند می فرماید:

«بگو ای مردم من رسول خدا به سوی همه شما هستم» (اعراف ۱۵۸)، «ما تو را برای بشارت و انداز تمام مردم ارسال کردیم» (سبا ۲۸)، «ما تو را برای تمام مردم فرستادیم» (نساء ۷۹)، «ما تو را به عنوان رحمتی برای جهانیان فرستادیم» (انبیاء ۱۰۷)، «پر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا برای جهانیان منذر باشد» (فرقان ۱)، «بگو قرآن بر من وحی شده است تا شما و هرکس که دعوتم به او برسد را انداز دهم» (انعام ۱۹)

همینطور آیات زیر بر این مطلب گواه است؛^۱

خداوند می فرماید:

«هرکس جز اسلام آیینی برای خود انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران است» (ال عمران ۸۵) و می فرماید:

«دین در نزد خدا اسلام است»^۲

و می فرماید:

«و ما این کتاب (قرآن) را به حق به سوی تو فرو فرستادیم، در حالی که تصدیق کننده کتاب های پیشین و حاکم بر آن هاست». (مائده، آیه ۴۸) و می فرماید:

«او کسی است که پیامبر خود را برای هدایت مردم فرستاد، با دینی درست و بر حق، تا او را بر همه دین ها پیروز گرداند» (توبه آیه ۳۳)

۱. صف ۹- نساء ۱۷۰- ابراهیم ۱- ال عمران ۱۳۸

۲. آل عمران ۱۹

این آیات به وضوح ثابت می‌کند که آیین اسلام لازم‌التبعیت است و دین حق و حاکم بر سایر ادیان اسلام است، و این آیین تنها آیین مقبول نزد خداوند است، به خاطر همین خداوند در آیات متعددی اهل کتاب را دعوت به اسلام می‌کند و آنان را به خاطر ترک اسلام ملامت می‌کند، در حالی که اگر اسلام ناسخ، آیین یهود و نصارا نباشد، دعوت آنان به اسلام و ملامت و سرزنش آنان بی‌معنا است لذا می‌فرماید؛

«بدان چه نازل کرده ام که موید همان چیزی است که با شماست ایمان آورید و نخستین منکر آن نباشید و آیات مرا به بهایی ناچیز نفروشید» (بقره ۴۱)
همین مضمون در آیات؛ مائده ۱۵ و ۱۶ و ۱۹ و آل عمران ۷۰-۷۱ و... تکرار شده است.

پیامبر گرامی فرمود؛

«همانا خداوند کتاب مرا بر کتاب‌های آسمانی پیشین حاکم، و ناسخ آن‌ها قرار داده است».^۱

و در نقل دیگر آمده است؛

«از بزرگی قَدْر او [پیامبر اکرم] این است که خداوند با شریعت او شریعت‌های پیشین را نَسَخ کرد، در حالی که شریعت او را نَسَخ نکرده است».^۲

پیامبر گرامی در نامه‌ای به زید بن جَهْوَر، حاکم مسیحی می‌فرماید؛

«مردم به هر آیینی پای بند بوده‌اند باید آن آیین رها شود، مگر آیین اسلام. این را بدان».^۳

عُمَر با مجموعه‌هایی از تورات نزد پیامبر اکرم آمد و به آن حضرت گفت؛ ای

۱. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۲۹

۲. همان منبع، ص ۳۳۶

۳. مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۱۶۵

رسول خدا مرا مجموعه‌هایی از تورات است که از برادری از بنی زریق گرفته ام. در این حال رنگ رخسار حضرت دگرگون شد و عبدالله بن زید به عمر نهیب زد که: آیا رخسار پیامبر اکرم را نمی‌بینی که چه شده؟ پس عمر گفت: خشنودیم از این که الله پروردگار ما، اسلام دین ما، محمد پیامبر ما و قرآن راهنمای ماست، پس کدورت خاطر پیامبر برطرف شد و فرمود؛

«قسَمَ به آن که جان محمد در دست اوست، اگر خود موسی هم اکنون در میان شما بود و شما از او پیروی می‌کردید و مرا و می‌گذاشتید، بی‌شک در گمراهی بسیار می‌بودید. شما بهره‌من از میان امت‌هایید و من بهره‌شما از پیامبرانم»^۱
و فرمود؛

«روز قیامت اعمال را یک به یک می‌آورند، هرکدام خود را معرفی می‌کنند یکی می‌گوید من نمازم، دیگری می‌گوید من روزه ام و... سپس اسلام را می‌آورند و می‌گویند پروردگارا تو سلامی و من اسلام. خداوند می‌فرماید: امروز به واسطه مخالفت با تو مواخذه می‌کنم و به تو پاداش میدهم»^۲
امیر مومنان فرمود علیه السلام فرمود؛

«کسی که جز اسلام آیینی را برگزیند شقاوت و بدبختی دامن او را خواهد گرفت، دستگیره ایمانش از هم گسسته، سقوط او شدید و سرانجام اندوهی طولانی و عذابی مهلک خواهد داشت»^۳

در روایات فراوان دیگری نیز آمده است که هر کس معتقد به ولایت اهل بیت و امامت آنان نباشد و اعمال و افعال صالح و عبادات، انجام دهد خداوند هیچ

۱. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۱، ص ۱۷۴ کنز العمال، ج ۱، ص ۱۶۳، ۱۸۰

۲. در المنثور، ج ۲، ص ۴۸

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۱

یک از اعمالش را قبول نمی‌کند و جایگاه او در روز قیامت آتش دوزخ است.^۱

امام باقر علیه السلام فرمود:

«هر کس بدون اعتقاد به امامت ما عبادت و بندگی کند سعی و تلاش او غیر مقبول است و او گمراه و متحیر محسوب می‌شود، خداوند نیز اعمالش را قبول نمی‌کند»^۲

ابو جارود به امام باقر علیه السلام عرضه داشت:

«مرا از دینی که خود و خانواده ات به وسیله آن، خدا را دینداری و عبادت می‌کنید آگاه ساز، تا من نیز به وسیله همان خدا را دینداری کنم. امام علیه السلام فرمود: «سؤالی کوتاه اما بسیار مهم کردی. به خدا سوگند، دین خود و دین پدران خود را که با آن خداوند عزوجل را طاعت و عبادت می‌کنیم، به تو می‌گویم: گواهی دادن به یگانگی خداوند است و پیامبری محمد و اقرار به آنچه او از جانب پروردگار آورده است و دوستی با دوست ما و بیزاری از دشمنان ما و گردن نهادن به فرمان ما و انتظار قائم ما و کوشش [در عبادت و بندگی خدا] و پرهیزگاری.»^۳

علی بن ابی حمزه می‌گوید:

«شنیدم که ابو بصیر از امام صادق علیه السلام سؤال کرد، فدایت شوم، مرا آگاه ساز از آن دینی که خداوند عزوجل بر بندگانش واجب کرده است و وظیفه دارند آن را بشناسند و جز آن، دین دیگری از ایشان پذیرفته نیست، حضرت فرمود: «گواهی دادن به یگانگی خداوند و پیامبری محمد، گزاردن نماز و پرداخت زکات و حج خانه خدا برای افراد مستطیع و روزه ماه رمضان. در این جا امام

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۱۸ باب ۲۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۴۹ باب ۲۷

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۸۳

۳. الکافی، ج ۲، ص ۲۱

اندکی سکوت کرد و سپس دوبار فرمود: و ولایت.^۱
ما اگر بخواهیم تمام آیات و روایاتی را که نشان دهنده ناسخ بودن اسلام و منسوخ شدن ادیان سابقه است را بیاوریم، سخن به درازا می‌کشد، کلام را با آنچه در تفسیر نمونه است پایان می‌دهیم که می‌گوید:

«امروز جز آیین اسلام از هیچ کس پذیرفته نیست و در عین احترام به همه ادیان الهی برنامه امروز، اسلام است. همانگونه که دانشجویان دوره دکترا در عین احترام به تمام دروسی که در مقاطع مختلف تحصیلی مانند ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان و دوره لیسانس خوانده‌اند تنها درسی را که باید دنبال کنند همان درس سطح بالای مقطع نهایی خودشان است و پرداختن به غیر از آن جز زیان و خسران چیزی نخواهد داشت و آنها که با تقلید نابجا و تعصب جاهلی و مسائل نژادی و خرافات خود ساخته پشت به این آیین کنند بدون شک گرفتار زیان و خسران خواهند شد و جز تاسف و ندامت از سرمایه‌های عمر و حیات که بر باد داده‌اند نتیجه‌ای نخواهند گرفت.»^۲

برخی می‌گویند:

«مرتدی که باید سخت مجازات شود (کسی است) که توطئه‌ای علیه مسلمین انجام دهد (نه کسی که مثلاً دینش را عوض کند و از اسلام به آیین مسیحیت یا یهودیت در آید)»

این هم یکی دیگر از اجتهادات در برابر نص این جماعت نواندیش مدعی فهم و فقهت می‌باشد، مرتدی که در بحث ارتداد از آن بحث می‌شود، کسی است که از اسلام به سایر ادیان می‌گردد، که بر دو قسم است: «مرتد فطری» و «مرتد ملی».

۱. همان منبع، ص ۲۲

۲. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۶۴۶

«مرتد فطری» به کسی گفته می‌شود که: از پدر و یا مادر مسلمان تولد یافته و یا به قول بعضی در حالی که نطفه او منعقد شده پدر و یا مادرش مسلمان بوده‌اند و سپس او اسلام را پذیرفته و بعداً از آن برگشته است.

ولی «مرتد ملی» به کسی گفته می‌شود که: از پدر و مادر مسلمان تولد نیافته بلکه خود بعد از بلوغ، اسلام را پذیرفته و سپس از آن بازگشته است.

توبه مرتد ملی پذیرفته می‌شود و در حقیقت مجازات او خفیف است؛ زیرا او مسلمان زاده نیست ولی در مورد «مرتد فطری» حکم از این شدیدتر و سخت‌تر است یعنی اگر ارتداد او در دادگاه اسلام ثابت شود، محکوم به اعدام خواهد شد و اموال او به عنوان ارث به ورثه مسلمان او می‌رسد و همسر او از او جدا خواهد شد و حتی توبه کردن او نمی‌تواند جلوی این احکام شدید را بگیرد، گرچه اگر واقعاً توبه کند در پیشگاه خداوند قبول می‌شود و برای جهان آخرت او مفید است.

محمد بن مسلم می‌گوید؛

«از امام باقر علیه السلام در مورد مرتد سوال کردم که فرمود؛

«هر که از اسلام روی برتابد و پس از مسلمان شدن، به آنچه خداوند بر محمد نازل فرموده است، کفر ورزد، توبه‌اش پذیرفته نیست و باید کشته شود، زنش از وی جدا گردد و میراثش میان فرزندانش تقسیم شود.»^۱

راوی از امام کاظم علیه السلام در مورد مسلمانی که مسیحی شده بود، سوال کرد که امام علیه السلام پاسخ داد؛ «کشته می‌شود و توبه داده نمی‌شود» راوی سوال کرد مسیحی که مسلمان شده، سپس از اسلام بازگشته تکلیفش چیست؟ امام علیه السلام پاسخ داد؛ «توبه داده می‌شود، اگر به اسلام بازگشت (توبه‌اش قبول می‌شود) و الا کشته می‌شود»^۲

۱. الکافی، ج ۷، ص ۲۵۶

۲. التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۳۷

در این رابطه روایات فراوان دیگری است که رجوع شود؛^۱ البته تا زمانی که فرد ارتدادش را در جامعه علنی نکند کسی با او کاری ندارد. در رابطه با فلسفه حد مرتد، پاسخ گذشته ما را مطالعه کنید؛^۲ کسی که بر علیه مسلمین توطئه کند و امنیت جامعه اسلامی را مختل کند، به عنوان مفسد فی الارض تنبیه می شود، نه مرتد؛^۳ برای تقریب به ادیان و مذاهب نیازی نیست که قائل به حقانیت ادیان و فرق باطل شویم، همین اندازه که یکدیگر را دعوت به زندگی مسالمت آمیز کنیم، تقریب حاصل شده است. منظور از تقریب، حسن مجاورت و معاشرت است نه دست کشیدن از عقیده حق و مشروعیت دادن به عقاید باطل، این نوع تقریب عملی (نه نظری) به معنای حسن معاشرت، مورد توصیه آیات و روایات است که جهت آگاهی، پاسخ های گذشته ما را بخوانید؛^۴

۲۹. حکم تکرار بسم الله الرحمن الرحيم در سوره های نماز بر اساس روایات شیعه!

پرسش بیست و نهم:

در برخی روایات صحیح از امام صادق علیه السلام آمده که گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» پیش از سوره حمد و همچنین پیش از سوره پس از حمد در نماز واجب یا مستحب است، اما در روایت صحیح دیگری از ایشان آمده که گفتن بسم الله تنها پیش از حمد کفایت می کند و تکرار آن قبل از سوره بعدی لازم نیست. با توجه به صحت هر دو روایت، این اختلاف و ظاهر تناقض در کلام امام چگونه توجیه

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۲۳ به بعد «ابواب حد المرتد»

2. https://t.me/Rahnamey_Behesht/4887

3. https://t.me/Rahnamey_Behesht/11036

4. https://t.me/Rahnamey_Behesht/9494

https://t.me/Rahnamey_Behesht/5318

پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد ششم) ۱۳۳

می‌شود و چرا امام معصوم به گونه‌ای سخن گفته که دو برداشت متفاوت ایجاد شده است؟ آیا این تفاوت در بیان، آسیب‌زننده به اعتبار فقه امامیه نیست؟
پاسخ:

ما معتقدیم که «بسم الله الرحمن الرحيم» جزء سوره حمد و تمام سوره‌های قرآن به غیر از سوره براءت می‌باشد، و در این باره تصریحات فراوانی از اهل بیت علیهم‌السلام موجود است.

«راوی از امام صادق علیه‌السلام سوال کرد، زمانی که فاتحه‌الکتاب را تمام کردم، آیا با سوره پس از آن، بسم الله الرحمن الرحيم را بگویم؟ امام علیه‌السلام پاسخ داد: «بله»^۱
امام باقر علیه‌السلام فرمود:

«آنان با کرامت‌ترین آیه قرآن که بسم الله الرحمن الرحيم بوده است را سرقت کردند (اشاره به اینکه در آغاز سوره‌ها آن را نمی‌خوانند)»^۲
امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«پایان یک سوره با نزول بسم الله الرحمن الرحيم بوده که به عنوان ابتدا و آغازی برای سوره بعدی است»^۳

«به علی علیه‌السلام خبر دادند که گروهی بسم الله الرحمن الرحيم را از آغاز سوره‌ها حذف می‌کنند، امام علیه‌السلام فرمود: بسم الله آیه‌ای از قرآن (در آغاز همه سوره‌ها است) که شیطان موجب شده آنان آن را حذف کرده و فراموش کنند»^۴
امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«خدا آنان را بکشد، آنان را چه می‌شود که نسبت به عظیم‌ترین آیه در کتاب

۱. الکافی، ج ۳، ص ۳۱۲

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹

۳. مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۱۶۵

۴. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱

خدا یعنی بسم الله الرحمن الرحيم می‌پندارند که اگر بلند و آشکار گفته شود، بدعت است»^۱

در این باره روایات فراوان دیگری نیز است؛^۲

اما برخی اهل سنت و پیروان ابوحنیفه، مالک، اوزاعی، ابوالحسن کرخی و... معتقدند که بسم الله جزء سوره‌های قرآن نمی‌باشد؛^۳

همینان در عصر ائمه نیز می‌زیستند و پیروان این عقیده، اگر می‌دانستند که ائمه علیهم‌السلام و پیروانشان، بسم الله الرحمن الرحيم را جزء سوره‌ها می‌دانند و با آنان در این مساله مخالفت می‌کنند، امامان علیهم‌السلام و شیعیان را تحت فشار قرار می‌دادند، لذا امامان در مواردی از روی تقیه می‌فرمودند که با سوره پس از حمد مثلا، بسم الله الرحمن الرحيم را نخوان، یا در سوره حمد می‌توانی بسم الله الرحمن الرحيم را آهسته بخوانی، این دستورات و بیانات اهل بیت علیهم‌السلام از باب تقیه و مطابق با نظر اهل سنت، از این جنبه ایراد شد، تا گزندى از جانب آنان به شیعیان وارد نشود، این روایات را شیخ حر عاملی تحت باب ذیل نقل می‌کند؛

«جواز ترک بسمله (بسم الله الرحمن الرحيم) از روی تقیه و جواز ترک آشکارا گفتن آن... از روی تقیه»^۴

اما وهابی جاهل و بی‌خبر این بیان تقیه‌ای، امامان علیهم‌السلام را دلیل بر تناقض در فتوای آنان دانسته است در حالی که هیچ تناقض و تضادی در کار نیست، لذا

۱. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱

۲. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۵۷ باب ۱۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۱۶۴ باب ۸

۳. المبسوط، ج ۱، ص ۱۵؛ تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۹۳؛ احکام القرآن، ابن عربی، ج ۱، ص ۲؛

الاستذکار، ج ۲، ص ۱۷۵؛ المجموع، ج ۳، ص ۳۳۴؛ مغنی ابن قدامه، ج ۱، ص ۴۸۰؛ عمدہ

القاری، ج ۵، ص ۲۸۴؛ تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۱۹۴؛ نیل الوطار، ج ۲، ص ۲۱۸

۴. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۶۰ باب ۱۲

مرحوم صاحب حدائق می نویسد؛

«این اخبار (که می گوید نیازی نیست که بسم الله را در سوره پس از حمد بگویی) از روی تقیه صادر شده است، چنان که شیخ طوسی در استبصار به این نکته تصریح کرده است»^۱

۳۰. حکم شرعی و معیارهای فقهی انتساب القاب حجة الاسلام، آیت الله و آیت الله العظمی در حوزه های علمیه!

پرسش سی ام:

از نظر فقه و شریعت، معیار و حکم انتساب القابی مانند «حجة الاسلام»، «آیت الله» و «آیت الله العظمی» به علما چیست؟ آیا هر فردی که این القاب را دریافت می کند، از نظر شرعی جایگاه و احکام خاصی دارد؟ و چرا گاهی افراد یک شخص را با القابی متفاوت می خوانند؟ مثلاً شخصی که به عنوان «آیت الله» شناخته می شود، برخی او را «حجة الاسلام» خطاب می کنند. حکم فقهی در این زمینه چیست؟

پاسخ:

ما در حوزه های کنونی چهار اصطلاح کلی داریم که هر اصطلاح به دسته ای از طلاب علوم دینیّه اطلاق می شود؛

۱. ثقه الاسلام؛ به طلاب جدید الورد و مقدمه خوان اطلاق می شود، طلابی که هنوز معمم نشده اند.

۲. حجت الاسلام یا حجت الاسلام و المسلمین که در حال حاضر، به کسانی اطلاق می شود که مراحل مقدماتی تحصیلات حوزوی را گذرانده اند و در سطوح عالیّه دروس حوزوی نیز مشغول به تحصیل هستند و یا آن را به اتمام

رسانده‌اند ولی به درجه اجتهاد نائل نگردیده‌اند.

۳. آیت الله، به روحانیونی گفته می‌شود که دروس عالی حوزوی را به اتمام رسانده و دریک یا چند باب فقهی صاحب نظر شده‌اند و به اصطلاح به درجه اجتهاد رسیده‌اند. این افراد در فروع دین مجاز به تقلید از مرجع تقلید نیستند و باید از خودشان تقلید کنند.

۴. آیت الله العظمی، از میان علمایی که به درجه اجتهاد می‌رسند، پس از سال‌ها تحقیق و تدریس، عده‌ای از آنان به پختگی و تبحر علمی و صلاحیت تقوایی ممتازتری دست پیدا می‌کنند و به مقام مرجعیت شیعه می‌رسند که در جامعه به عنوان مرجع تقلید شناخته می‌شوند. از این افراد با لقب آیت الله العظمی یاد می‌شود.

لقب آیت الله برای دو دسته از مخلوقات به کار می‌رود؛

۱. به معنای عام به تمام مخلوقات و موجودات اطلاق می‌شود چرا که همه آیت و نشانه‌ی وجود پروردگار هستند.

۲. از جهت شناخت و معرفت خداوند، لقب آیت الله به دسته‌ای از مخلوقات گفته می‌شود که به درجات بالای شناخت و معرفت خداوند رسیده‌اند که به وسیله آنها می‌توان خداوند را شناخت.

در راس افراد دسته دوم اهل بیت علیهم‌السلام هستند، چنان که در زیارت جامعه کبیره در توصیف آن بزرگواران آمده است؛

«وَالْآيَةُ الْمَخْرُوجَةُ (شما) آن نشانه پنهان (خدا) در گنجینه‌اید»^۱

امامان علیهم‌السلام، از آن روی که مظهر اسما و صفات الهی بوده، خداناما هستند، آیه الهی‌اند. اهل بیت علیهم‌السلام، بزرگ‌ترین نشانه‌های خدا در روی زمین‌اند، چنان که در

روایات فراوانی از آنان با عنوان «آیات الله» یاد شده است؛^۱
پیامبر گرامی و دوازده امام بزرگوار، آینه خدانما و مظهر تجلی صفات او
هستند. روایت شده که پیامبر گرامی در معرفی امام علی علیه السلام فرمود:
«مَعَاشِرَ النَّاسِ! إِنَّهُ مِثْنَةُ الْوَرَى وَ الْحُجَّةُ الْعُظْمَى وَ الْآيَةُ الْكُبْرَى» «ای مردم!
او ملاک آزمایش جهانیان، حجت شکوه مند و نشانه بزرگ است.»^۲
امیر مؤمنان علیه السلام نیز در معرفی خویش، همان جملات پیامبر را تکرار کرده
است و بر پایه روایتی فرموده؛

«أَنَا الْحُجَّةُ الْعُظْمَى وَ الْآيَةُ الْكُبْرَى وَ الْمَثَلُ الْأَعْلَى» «من، بزرگ‌ترین حجت،
بزرگ‌ترین نشانه و برترین نمونه‌ام.»^۳

در سخن دیگری از امام علی علیه السلام، روایت شده که فرمود؛
«مَا لِلَّهِ نَبَأٌ أَعْظَمُ مِنِّي وَ مَا لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي.» «برای خداوند، خبری بزرگ‌تر از
من نیست؛ و برای خداوند، نشانه‌ای بزرگ‌تر از من نیست.»^۴

بنابراین می‌توان گفت که در روی زمین، نشانه‌ای برتر از وجود امامانِ اهل
بیت علیهم السلام نیست؛ زیرا ایشان، از هر آنچه که در تصوّر آید، خدا را بهتر و بیشتر
نشان می‌دهند، به گونه‌ای که شناخت واقعی مقام امام معصوم، شناخت خدا را
در پی دارد؛ زیرا هر که عظمت ایشان را دریابد، عظمت خالق ایشان را دریافته
است.

روایت شده که امام صادق علیه السلام به محمد بن مسلم ثقفی، از فهمیده‌ترین
شاگردان خویش، زیارتی را آموزش داد تا هنگام شرفیابی به حضور امیر مؤمنان

۱. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۰۶ باب ۱۱ انهم آیات الله

۲. امالی صدوق، ص ۸۳

۳. امالی صدوق، ص ۹۲

۴. بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۹۳

علی علیه السلام، آن را بخواند. در این زیارت نامه آمده است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا آيَةَ اللَّهِ الْعُظْمَى» «سلام بر تو، ای بزرگ‌ترین آیه خدا»^۱
یا در نقل دیگر آمده است که پیامبر گرامی فرمود:
«وارد بهشت شدم و دیدم که بر دروازه آن با طلا نوشته شده است، لا اله الا الله، محمد حبيب الله، على ولي الله، فاطمه آيت الله»^۲

بنابراین اهل بیت پیامبر گرامی، آیت الله و آیت الله العظمی هستند که به تمام معنا نشانه و یاد آور خداوند هستند، و بهتر بود که این القاب برای غیر آن بزرگواران به کار نمی‌رفت، اگر چه برخی استدلال می‌کنند که هیچ مانعی ندارد که علمایی که قدم در راه اهل بیت علیهم السلام گذاشته‌اند و تعالیم آنان را نشر می‌دهند، آنان هم آیت الله یا آیت الله العظمی باشند، اگر چه مصداق اتم دو لقب و وصف مذکور اهل بیت علیهم السلام است.

در پایان توجه به این نکته لازم است که امروزه می‌بینیم، مریدان هر عالمی می‌خواهند او را بر دیگر علماء برتری دهند با اوصافی چون آیت الله از او یاد می‌کنند، باز مریدان عالم دیگر از او با وصف حجه الاسلام یاد می‌کنند، یا عده‌ای از مریدان معتقد می‌شوند که عالم مد نظرشان مجتهد است و از او به آیت الله یاد می‌کنند، بزرگانی اجتهاد فرد مذکور را قبول نمی‌کنند و از او به حجه الاسلام یاد می‌کنند و... که این نامگذاری‌ها موجب ایجاد کشمکش‌هایی شده است.

روشن است که این نزاع و کشمکش‌ها از ناحیه مریدان است و هیچگاه، هیچ عالم خدایی نمی‌آید و نمی‌گوید که باید از من به کذا و کذا یاد کنید چرا که امام صادق علیه السلام فرمود:

۱. الاقبال، ج ۳، ص ۱۳۰

۲. کنز الفوائد، ج ۱، ص ۱۴۹

«علاقه به مقام و اسم و آوازه در قلب کسی که خوف خدا دارد و از او ترسان است نخواهد بود»^۱

بهتر بود که از همه عالمان دینی که متکفل نشر معارف اهل بیت علیهم السلام هستند (چه آنانی که اجتهادا نشر معارف می‌کنند و چه آنانی که تقلیدا نشر معارف می‌کنند) با تعابیری چون شیخ الاسلام، امین الاسلام، حجه الاسلام، ثقه الاسلام، امین الدین و مانند آن یاد می‌شد، چرا که همه در یک خط و جبهه هستند (و طبیعتا کسی به دنبال اثبات فضل و برتری بر دیگری نیست) تا در این نزاع‌ها و کشمکش‌های مریدان بسته می‌شد و تنها برای معرفی مراجع تقلید از تعابیری چون علامه، فخر الدین، فخر الاسلام، فخر الشیعه و... یاد می‌شد.

در جایی که شهید سلیمانی عزیز وصیت می‌کند که بر سنگ قبرش تنها به کلمه «سرباز» بسنده کنند و القاب مرسوم را در موردش به کار نبرند، بهتر است حوزه نیز خودش را محصور در القاب و اوصاف کذایی که موجب ایجاد کشمکش‌ها و تحقیرها و... می‌شود، نکند و تمام هم و غم حوزه و عالمان دینی دفاع از مکتب اسلام و نشر معارف اهل بیت علیهم السلام باشد.

۳۱. حکم شهادت افراد کشته شده در مراسم دفن شهید سلیمانی!

پرسش سی و یکم:

آیا افرادی که در مراسم تشییع و دفن شهید سلیمانی در کرمان کشته شدند، همانند خود شهید سلیمانی شهید محسوب می‌شوند؟

پاسخ:

در تفسیر نمونه چنین آمده است؛

«شهادت در فرهنگ اسلام دو معنی متفاوت دارد؛

۱. معنای خاص؛

همان کشته شدن در معرکه جنگ در راه خدا است که احکام خاصی در فقه دارد از جمله عدم نیاز شهید به غسل و کفن، بلکه با همان لباس خونین دفن می‌شود.

۲. معنای عام و گسترده؛

معنای وسیع شهادت آن است که انسان در مسیر انجام وظیفه الهی کشته شود یا بمیرد. هر کس در حین انجام چنین وظیفه‌ای به هر صورت از دنیا برود شهید است.^۱

پیامبر گرامی فرمود؛

«هر کس در راه خدا (و برای انجام وظیفه‌ای الهی) کشته شود، شهید می‌باشد»^۲

کسانی که در مراسم تدفین شهید سلیمانی حاضر بودند، در حال انجام یک تکلیف لازم شرعی و اطاعت امر خداوند بودند که مرگ در چنین حالتی، شهادت را در پی دارد.

تکلیف شرعی و اطاعت امر الهی، همان وظیفه تشییع جنازه مومن است که پیامبر گرامی فرمود؛

«هر کس جنازه‌ای را تشییع کند، برای هر گامش تا زمانی که به خانه‌اش برگردد صد هزار هزار ثواب باشد، و صد هزار هزار گناه، از او زُدوده می‌شود، و صد هزار هزار درجه او را بالا می‌برند، و اگر بر آن [مُرده] نماز بخواند، صد هزار [فرشته] در تشییع جنازه او شرکت می‌کنند و همگی، تا زمانی که برگردد، برایش طلب آمرزش می‌کنند، و اگر شاهد دفن او باشد، خداوند، هزار فرشته بر او می‌گمارد که

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۴۰۷

۲. میزان الحکمه، ج ۶، ص ۶۸ - کنز العمال، ح ۱۱۲۳۷

همگی تا آنگاه که از قبرش برانگیخته شود، برایش آمرزش بطلبند.^۱

امام صادق علیه السلام فرمود:

«هر کس جنازه مؤمنی را تشییع کند تا آنگاه که او را به خاک سپارند، خداوند عز و جل هفتاد فرشته از فرشتگانی که کارشان تشییع است، بر او می‌گمارد که تا هنگامی که از قبرش به سوی موقف خارج می‌شود، او را مشایعت کنند و برایش آمرزش بطلبند.»^۲

چنین کسانی روز قیامت، صاحب مقام شفاعت هستند، چنان که امام باقر علیه السلام فرمود:

«هر که جنازه مسلمانی را تشییع کند، روز قیامت چهار شفاعت به او داده شود و چیزی نگوید، مگر اینکه فرشته گوید: مانند آن از آن تو باد.»^۳

و همه گناهانشان مورد آمرزش قرار می‌گیرد چنان که پیامبر گرامی فرمود:

«نخستین پاداشی که بعد از مرگ مؤمن به او داده می‌شود، این است که همه تشییع کنندگان جنازه‌اش آمرزیده می‌شوند.»^۴

تشییع جنازه مومنی که ولی الهی هم بوده است (چون شهید قاسم سلیمانی) اهمیت بیشتری دارد، تا جایی که در حدیث قدسی آمده است که خداوند می‌گوید:

«کسی که جنازه دوستی از دوستان من را تشییع کند، از گناهانش پاکیزه می‌شود، همچون روزی که از مادر زاییده شده است، دیگر گناهی بر او نیست»^۵

۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۴۴

۲. الکافی، ج ۳، ص ۱۷۳

۳. امالی صدوق، ص ۲۸۷

۴. میزان الحکمه، ج ۱۱، ص ۱۳۶

۵. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۴۱

لذا امام صادق علیه السلام به همه شیعیان امر کرده و فرمود؛
«تشییع جنازه مومن را ترک نکن چرا که در آن فضل زیادی است»^۱
و فرمود؛

«به موالی و شیعیان ما سلام برسان و آنان را به تقوای خداوند بزرگ توصیه کن
و این که زندگان آنان، مردگانشان را تشییع کنند»^۲
بنابراین، کسانی که امروز در تشییع جنازه مطهر شهید سلیمانی کشته
شدند، در حال اطاعت امر خداوند و اهل بیت علیهم السلام بودند و مرگ در حین اطاعت
امر خداوند و اهل بیت علیهم السلام، عین شهادت است و بهشت در انتظار آنان است،
لذا علی علیه السلام فرمود؛

«من بهشت را برای شش کس ضمانت می‌کنم که یک دسته در مورد مردی
است که برای تشییع جنازه مرد مسلمانی بیرون رود و بمیرد، بهشتی است.»^۳

۳۲. حکم شرعی نگاه به شهادت به عنوان هدف و دعا برای شهادت در
اسلام!

پرسش سی و دوم:

آیا توجه اسلام به شهادت به عنوان هدف، نوعی ترویج خودکشی نیست؟ آیا
کشته شدن در راه خدا به عنوان هدف معرفی شده و این باعث بی‌پروایی و نادیده
گرفتن حفظ جان نمی‌شود؟ همچنین چرا برخی مانند سردار سلیمانی برای شهادت
دعا می‌کردند و در کدام حکم شرعی دعا برای مرگ و شهادت جایز یا مستحب
است، نه دعا برای زندگی؟

۱. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۹۳

۲. امالی طوسی، ج ۱، ص ۱۳۵

۳. الفقیه، ج ۱، ص ۱۴۰

پاسخ:

در تاریخ ملت‌ها روز‌هایی پیش می‌آید که بدون ایثار و فداکاری و دادن قربانیان بسیار خطرات بر طرف نمی‌شود، و اهداف بزرگ و مقدس محفوظ نمی‌ماند، اینجا است که گروهی مؤمن و ایثارگر باید به میدان آیند، و با نثار خون خود از آئین حق پاسداری کنند، در منطق اسلام به اینگونه افراد شهید گفته می‌شود.

اطلاق شهید از ماده شهود بر آنها یا به خاطر حضورشان در میدان نبرد با دشمنان حق است، یا به خاطر اینکه در لحظه شهادت فرشتگان رحمت را مشاهده می‌کنند، و یا به خاطر مشاهده نعمتهای بزرگی است که برای آنها آماده شده، و یا حضورشان در پیشگاه خداوند است آن چنان که در آیه شریفه ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ﴾ (آل عمران - ۱۶۹) آمده است.^۱

در اسلام کمتر کسی به پایه شهید می‌رسد، شهیدانی که آگاهانه و با اخلاص نیت به سوی میدان نبرد حق و باطل رفته، و آخرین قطرات خون پاک خود را نثار می‌کنند.

در باره مقام شهیدان روایات عجیبی در منابع اسلامی دیده می‌شود که حکایت از عظمت فوق العاده ارزش کار شهیدان می‌کند.

در حدیثی از رسول خدا می‌خوانیم؛

«در برابر هر نیکی، نیکی بهتری وجود دارد تا به شهادت در راه خدا رسد که

برتر از آن چیزی متصور نیست»^۲

در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده است؛

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۴۰۵

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۵

«مجاهدان راه خدا رهبران اهل بهشتند»^۱

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم؛

«هیچ قطره‌ای محبوبتر در پیشگاه خدا از قطره خونی که در راه او ریخته می‌شود، یا قطره اشکی که در تاریکی شب از خوف او جاری می‌گردد، نیست، و هیچ گامی محبوبتر در پیشگاه خدا از گامی که برای صله رحم برداشته می‌شود، یا گامی که پیکار در راه خدا با آن تکمیل می‌گردد نمی‌باشد»^۲

اگر تاریخ اسلام را ورق زنیم، قسمت مهمی از افتخارات را شهیدان آفریده‌اند، و بخش عظیمی از خدمت را آنان کرده‌اند.

نه تنها دیروز، امروز نیز فرهنگ سرنوشت ساز شهادت است که لریزه بر اندام دشمنان می‌افکند، و آنها را از نفوذ در دژهای اسلام مایوس می‌کند، و چه پر برکت است فرهنگ شهادت برای مسلمانان، و چه وحشتناک است برای دشمنان اسلام.

ولی بدون شک شهادت یک «هدف» نیست، هدف پیروزی بر دشمن و پاسداری از آئین حق است، اما این پاسداران باید آن قدر آماده باشند که اگر در این مسیر ایثار خون نیز لازم شود از آن دریغ ندارند، و این است معنی امت شهیدپرور نه این که شهادت را به عنوان یک هدف طلب کنند.^۳

روی همین جهت در آخر حدیث مفصلی که از امیر مؤمنان از رسول خدا در باره مقام شهیدان نقل شده می‌خوانیم پیامبر سوگند یاد کرد؛

«سوگند به کسی که جانم در دست او است که وقتی شهیدان وارد عرصه محشر می‌شوند اگر پیامبران در مسیر آنها سوار بر مرکب باشند پیاده می‌شوند، به

۱. همان منبع، ص ۱۵

۲. همان منبع

۳. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۴۰۷

خاطر نور و ابهت آنان و هر یک از آنها هفتاد هزار نفر را از خاندان و همسایگان خود شفاعت می‌کند»^۱

بنابراین، هدف در اسلام از بین بردن دشمن است و برای تحقق این هدف نباید از ایثار خون هراسی داشت، اما باید کلیه مراقبت‌ها در میدان نبرد و غیر آن صورت گیرد، تا دشمن ضربه خورده و هلاک شود، نه آنکه نیروها به عشق شهادت، بی‌محابا و بدون برنامه با دشمن مواجه شوند.

بنابراین این اشکال که «شهادت در اسلام ترویج خودکشی است» از پایه و اساس «باطل و بی‌اساس» است.

دعای برای شهادت ریشه در تعالیم امامان اهل بیت علیهم‌السلام دارد، آن بزرگواران هم برای خود، دعای شهادت می‌کردند و هم برای صحابه و یاران مخلص و نزدیک خود.

پیامبر گرامی فرمود؛

«شرافتمندانه ترین مرگ، شهادت است.»^۲

امام علی علیه‌السلام در دعا برای هاشم بن عتبہ گفت؛

«خدایا! شهادت در راه خودت و همجواری با پیامبرت را روزی او فرما.»^۳

امام علی علیه‌السلام در بخشی از دعای خود هنگامی که آهنگ رویارویی با سپاه معاویه را در صنفین کرد گفت؛

«بار خدایا! ای پروردگار آسمان برافراشته... اگر ما را بر دشمنمان چیره کردی، از ستمگری دورمان بدار و ما را به سوی حق، راهنمایی فرما، و اگر آنان را

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۴

۲. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۸

۳. نهج البلاغه خطبه ۱۸۲

بر ما چیرگی دادی، شهادت را روزی ما کن و از فتنه نگاهمان دار.»^۱

امام علی علیه السلام در پایان عهدنامه خود به مالک اشتر نوشت؛
«من از خداوند، به [حق] رحمت گسترده و قدرت عظیمش بر برآوردن هر
خواهشی، مسألت دارم که... عاقبت من و تو را به سعادت و شهادت ختم
فرماید.»^۲

امام زین العابدین علیه السلام در دعا می گفت؛
«و باز او را می ستایم... ستایشی که به واسطه آن، در زمره اولیای نیکبخت او
و در سلک شهیدان کشته شده به شمشیر دشمنان وی درآییم.»^۳
پیامبر گرامی می فرمود؛

«سوگند به آن که جانم در دست اوست، دوست دارم که در راه خدا کشته
شوم و سپس زنده گردم و باز کشته شوم و بار دیگر زنده گردم و باز کشته شوم»^۴
امام علی علیه السلام می فرمود؛

«و به خدا سوگند که من بر حق هستم و عاشق شهادتم.»^۵
و می فرمود؛

«به خدا سوگند، اگر نبود امید من به شهادت در میدان جنگ با دشمن -
البته اگر چنین مقدر باشد - هر آینه بر مرکب خویش می نشستم و تا باد شمال و
جنوب می وزد، به سراغ شما نمی آمدم.»^۶

۱. نهج البلاغه خطبه ۱۷۱

۲. نهج البلاغه نامه ۵۳

۳. صحیفه سجادیه دعای ۱

۴. میزان الحکمه، ج ۶، ص ۶۱

۵. میزان الحکمه، ج ۶، ص ۶۲

۶. نهج البلاغه خطبه ۱۱۹

پیامبر گرامی فرمود؛

«هیچ کس نیست که پس از مرگ نزد خداوند از خیر بهره مند باشد و در عین حال خوش داشته باشد که به دنیا برگردد، گرچه همه دنیا به او داده شود، مگر شهید که چون فضیلت شهادت را می داند، آرزو می کند برگردد تا در دنیا کشته شود.»^۱

پیغمبر گرامی مشاهده کرد کسی دعا می کند و عرض می کند: «خداوندا من بهترین چیزی که بندگان از تو می خواهند را از تو می طلبم، پس بهترین عطایت را به من ارزانی دار.» پیامبر فرمود: «هر گاه دعای تو مستجاب شود در راه خدا شهید خواهی شد»^۲

در فرهنگ اسلامی شهادت به عنوان یکی از والاترین ارزشها، و شهیدان از بلند مرتبه ترین انسانها هستند و مردان خدا همواره آرزوی شهادت در سر می پروراندند و از مرگ طبیعی در بستر بی زار بودند، و شهادت را هزار بار از آن برتر می دانستند، و حاضر بودند، ضربات زیادی بر پیکرشان وارد شود و شربت شهادت بنوشند ولی در بستر نمیروند، چرا که جان انسان بزرگترین هدیه الهی است و چه بهتر که این هدیه الهی نثار راه او شود، نه این که در بستر مرگ به هدر رود.

آری مقام شهدا، در فرهنگ اسلام فوق العاده زیاد است و همانها بودند که در هنگام خطر، اسلام را بیمه کردند، و اگر فداکاریهای شهدایی همچون شهدای «بدر» و «احد» یا «شهیدان کربلا» نبود، شاید امروز خبری از اسلام نبود.

امروز نیز دشمنان اسلام بیشترین وحشت را از فرهنگ شهادت و شهادت طلبی دارند چرا که گاه یکی از شهادت طلبان (چون شهید سپهبد، قاسم

۱. میزان الحکمه، ج ۶، ص ۶۶

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۳

سلیمانی) نقشه‌های پیچیده و پر خرج آنها را نقش بر آب می‌کند، این در حالی است که آنها توان مقابله به مثل، نسبت به فرهنگ شهادت را ندارند و سلاحی که بتوان از آن در برابر این فرهنگ دفاع کرد در خود نمی‌بینند.

روحیه شهادت طلبی و دعا برای شهادت، به معنای بیزاری از حیات و دنیا نیست، بلکه به معنای آمادگی برای مجاهدت است، تا آنجایی که نیاز شود، پر قدرت وارد میدان شده و از مرگ هراسی نباشد. همین روحیه شهادت طلبی، از حاج قاسم محبوب ما، دلاوری یگانه ساخت که امروز می‌بینیم، آوازه مجاهدتهایش شرق و غرب عالم را پر کرده است.

البته توجه به این نکته هم لازم است که اگر دعا و عشق شهادت باشد، اما شهادت حاصل نشود، خداوند اجر و مزد شهادت را به انسان می‌دهد، چنان که پیامبر گرامی فرمود؛

«هرکه براستی خواهان شهادت باشد، [ثواب آن] به او داده می‌شود، هر چند به شهادت نرسد.»^۱

۳۳. امتناع زن از همبستری مقعدی و تأثیر آن بر نشوز و نفقه در فقه اسلامی!

پرسش سی و سوم:

با توجه به شبهاتی که مطرح شده لطفاً بفرمائید که آیا امتناع زن از همبستری مقعدی به‌عنوان نافرمانی و نشوز محسوب شده و موجب قطع نفقه می‌شود؟ دیدگاه علمای بزرگ اسلام در این باره چیست؟

پاسخ:

از نظر روانشناختی و اخلاقی آمیزش از مقعد عوارض زیادی دارد که عبارتند

از؛

۱. مهمترین عارضه‌ای که مجامعت از طریق مقعد برای زن دارد این است که چون لذت حقیقی جنسی برای زن از طریق مقاربت از فرج و مجرای تناسلی حاصل می‌شود نه از طریق مقعد، بنابراین زن دچار سرد مزاجی و بی‌میلی جنسی شده و در آینده نزدیک خود را موجودی می‌یابد که وسیله دفع شهوت شوهرش شده و خودش نباید از این عمل خدادادی لذتی ببرد.

۲. از آنجا که ساختمان مقعد طوری است که ظرفیت پذیرش آلت مرد را ندارد (برخلاف واژن یا فرج که خاصیت ارتجاعی و لغزنده دارد) و هر لحظه امکان آسیب دیدگی ماهیچه حلقوی (اسفنکتر) دهانه مقعد و حتی پارگی آن وجود دارد، در نتیجه، زن گرفتار درجاتی از بی‌اختیاری مدفوع شده و نیازمند جراحی و عوارض بعدی می‌شود. چون مرد در حال لذت جنسی فقط به فکر دفع شهوت خود است و حرکات بدون کنترل او هر لحظه می‌تواند به زن آسیب فیزیکی وارد کند.

۳. مقعد محل ذخیره فضولات دستگاه گوارش (مدفوع) است که حاوی میکروبها فراوانی است. در اثر مالش و دخول آلت مرد این میکروبها می‌توانند وارد دستگاه تناسلی مرد شده خود و او را به عفونتهای خاصی مبتلا سازند. در حالی که مقاربت از راه واژن یا فرج چنین عوارضی به همراه ندارد.

۴. مخاط مقعد بسیار ظریف و نازک است و احتمال پارگی و انتقال ویروس ایدز از طریق آن به داخل خون زیاد است و حتی یکی از علل شیوع ایدز در غرب از طریق جنسی، لواط و مقاربت از طریق مقعد است.

۵. از آنجا که دهانه مقعد دارای ماهیچه‌ای حلقوی است، مانند یک کش محکم دور آلت مرد را گرفته و در لحظه خروج منی مانند یک سد عمل می‌کند. در اثر این عمل احتمال پس زدن منی به عقب و فشار به کیسه‌های منی و غده پروستات و عوارض ناشی از آن خیلی زیاد است.

۶. و نکته آخر اینکه از جمله عوارض مقاربت از راه مقعد ابتلای مرد به زود انزالی در آینده است. در نتیجه نمی‌تواند آنگونه که باید از همبستری با همسرش لذت ببرد و بنابراین دچار سرد مزاجی شده و مشکلات روحی پیدا خواهد کرد. لذا توصیه می‌شود از این نوع آمیزش اجتناب شود. البته اگر کسانی تمایل داشته باشند تا از باسن همسر نیز لذت ببرند می‌توانند از عقب به جلو زن دخول کنند.^۱ به نظر شیعه، نزدیکی کردن از پشت و دبر با همسر اگر بدون رضایت او باشد حرام و اگر با رضایت او باشد کراهت شدید دارد زیرا این نوع نزدیکی سبب ساز ایجاد عفونت و بیماری برای زوجین می‌گردد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«همسرانتان را با نزدیکی کردن از پشت مورد آزار قرار ندهید»^۲

ابی بصیر می‌گوید از امام صادق علیه السلام در مورد نزدیکی کردن از پشت با همسر سوال کردم.

«امام این کار را مکروه و ناپسند اعلام داشت و فرمود از این نوع نزدیکی کردن پرهیزید»^۳

در روایت دیگری از حضرت علی علیه السلام در مورد نزدیکی کردن از پشت با همسر سوال شد؟

امام فرمود:

«با این کار عزت خود را پایین می‌کشی»^۴

پیامبر گرامی فرمود:

۱. لوح فشرده پرسمان، کلید واژه نزدیکی از پشت

۲. الکافی، ج ۵، ص ۵۴۰

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۴۴

۴. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۲

«نزدیکی کردن از پشت و دبر با زنان بر مردان اتم حرام است»^۱
مراد از حرمت در این روایت کراهت شدید است زیرا در روایات دیگر آمده است که اگر زن راضی باشد این نوع نزدیکی بی اشکال است اگر چه کراهت شدید دارد چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

«اشکالی ندارد که از دبر با همسر نزدیکی شود در صورتی که همسر به آن راضی باشد»^۲

و در روایت دیگر فرمود:

«دوست ندارم که شما چنین کنید و از دبر با همسر نزدیکی کنید»^۳

امام رضا علیه السلام نیز فرمود:

«ما اهل بیت هیچگاه از دبر با همسرانمان نزدیکی نمی کنیم»^۴

معاند اشکال کرده است که اگر مطلب چنین است که شما می گوئید که مرد در نزدیکی از پشت حقی بر زن ندارد و اگر زن راضی نباشد، نزدیکی از پشت حرام است، چگونه است که برخی از علما فتوا داده اند که اگر زن اجازه نزدیکی از پشت را ندهد، مصداق زن ناشزه قرار گرفته و از حقوق زناشویی محروم می شود؟

مرحوم صاحب عروه چنین پاسخ داده است؛

«برخی از فقهاء گفته اند که اگر زن تمکین نزدیکی از پشت را نداشته باشد، ناشزه است، صحت این فتوا مشکل است، زیرا دلیلی بر وجوب تمکین زن (بر این نوع از استمتاع) نیست تا ترک تمکین موجب نشوز شود»^۵

۱. التهذیب، ج ۷، ص ۴۱۶

۲. التهذیب، ج ۷، ص ۴۱۴

۳. التهذیب، ج ۷، ص ۴۱۶

۴. التهذیب، ج ۷، ص ۴۱۵

۵. العروه مع التعليقات، ج ۲، ص ۷۶۸

بزرگانی چون امام خمینی، آیت الله خوئی، گلپایگانی، مکارم شیرازی و... که بر عروه شرح زده‌اند، این فتوا و پاسخ صاحب عروه را پذیرفته‌اند.^۱

لذا آیت الله زنجانی در جلسه درس خارج خود قائل به این فتوا شدند؛ «دلیلی از آیات و روایات که نزدیکی از پشت را جزء حقوق مرد شمرده باشد، نداریم و به مقتضای اصل اول «عدم جواز استفاده از مال و جان اشخاص بدون رضایت آنها» با عدم تمکین زوجه از نزدیکی از پشت، نشوز حاصل نمی‌شود»^۲

علمایی که قائل به نشوز زن با عدم تمکین از پشت شده‌اند، در این مساله دچار اشتباه شده‌اند، چرا که آنان معصوم از خطا و اشتباه نیستند.

۳۴. حرمت ورود بانوان در دوران قاعدگی به مسجد؛ دلیلی بر تبعیض یا حکم شرعی ضروری؟

پرسش سی و چهارم:

چرا ورود زنان در زمان قاعدگی به مسجد و اماکن مذهبی ممنوع است؟

پاسخ:

چنان‌که در گذشته توضیح داده‌ایم، منشا پیدایش خون حیض، مربوط به احتقان و پر خون شدن عروق رحم، سپس پوسته پوسته شدن مخاط آن، و جریان خونهای موجود است، ترشح خون مزبور، ابتداء نامنظم و بی‌رنگ است، ولی بزودی سرخ رنگ و منظم می‌شود و در اواخر کار بار دیگر کم رنگ و نامرتب می‌گردد.

اصولا خونی که هنگام عادت ماهیانه دفع می‌شود، خونی است که هر ماه در عروق داخلی رحم، برای تغذیه جنین احتمالی جمع می‌گردد، زیرا میدانیم رحم

۱. همان مدرک

۲. کتاب النکاح، زنجانی، ج ۴، ص ۱۲۵۳

زن در هر ماه تولید یک تخمک می‌کند، و مقارن آن عروق داخلی رحم به عنوان آماده باش برای تغذیه نطفه مملو از خون می‌شود، اگر در این موقع که تخمک وارد رحم می‌شود، اسپرم که نطفه مرد است در آنجا موجود باشد، تشکیل نطفه و جنین می‌دهد و خونهای موجود در عروق رحم صرف تغذیه آن می‌شود، در غیر این صورت، بر اثر پوسته پوسته شدن مخاط رحم، و شکافتن جدار رگها، خون موجود خارج می‌شود و این همان خون حیض است، و از اینجا دلیل دیگری برای ممنوع بودن آمیزش جنسی در این حال به دست می‌آید، زیرا رحم زن در موقع تخلیه این خونها هیچ گونه آمادگی طبیعی برای پذیرش نطفه ندارد و لذا از آن صدمه می‌بیند.^۱

اقوام پیشین در مورد زنان در عادت ماهیانه عقائد مختلفی داشتند؛ یهود فوق العاده سخت‌گیری می‌کردند و در این ایام به کلی از زنان در همه چیز جدا می‌شدند، در خوردن و آشامیدن و مجلس و بستر، و در تورات کنونی احکام شدیدی در این باره دیده می‌شود.

در باب ۱۵ از سفر لاویان تورات چنین می‌خوانیم: «اگر زنی صاحبه جریانی باشد و جریان از بدنش خون حیض باشد تا هفت روز جدا خواهد بود و هرکس او را مس کند تا به شام ناپاک باشد و هر چیزی که وقت جدا ماندنش بر آن بخوابد ناپاک و هرچه بر آن نشسته ناپاک باشد و هرکسی که بسترش را لمس نماید لباس خود را بشوید و خویشان را با اب شستشو دهد و تا به شام ناپاک باشد...»

و به عکس آنها مسیحیان هیچ گونه محدودیت و ممنوعیتی برای خود، در برخورد با زنان، در این ایام قائل نبودند، و اما بت پرستان عرب، دستور و سنت خاصی نزد آنها در این زمینه یافت نمی‌شد، ولی ساکنان مدینه و اطراف آن، بعضی از آداب یهود را در این زمینه اقتباس کرده بودند، و در معاشرت با زنان در

حال حیض، سختگیریهایی داشتند، در حالی که سایر عرب چنین نبودند، و حتی شاید آمیزش جنسی را در این حال جالب می‌دانستند و معتقد بودند اگر فرزندی نصیب آنها شود بسیار خونریز خواهد بود، و این از صفات بارز و مطلوب، نزد اعراب بادیه نشین خونریز بود.^۱

اسلام تنها نزدیکی و همبستری با زنان حائض را به سبب مضراتی که برای زن و مرد، دارد ممنوع شمرده است؛^۲

و همینطور توقف زن حائض در مسجد را ممنوع کرده است، مگر آنکه از یک درب داخل و از درب دیگر خارج شود (به غیر از مسجد الحرام و مسجد الرسول) و یا برای برداشتن چیزی به مسجد رود و همینطور است توقف در حرم‌های امامان علیهم‌السلام.^۳

فلسفه آن هم روشن است، زیرا زن در ایام حیض دچار خونریزی بوده و نمی‌تواند آن طهارت لازم را برای توقف در مساجد داشته باشد، اما این به معنای دوری حائض از خداوند در ایام حیض نمی‌باشد، بلکه با تحمل درد و مشقتی که در ایام حیض به او میرسد، قربش به خداوند بیشتر می‌شود.

پیامبر گرامی فرمود:

«یک روز حیض شدن برتر از عبادت یک سال است به گونه‌ای که روزهایش را روزه گرفته و شب‌هایش را مشغول عبادت باشد»^۴

و فرمود:

«هر کس در حیضش بمیرد شهید مرده است»^۵

۱. انیس الاعلام، ج ۲، ص ۱۰۶

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/4647

۳. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۲۰۵ باب ۱۵؛ ص ۲۱۱ باب ۱۶

۴. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۱

۵. همان مدرک

و یا فرمود؛

«وقتی زن از حیضش غسل می‌کند تمام گناهایش بخشیده میشود»^۱
همینطور بر زن مستحب است که در اوقات نماز، وضویی بگیرد و رو به قبله
بنشیند و به مقدار نماز، ذکر خداوند را به جا آورد و ارتباط خود را با خداوند حفظ
کند؛^۲

بنابراین فلسفه ممنوعیت ورود حائض به مسجد و اماکن مذهبی، عدم
حاصل شدن طهارت لازم برای ورود است آن هم به خاطر خونریزی‌های مستمری
که در ایام حیض برایش پیش می‌آید، اما او می‌تواند عبادت و بندگی را در ایام
حیض داشته باشد و قربش را به خداوند بیشتر کند.

۳۵. تناقض در تعیین وقت نماز مغرب در میان شیعیان؛ چرا بر اساس
احادیث صحیح، وقت نماز مغرب هنگام غروب است اما عملاً پس از آن به
تأخیر می‌افتد؟

پرسش سی و پنجم:

با وجود احادیث صحیح و موثق شیعی که وقت نماز مغرب را هنگام غروب
آفتاب تعیین کرده‌اند، چرا شیعیان عملاً نماز مغرب را ۲۰ دقیقه پس از غروب (زمان
ذهاب حمره مشرقیه) می‌خوانند، در حالی که برای این تأخیر هیچ حدیث
صحیحی وجود ندارد؟

پاسخ:

اکثریت علمای شیعه به پیروی از روایات اهل بیت علیهم‌السلام، معتقدند که وقت
نماز مغرب زمانی است که سرخی طرف مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا

۱. همان مدرک

۲. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۳۴۵

می‌شود از بین برود و از بالای سر انسان عبور کند.^۱

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«وقت مغرب زمانی است که سرخی طرف مشرق (پس از غروب آفتاب) از

بین برود»^۲

راوی می‌گوید؛

«با امام رضا علیه السلام در سفر بودم، دیدم که ایشان نماز مغرب را زمانی می‌خواندند

که سیاهی از مشرق ایجاد می‌شد (و سرخی مشرق از بین می‌رفت)»^۳

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«من دوست دارم که نماز مغرب را زمانی بخوانم که در آسمان ستاره بینم (و

سرخی طرف مشرق از بین رفته باشد)»^۴

و می‌فرمود؛

«من ابا الخطاب را امر کردم که نماز مغرب را زمانی بخواند که سرخی طرف

مشرق از بین برود»^۵

امام کاظم علیه السلام به یکی از یاران خود، برای بیان وقت نماز مغرب نوشت؛

«منتظر بمان تا سرخی طرف مشرق از بین برود»^۶

جالب آن است که اهل سنت نقل کرده‌اند که ابن عباس نماز مغرب را تا از

بین رفتن سرخی طرف مشرق و پیدا شدن ستارگان تاخیر می‌انداخت و این عمل

۱. جواهر الکلام، ج ۷، ص ۱۰۹؛ جامع المدارک، ج ۲، ص ۲۴۵؛ تنقیح الصلاة، ج ۱، ص ۲۴۰

۲. الکافی، ج ۳، ص ۲۷۸؛ التهذیب ج ۲، ص ۲۹

۳. التهذیب، ج ۲، ص ۲۹؛ الاستبصار، ج ۱، ص ۲۶۵

۴. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۷۶

۵. التهذیب، ج ۲، ص ۲۵۹

۶. الاستبصار، ج ۱، ص ۲۶۴

را به عنوان سنت پیامبر بیان می‌کرد.

عبدالله بن شقیق نقل می‌کند؛

«روزی ابن عباس پس از عصر بر ما خطبه خواند، تا آنکه خورشید غروب کرد و ستاره‌ها آشکار شدند و مردم می‌گفتند: نماز، نماز. مردی از بنی تمیم نزد او آمد و با قاطعیت می‌گفت: نماز، نماز. ابن عباس گفت: ای بی‌مادر، آیا به من سنت می‌آموزی؟ سپس گفت: رسول خدا را دیدم که ظهر و عصر را و مغرب و عشاء را با هم می‌خواند.

عبدالله بن شقیق گوید؛ در دلم از این سخن تردیدی پیش آمد. پیش ابوهریره رفتم و پرسیدم، او سخن ابن عباس را تصدیق کرد.^۱

مطابق این نقل، ابن عباس مدعی است که به سنت پیامبر عمل می‌کند و نماز مغرب را تا هنگام پیدا شدن ستارگان و از بین رفتن سرخی طرف مشرق تاخیر می‌انداخت و بین نماز مغرب و عشاء جمع می‌کرد، ابن عباسی که اهل سنت از او به عنوان دانشمند امت یاد می‌کنند؛^۲

معاند مدعی است که اگر وقت نماز مغرب، از بین رفتن سرخی طرف مشرق است، چرا در نقل‌هایی امامان فرموده‌اند، وقت نماز مغرب، پنهان شدن قرص آفتاب است، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود؛

«وقت نماز مغرب زمانی است که خورشید غروب کند و قرص آن غائب شود»^۳

در حالی که اهل بیت علیهم السلام مقصودشان از پنهانی قرص خورشید، از بین رفتن سرخی طرف مشرق است که وقتی آن سرخی از بین رود، یقین می‌شود که

۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۹۱

۲. سنن نسائی، ج ۵، ص ۵۱

۳. الکافی، ج ۳، ص ۲۷۹

خورشید غروب کرده است، چنان که امام باقر علیه السلام فرمود؛
«زمانی که سرخی طرف مشرق از بین برود، آنگاه است که خورشید از شرق و
غرب زمین، پنهان شده است (و آنگاه است که وقت نماز مغرب می شود)»^۱
لذا امام رضا علیه السلام فرمود؛

«دلیل بر غروب خورشید، از بین رفتن سرخی طرف مشرق است»^۲
بنابراین، اگر در روایاتی امامان اهل بیت علیهم السلام گفته اند وقت نماز مغرب غروب
خورشید است، خودشان تصریح کرده اند که غروب خورشید زمانی یقینی می شود
که سرخی طرف مشرق از بالای سر انسان بگذرد، و همان هنگام است که یقین به
غروب خورشید و دخول وقت نماز مغرب حاصل می شود.

۳۶. تناقض برخی روحانیون با روایات معتبر درباره لزوم شستن پا در وضو!

پرسش سی و ششم:

با وجود روایات معتبر شیعه که بر لزوم شستن پاها در وضو تأکید دارند، چرا
برخی روحانیون برخلاف این روایات عمل کرده و مردم را از شستن پا در وضو باز
می دارند؟

پاسخ:

مسح پاها در وضو پشتوانه قرآنی و حدیثی دارد، اینک هر دورا به صورت
موجز بیان می کنیم؛

قرآن در آیه ۶ سوره مائده (آخرین سوره ای که بر پیامبر اسلام نازل گردید)
چنین می گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى
الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ»

۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۷۸؛ التهذیب، ج ۲، ص ۲۹؛ وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۷۶

۲. فقه الرضا، ص ۷؛ بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۶۶

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که برای نماز برمی‌خیزید، صورت‌ها و دست‌هایتان را تا مرفق بشویید و چیزی از سر و پاهایتان را مسح کنید».

روشن است که کلمه «أرجلکم» (پاهای خود) عطف بر «رءوسکم» (سرهایتان) شده است و برای این است که در هر دو، مسح لازم است (نه شستن) خواه «أرجلکم» را به نصب بخوانیم یا به جرّ (دقت کنید)

توضیح این که در اعراب کلمه «أرجلکم» دو قرائت معروف است. قرائت جرّ که جمعی از قراء مشهور مانند حمزه و ابو عمرو و ابن کثیر و حتّی عاصم (مطابق روایت ابو بکر) به کسر «ل» خوانده‌اند و جمعی دیگر از مشاهیر قراء به نصب خوانده‌اند و همه قرآن‌های فعلی را مطابق آن نوشته‌اند.

ولی به یقین هیچ تفاوتی میان این دو اعراب از نظر معنوی نیست. زیرا اگر به «کسر» خوانده شود واضح است که عطف بر «رءوس» شده و مفهومش این است که پاها را در وضو مسح کنید (همان گونه که سرها را مسح می‌کنید)

آیا اگر شیعه مطابق این قرائت عمل کرده باشد که جمع کثیری طرفدار دارد، عیبی بر او هست؟

از این گذشته اگر آن را به فتح بخوانیم باز هم عطف بر محلّ «برءوسکم» می‌باشد و می‌دانیم محلّ آن نصب است، زیرا مفعول «و امسحوا» می‌باشد، بنابراین در هر دو صورت مفهومش این است که پاها را مسح کنید.

ولی گروهی چنین پنداشته‌اند که اگر «أرجلکم» را مفتوح بخوانیم عطف بر «وجوهکم» می‌باشد یعنی صورت و دست‌ها را بشویید و همچنین پاها را!

در حالی که این سخن هم بر خلاف قواعد ادبیّات عرب است و هم با فصاحت قرآن نمی‌سازد.

امّا مخالفت آن با ادبیّات عرب به خاطر آن است که میان معطوف و معطوف علیه جمله اجنبی واقع نمی‌شود و به گفته دانشمند معروف اهل سنت

محال است «أرجلكم» عطف بر «وجوهکم» بوده باشد، چون هرگز در کلام فصیح عربی شنیده نشده است کسی بگوید: «ضربت زیداً و مرتت بیکر و عمراً» به این معنا که زید را زدم و از کنار بکر گذشتم و عمر را، یعنی عمر را نیز زدم!». (شرح منية المصلى، صفحه ۱۶)

حتی افراد عادی چنین سخن نمی‌گویند تا چه رسد به قرآن مجید که نمونه اکمل و اتمّ فصاحت است. بنابراین همان‌گونه که بعضی از محققان اهل سنت گفته‌اند، شکی نیست که کلمه «أرجلكم» بنا بر نصب، عطف بر محلّ «برءوسکم» می‌باشد و در هر حال مفهوم آیه یکی است، یعنی سر و پاها را هنگام وضو مسح کنید.

گروهی از علمای اهل سنت هم تصریح کرده‌اند که ایه دلالت بر مسح پاها دارد و ارجلکم را عطف بر رووس دانسته و گفته‌اند عاملش و امسحوا می‌باشد مانند؛

ابن حزم در المحلی، ج ۲، ص ۵۶- فخر رازی در تفسیر کبیر، ج ۱۱، ص ۱۶۱- شیخ سندی حنفی در شرح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۸ و...

شاید برخی تصور کنند که در کتب اهل سنت، روایتی از پیامبر درباره لزوم مسح بر پا وارد نشده است، در حالی که با یک بررسی، بیش از سی روایت یافتیم که بسیاری از آنها بیانگر وضوی رسول خدا و اصحاب او است.

دلالت روشن آیه وضو بر لزوم مسح و روایات چشم گیر در این مورد، ایجاب می‌کند که فقیهان اهل سنت در این مسأله تجدید نظر کنند و از این طریق گامی به سوی وحدت در رفتار بردارند و در این مورد از گروه کثیری از بزرگان صحابه و تابعان که وضوی آنان بر اساس مسح بر پا بود، پیروی کنند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌گوید: «من فکر می‌کردم کف پاها برای مسح کردن از

روی پاهای سزاوارتر است تا این که دیدم رسول خدا روی پاهای او را مسح می‌کند»^۱
ابی‌مطر می‌گوید: «هنگامی که ما خدمت علی رضی الله عنه در مسجد نشسته بودیم
مردی آمد و به حضرتش عرض کرد: وضوی رسول خدا صلی الله علیه و آله را به من نشان بده،
حضرت قنبر را صدا زد و فرمود کوزه‌ای از آب بیاور، سپس دست و صورتش را سه
بار شست و انگشت در دهان کرد (و مسواک نمود) و سه بار استنشاق کرد و
(صورت و) دست‌ها را سه بار شست و یک بار سر و پاهای او را تا برآمدگی پشت پا
مسح نمود»^۲

بسر بن سعید می‌گوید:

«عثمان به محلّ جلوس آمد، آب وضو خواست و مضمضه و استنشاق کرد
(در دهان و بینی گرداند) سپس صورتش را سه بار و دست‌ها را هر کدام سه بار
شست و سر و پاهای او را سه بار مسح کرد و بعد گفت: پیامبر را دیدم این گونه وضو
می‌گرفت (سپس از حاضران که جماعتی از صحابه رسول خدا بودند، تصدیق
خواست و گفت) آیا همین طور است ای حاضران؟ همه گفتند: آری!»^۳

رفاعه می‌گوید از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود نماز هیچ یک از شما
صحیح نیست تا وضو را آن گونه که خداوند متعال دستور داده انجام دهد:
صورت و دست‌ها را تا مرفق بشوید و سر و پاهای او را تا برآمدگی روی پا مسح نمایید»^۴
از ابی مالک اشعری نقل شده که به قوم خود گفت:

«جمع شوید تا نمازی همچون نماز رسول خدا برای شما بخوانم، هنگامی که
اجتماع کردند، گفت: آیا در میان شما از کسی از غیر شما هست؟ گفتند: نه،

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۲۴

۲. کنز العمال، ج ۹، ص ۴۴۸

۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۶۷

۴. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۵۶

مگر یکی از خواهرزاده‌های ما (که شوهرش از قبیله دیگر است) گفت: خواهرزاده نیز جزء قبیله محسوب می‌شود (این تعبیر نشان می‌دهد که نظام حاکم مانع از این بوده که نماز یا وضوی رسول خدا آنچنان که بوده - به دلایل سیاسی - توضیح داده شود) در این هنگام ظرف آبی خواست و وضو گرفت، مضمضه و استنشاق کرد و صورتش را سه بار شست، همچنین دست‌ها را سه بار، و سر و پشت پاها را مسح کرد، سپس با آنها نماز خواند.^۱

آنچه در بالا آمد تنها بخش کوچکی از روایاتی است که در کتب معروف اهل سنت، به وسیله راویان معروف نقل شده است. جهت آگاهی از سایر روایات اهل سنت در لزوم مسح پاها رجوع شود به کتاب؛^۲

در روایات فراوانی از روایات شیعه نیز دستور به مسح پاها داده شده است چنان که امام صادق علیه السلام فرمود؛

«گاهی ممکن است که هفتاد و شش سال از عمر فردی گذشته باشد اما خداوند حتی یک نماز هم از او قبول نکند زیرا (پاها) را (در وضو) میشوید در حالی که خداوند دستور به مسحش داده است»^۳

امام باقر علیه السلام فرمود؛

«جبرئیل حکم مسح پاها را از جانب خداوند نازل کرد»^۴

روایات لزوم مسح پاها در کتب تشیع بسیار فراوان است، جهت آگاهی رجوع شود؛^۵

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۴۲

۲. «الانصاف فی مسائل دام فیها الخلاف»، ج ۱، ص ۵۶-۹۵

۳. الکافی، ج ۳، ص ۳۱

۴. التهذیب، ج ۱، ص ۶۳

۵. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۱۸ باب ۲۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۳۱۸ باب ۲۳؛ بحار الانوار،

البته در روایاتی، مانند روایتی که وهابی به آن استناد کرد، سخن از شستن پاها به میان آمده است، این روایات موافق عقیده اهل سنت و از باب تقیه وارد شده است، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

«روایتی را اخذ کن که حکمش موافق با کتاب و سنت و مخالف با اهل سنت است و روایتی که مخالف کتاب و سنت و موافق با اهل سنت است را ترک کن»^۱

به عنوان نمونه، در مورد روایات تقیه‌ای ماجرا، علی بن یقطین را یاد آور میشویم. او در دربار عباسیان بوده و به امر امام کاظم علیه السلام، به رتق و فتق امور کشور و کمک‌های پنهانی به شیعیان مشغول بوده است. این کمک‌ها، از چشم جاسوسان و سخن‌چینان حسود، پوشیده نماند و آنان را که از موقعیت و کاردانی و محبوبیت ابن یقطین ناخرسند بودند، به سعایت از او نزد هارون الرشید کشاند. در همین زمان، او درباره چگونگی وضو و اختلاف در آن، از امام کاظم سؤال می‌کند و امام برای حفظ جان و موقعیت او، مطابق با فتوای اهل سنت نظر می‌دهد و بدین صورت، جان او را نجات می‌دهد.

علی بن یقطین نامه به موسی بن جعفر علیه السلام نوشت که اگر صلاح بدانید بخط شریف خود تکلیف مرا در کیفیت وضوء ساختن مرقوم فرمائید تا ان شاء الله تعالی بر طبق آن رفتار کنم؟

حضرت در پاسخ نامه‌اش مرقوم فرمود: آنچه در باره اختلاف در وضو نوشته بودی فهمیدم، و آنچه من به تو دستور دهم در این باره این است که (ابتداء) سه بار آب در دهان بگردانی و سه بار آب در بینی کنی، و سه بار روی خود را بشوئی و آب را بلابلای موه‌های صورت برسانی، و دستانت خود را از سر انگشتان تا مرفق

بشوئی، و همه سر را مسح کنی و رو و توی گوشهایت دست بکشی و پاهای خود را تا بلندی مفصل سه بار بشوئی، و به جز آنچه نوشتیم به کیفیت دیگری وضو را انجام ندهی، و از این دستور تخلف نکنی!

چون نامه بعلی بن یقظین رسید، از آنچه آن حضرت مرقوم فرموده بود و همه شیعه در باب وضو بر خلاف آن گویند در شگفت شد ولی با خود گفت: مولا و آقای من دانتر است به آنچه دستور داده و من نیز فرمانبردار اویم، و هم چنان که حضرت دستور فرموده بود وضوء میساخت و با همه شیعه بخاطر امتثال دستور آن بزرگوار در این باره مخالفت میکرد، تا اینکه پیش هارون از علی بن یقظین سعایت و بدگوئی کردند، و به او گفتند: او مردی است به مذهب رافضیان و با تو مخالف است، هارون به برخی از نزدیکان خود گفت: در باره علی بن یقظین نزد من زیاد حرف میزنند، و او را متهم بمخالفت با ما و میل بسوی مذهب رافضیان کرده اند، و من در انجام خدمتش نسبت بخود تقصیر و کوتاهی ندیده ام و بارها او را آزمایش کرده و نشانه از این تهمتها که به او زند در او ندیده ام، و میخواهم به وسیله سر از کار او درآوردم بطوری که خود او هم نفهمد که مجبور شود از من پرهیز کرده تقیه نماید.

به او گفتند: ای امیر المؤمنین رافضیان در مسأله وضو با سنیان اختلاف دارند و اینان سبک وضو میگیرند و پاها را نمی شویند، پس چنانچه نفهمد از کیفیت وضو گرفتنش او را آزمایش کن، هارون گفت: آری این راهی است که از این راه مذهب او آشکار شود، سپس چندی او را بحال خود وا گذاشت، آنگاه او را بکاری در خانه خود واداشت تا اینکه هنگام نماز شد، و علی بن یقظین معمولاً در اطاقی خلوت برای وضو و نماز میرفت، پس هارون وقت نماز پشت دیواری ایستاد بطوری که علی بن یقظین را میدید ولی علی بن یقظین او را نمیدید، پس آب برای وضو خواست، و سه بار آب در دهان گردانده و سه بار در بینی کشید، و

سه بار روی خود را شسته و لابلای موه‌های صورت را آب رسانده، و از سر انگشتان تا مرفق را سه بار شست و همه سرش را مسح کرد و گوشها را دست کشید و پاهای خود را سه بار شست و هارون در تمام این احوال او را نگاه میکرد، و چون دید که علی بن یقطین چنین کرد خود داری نتوانست و آمد خود را بعلی بن یقطین نشان داده و آواز داد: ای علی بن یقطین دروغ گوید هر کس که بپندارد تو را فاضی هستی، و از آن پس وضع او در پیش هارون نیکو شد.

پس از این جریان بدون سابقه (نامه نگاری از طرف علی بن یقطین) نامه از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به او رسید که ای علی بن یقطین از این ساعت به بعد چنانچه خداوند دستور فرموده وضوء بگیر، روی خود را برای وجوب یک بار بشوی و بار دیگر برای شاداب شدن بشوی و دستهای خود را دو بار همچنان از مرفق بشوی، و پیش سر را با روی دو پا با زیادی آب وضو مسح کن، زیرا آنچه بر تو ترسیده میشد از بین رفت، و السلام.^۱

بنابراین روایات مسح پا چون موافق با قرآن و سنت پیامبر است مورد عمل است و روایت شستن چون مخالف قرآن و سنت و موافق عقاید اهل سنت است، از روی تقیه صادر شده است تا جان شیعیان و حتی خود امامان مورد گزند اهل سنت قرار نگیرد.

۳۷. شرایط قاضی در حکومت اسلامی و عدم رعایت عدالت و اجتهاد در نصب قاضی!

پرسش سی و هفتم:

با وجود اینکه در فقه اسلامی برای قاضی، اجتهاد، عدالت و مرد بودن شرط است، چرا این شرایط در نظام کنونی انقلاب اسلامی رعایت نمی‌شود؟

پاسخ:

حکومت و حاکمیت بنابر اصل مسلم توحید افعالی به خداوند باز می‌گردد، حق داوری نیز از آن کسانی است که او اجازه فرموده است.

توحید افعالی می‌گوید؛ همه کارها به سوی خدا باز می‌گردد؛ و توحید خالقیت می‌گوید همه چیز در این عالم از او نشأت می‌گیرد؛ و توحید حاکمیت که از شاخه‌های توحید خالقیت است می‌گوید حکومت مخصوص پروردگار است، و همین امر سبب می‌شود که در قلمرو حکومت خدا داوری و قضاء نیز از آن او باشد؛ و از آن کسانی که او داوری آنها را مجاز شمرده است.

از سوی دیگر توحید اطاعت می‌گوید: تنها فرمان خدا، و فرمان کسانی که فرمانشان به فرمان خدا باز می‌گردد، مقبول و مطاع است؛ بنابراین در احکام قضائی نیز حکم و فرمانی قابل قبول است که به اذن پروردگار باشد.^۱ کسانی که به اذن خداوند حق قضاوت دارند، پیامبر و امام و مجتهد آگاه به حلال و حرام امامان می‌باشد.

علی علیه السلام خطاب به شریح که به امر قضاوت می‌پرداخت فرمود؛

«ای شریح، جایی نشسته‌ای که در آنجا کسی نمی‌نشیند جز پیامبر، یا وصی

پیامبر، یا شقی دور از سعادت»^۲

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«از داوری کردن بپرهیزید؛ زیرا [منصب] داوری در حقیقت از آن امامی است

که در قضاوت دانا باشد و در میان مسلمانان به عدالت حکم کند؛ از آن پیغمبری یا وصی پیغمبری»^۳

۱. پیام قرآن، ج ۱۰، ص ۱۴۷

۲. الکافی، ج ۷، ص ۴۰۶

۳. الکافی، ج ۷، ص ۴۰۶

و خطاب به ابو خدیجه فرمود؛

«مبادا هر گاه میان شما مرافعه‌ای پیش آمد یا درباره چیزی از قرض و طلب میانتان اختلافی شد، کار داوری را به نزد یکی از این فاسقان ببرید. [بلکه] از میان خود مردی را که با حلال و حرام ما آشناست داور قرار دهید؛ زیرا من او را داور قرار داده‌ام. زنه‌ار که برای رفع دعوای خود به سلطان ستمگر مراجعه کنید.»^۱ و فرمود؛

«مبادا فردی از شما (شیعیان) از دیگری نزد سلطان ستمگر شکایت کند. بلکه ببینید چه کسی از خود شما با احکام و داوری‌های ما آشناست هم‌ورا میان خود داور قرار دهید؛ زیرا که من او را قاضی شما قرار داده‌ام. پس برای داوری میان خود، نزد او روید.»^۲

بنابراین تنها پیامبر و امام و مجتهد عالم به حلال و حرام هستند که حق قضاوت کردن دارند، مجتهدی که عدالت داشته باشد و اهل انجام گناهان کبیره و اصرار بر گناهان صغیره نباشد، عدالتی که در روایات فراوانی به عنوان شرط اساسی برای قاضی لحاظ شده است؛^۳

و همین‌طور قاضی باید مرد باشد و زنان حق قضاوت کردن ندارند، در گذشته در این رابطه مفصلاً بحث کرده‌ایم؛^۴
مرحوم امام خمینی می‌آورد؛

«شرایط قاضی عبارتند از، بلوغ و عقل و ایمان و عدالت و اجتهاد مطلق و مرد بودن و طهارت مولد (حلال زاده بودن) و اعلمیت نسبت به کسانی که در

۱. تهذیب، ج ۶، ص ۳۰۳

۲. الفقیه، ج ۳، ص ۲

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۱ باب ۱

شهر یا نزدیک آن هستند بنا بر احوط (وجوبی). و احوط (وجوبی) آن است که دارای حافظه باشد که فراموشی غالباً او را نگیرد، بلکه اگر فراموشی او طوری باشد که سلب اطمینان از او بشود، اقوی جایز نبودن قضاوت او است»^۱

امام علی علیه السلام در فرمان استانداری مصر به مالک اشتر نوشت؛

«برای داوری میان مردم، بهترین و برترین فردی را که به نظرت می‌رسد از میان رعیت انتخاب کن؛ کسی که کارها بر او تنگ نیاید [و از حل اختلافات در نماند] و [ستیزه‌گری] طرفین دعوا او را به لجاجت و پافشاری در رأی خویش وا ندارد، در لغزش فرو نرود و هر گاه حقیقت را شناخت [و به حکم نادرست خود پی برد]، از بازگشت به حق خودداری نکند و خویشان را در پرتگاه طمع نشاناند و به فهم سطحی قضایا بسنده نکند و دنبال فهم عمیق و دقیق آنها باشد. در موارد شبهه ناک بیش از همه درنگ و احتیاط کند و بیش از همه دنبال دلیل و برهان باشد و از مراجعه داد خواهان کمتر به ستوه آید و در کشف حقیقت دعاوی، از همه شکیباتر باشد و چون حقیقت روشن شد [در صدور حکم]، از هر کس دیگر بیشتر قاطعیت نشان دهد. کسی باشد که مدح و ستایش، او را فریفته و خودبین نسازد و تشویق و تحریک، او را به سویی متمایل نسازد و البته چنین کسانی اندک شمارند. آن گاه، خودت به کار قضاوت او بسیار رسیدگی کن.»^۲

متأسفانه امروزه می‌بینیم که این شرایط به صورت کامل در قضاوت رعایت نمی‌شود، کسانی منصب قضاوت را گرفته‌اند که مجتهد نبوده و آگاه به حلال و حرام اهل بیت علیهم السلام نیستند و بدون داشتن عدالت لازم در این منصب گماشته شده‌اند، اینان گویا این روایت امام صادق علیه السلام را ندیده‌اند که فرمود:

«قاضیان چهار گروهند، کسی که به ظلم داوری می‌کند در حالی که آگاه

۱. ترجمه تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۳۴

۲. نهج البلاغه نامه ۵۳

است، او در دوزخ است؛ و کسی که به ظلم قضاوت می‌کند و نا آگاه است، او هم در دوزخ است؛ و کسی که به حق قضاوت می‌کند در حالی که نا آگاه است او هم در دوزخ است؛ و کسی که به حق قضاوت می‌کند در حالی که می‌داند (تنها) او در بهشت است»^۱

در نقل دیگر پیامبر گرامی در مورد قاضیان دادگر و جامع الشرایط فرمود؛ «در روز قیامت قاضی دادگر را می‌آورند و چنان حساب سختی از او می‌کشند که آرزو می‌کند کاش هرگز حتی درباره یک خرما میان دو نفر داوری نکرده بود.»^۲

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«رسول خدا نهی فرمود از این که کسی داوطلب امارت و داوری میان مردم شود و فرمود: هر که خواهان امارت شود، خداوند در کار امارت یاریش نکند و او را با همان کار واگذارد و هر کس بدون آن که خواهان امارت شود این منصب به او واگذار گردد، در کار آن یاری شود.»^۳

در جایی که قاضی مجتهد و عادل اگر نیازی احساس نشده، نباید پیش قدم قضاوت شود و حسابرسی سختی در انتظارش است، حال و روز افرادی که بدون داشتن علم و اجتهاد و عدالت تن به منصب قضاء می‌دهند و برای بهره مندی از منافع و مزایای قضاوت، پیش قدم و داوطلب قضاء می‌شود، روشن می‌گردد.

بنابراین آنچه امروزه مشاهده می‌کنیم که کسانی منصب قضاء را به دست گرفته‌اند که آگاهی تفصیلی نسبت به حلال و حرام اهل بیت علیهم السلام ندارند و از

۱. الکافی، ج ۷، ص ۴۰۷

۲. میزان الحکمه، ج ۹، ص ۴۷۷

۳. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۲۷

عدالت لازم هم برخوردار نیستند و حتی گاهی زنان عهده دار این منصب شده‌اند، به هیچ عنوان قابل قبول نیست.

استدلال می‌کنند که چون قاضی مجتهد جامع الشرایط در زمان کنونی به تعداد لازم نیست، راهی جز تن دادن به قضاوت افراد فاقد برخی از شرایط (چون علم و اجتهاد) نیست، و آنان می‌توانند به اذن مجتهد جامع الشرایط (رییس قوه قضائیه) به امر قضاوت بپردازند.

به نظر ما، حوزه‌های علمیه موظف هستند که مجتهدین مورد نیاز دادگاهها را تربیت کرده و برای رسیدگی به دعاوی و اختلافات مردم، تحویل دستگاه قضایی دهد.

حوزه برای رسیدن به این هدف باید در روش آموزشی خود تحولی بزرگ ایجاد کند. همانطور که دانشگاه بعد از گذشت حدود هشت سال، متخصصین زبر دست در رشته‌های مختلف پزشکی مثل تربیت می‌کند، حوزه هم در طی همین مدت مجتهد آگاه به حلال و حرام تربیت کند و در کتب درسی خود بازنگری کرده و سعی کند مطالب زائد را از مواد درسی بزداید و مطالب اصلی و اساسی را به زبان ساده و روان به طلاب آموزش دهد، چنان که آیت الله مکارم شیرازی مینویسد؛

پرداختن به این امور (زوائد و قیل و قال‌های بی‌رویه علم اصول) بخش عمده‌ای از بهترین ایام جوانی طلبه‌ها را از بین می‌برد و نشاط علمی و قوای فکری آن‌ها را می‌سوزاند! و مانع از پرداختن به امور مهم تر و نافع تر می‌گردد! این مشکل تبدیل به بلای خانمان سوزی برای علم و اهل عمل گردید! از خدای متعال عاجزانه درخواست داریم گروهی را با اراده‌های قوی برای درست کردن این امر و تهذیب علوم دینی و هدایت طالبان علم به راه راست برانگیزد.^۱

درس‌های خارج حوزه هم باید کاربردی تر شود و از استاد محوری، تبدیل به شاگرد محوری شود و طلاب جهت رسیدن به اجتهاد غور در قرآن و روایات شوند و نظام پژوهش محور، جای استاد محوری را در درس‌های خارج بگیرد و از پرداختن به مطالب زائد علم اصول پرهیز شود و تنها به مطالب اساسی و کاربردی در این علم بسنده شود...

اگر چه جای طرح این مباحث در حوزه‌ها است نه در فضاهای مجازی، اما غرض آن بود که یاد آور شویم حوزه موظف است که مجتهدین آگاه به حلال و حرام را در مدت زمان معقول تحصیلی نه زمانی طولانی و فرسایشی، با روش‌های نو آموزشی و پژوهشی تربیت کند تا نیاز دادگاهها به قضات جامع‌الشرایط را برطرف کند و دیگر نیاز نباشد که از افرادی در این منصب استفاده شوند که دارای اندک شرایط معتبر در قضاوت نیستند.

۳۸. وجوب یا عدم وجوب نیت در وضو، نماز، روزه و حج از دیدگاه مجتهد خودخوانده یعنی تبریزیان!

پرسش سی و هشتم:

آیا نیت در وضو، نماز، روزه، حج و دیگر عبادات واجب است یا خیر؟ جناب تبریزیان معتقد است که نیت به معنای مرسوم فقها واجب نیست و چیزی به نام نیت به آن شکل وجود ندارد، زیرا در قرآن و روایات به صراحت درباره نیت در این عبادات سخنی نیست و آنچه به عنوان «اعمال بالنیات» آمده، مربوط به هدف و اخلاص است نه نیت شرعی واجب!

پاسخ:

به راستی انسان از این فتوهای تعجب می‌کند! آیا کسی که نماز می‌خواند نباید قصدش اطاعت امر الهی باشد نه ریا و خودنمایی! آیا نباید بداند که نماز

ظهر می خواند یا نماز عصر! یا کسی که وضو می گیرد، نباید تعیین کند آبی که به صورتش میریزد برای خنک شدن است یا برای آماده شدن برای نماز و طهارت گرفتن؟

نیت همین است یعنی اگر انسان عبادتی انجام می دهد و امید به پاداش الهی دارد، آن عبادت باید برای خدا باشد و بداند که دارد چه می کند! اگر نماز می خواند بداند نماز واجب است یا مستحب! اگر واجب است چه نمازی است و اگر مستحب است چه نمازی است! این مساله به قدری روشن است که قابل بحث نیست، چنان که صاحب حدائق می نویسد؛

«شرط نیت و قصد در افعال، از جمله اموری بدیهی است که تمام عقلا که خالی از سهو و نسیان هستند بر شرطیت آن صحه می گذارند و این شرطیت نیاز به توضیح و بیان ندارد»^۱

لذا شیخ بزرگ، مرحوم حر عاملی در کتاب شریف وسائل الشیعه، بابتی گشوده است به ذکر روایات، تحت عنوان؛

«باب در وجوب نیت در عبادات واجبه و این که اساسا نیت مطلقا در عبادات شرط است»^۲

پیامبر گرامی فرمود؛

«هیچ قول و عملی (پذیرفته نیست) مگر به نیت»^۳

یعنی هر عملی که به امید ثواب و پاداش صورت می گیرد، باید به همراه نیت باشد، اشتراط نیت هم به صورت مطلق لحاظ شده است که هم شامل نیت قربت و اخلاص می شود و هم نیت وجه، یعنی بداند که چه عبادتی دارد به جا

۱. الحدائق الناضره، ج ۲، ص ۱۷۰

۲. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۶ باب ۱

۳. الکافی، ج ۱، ص ۷۰

پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد ششم) ۱۷۳

می‌آورد، اگر غسل است، واجب است یا مستحب، اگر واجب است چه قسمی از اغسال واجب است و اگر مستحب است چه قسمی است و همینطور است در بقیه عبادات.

یا در نقل دیگری امام علیه السلام فرمود؛

«اگر قصد نماز کردی و نیت نماز واجب را کردی، سپس شک کردی، بنا می‌گذاری که در نماز فریضه هستی...»^۱

یا در نقل دیگر آمده است که راوی از امام صادق علیه السلام سوال می‌کند در مورد فردی که وارد نماز فریضه می‌شود، سپس دچار سهو می‌شود و گمان می‌کند که در نماز نافله است، یا نماز را با قصد نافله آغاز می‌کند سپس گمان می‌کند که در نماز فریضه است؟ امام علیه السلام فرمود؛

«نمازش به همان (نیتی) است که با آن نماز را آغاز کرده است»^۲

امام علیه السلام در این روایات، ملاک نماز را به نیت می‌داند و این که نماز به همان نیتی که در ابتدا بوده است باقی خواهد ماند.

یا در نقل دیگر امام باقر علیه السلام فرمود؛

«بین نماز فریضه و نافله، قرین بودن و همراهی نیست»^۳

یعنی نمی‌توانی یک نماز را هم به نیت نماز واجب بخوانی و هم به نیت نماز مستحبی، بلکه در هر نمازی، وجه نماز باید عیناً مشخص باشد.

یا پیامبر گرامی فرمود؛

«صدقه نیست مگر به نیت»^۴

۱. الکافی، ج ۳، ص ۳۶۳

۲. التهذیب، ج ۲، ص ۱۹۷

۳. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۷

۴. الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۹

اشتراک نیت در صدقه مطلق لحاظ شده است، یعنی صدقه هم باید برای خدا باشد و هم مشخص باشد که صدقه واجب است یا مستحب و اگر مثلاً واجب است، چه قسمی از صدقات واجبه است. یا در مورد روزه فرمود؛

«اگر بعد از بالا آمدن روز خواست که روزه بگیرد، می‌تواند (تا قبل زوال) قصد روزه کند و از همان لحظه‌ای که نیت روزه می‌کند، روزه اش واقع می‌شود»^۱ یعنی برای روزه باید قصد و نیت باشد و روشن کند که روزه واجب است یا مستحب، و اگر نیت روزه گرفتن یادش رفت، تا قبل زوال می‌تواند نیت کند و روزه اش را واقع سازد.

ما اگر بخواهیم همه روایات مربوط به شرطیت نیت را ذکر کنیم، سخن به درازا می‌کشد، جهت آگاهی رجوع شود؛^۲ از این روایات استفاده می‌شود که خداوند اعمال را تنها با نیت می‌پذیرد، یعنی عبادات و طاعاتی که واقع می‌شود، اگر قرار است مورد پذیرش واقع شود، هم باید همراه با اخلاص و قربت باشد و هم با قصد وجه، یعنی فرد بداند چه عبادتی دارد به جا می‌آورد.

آقای تبریزیان با همین سطح فهم از روایات، مدعی طب اسلامی هم است و با استدلال به یک سری روایات ضعیف، هم با جان مردم بازی می‌کند و هم با نتیجه معکوسی که ادعایش در پی دارد، مایه بدنامی و وهن اهل بیت می‌شود، در گذشته مفصلاً، رویه ایشان در مبحث «طب اسلامی» را نقد کرده‌ایم؛^۳

۱. التهذیب، ج ۴، ص ۱۸۷

۲. بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۳۴۴ باب ۲۲؛ ج ۶۹، ص ۶۵ باب ۱۱۶-ج ۶۷، ص ۱۸۵ باب ۵۳؛

مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۸۸ باب ۵

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/10624
https://t.me/Rahnamye_Behesht/8613

جا دارد گناه فتوا دادن بدون علم و آگاهی را به آقای تبریزیان یادآوری کنیم؛ خداوند می‌فرماید:

«هر کس بر طبق حکم خدا، حکم ندهد، فاسق است»^۱
در سایر آیات این عمل مصداق ظلم و کفر شمرده شده است؛^۲
امام باقر علیه السلام فرمود:

«کسی که بدون علم و هدایت پذیری از خداوند به مردم فتوا دهد، ملائکه رحمت و عذاب او را لعنت می‌کنند و بارگناه کسانی که به فتوای او عمل کرده‌اند، به ذمه او است»^۳

متأسفانه فتاوی‌ شاذ ایشان، به همین مورد خلاصه نمی‌شود، فتاوی‌ چون حلیت خمس در عصر غیبت، و... نیز از جمله شاهکارهای علمی ایشان است. آقای تبریزیان لطفاً روایات آدرس ذیل در حرمت و عقاب فتوای بدون علم را مطالعه فرمایید؛^۴

۳۹. رابطه ختنه و کرامت انسانی در اسلام؛ بررسی فقهی روایت دفن شهدای بدر و معیار ظاهری کرامت!

پرسش سی و نهم:

بر اساس روایت مصحّحه حمّاد بن عیسی، پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر دفن شهدایی را که دارای آلت کوچک‌تری بودند مجاز دانست و آن را نشانه کرامت دانست. این روایت چگونه با اصول فقهی کرامت انسان قابل توجیه است؟

۱. مائده ۴۷

۲. مائده ۴۴ - ۴۵

۳. الکافی، ج ۷، ص ۴۰۹

۴. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۰ باب ۴

آیا ظاهر اندام می‌تواند در فقه، معیار فضیلت یا کرامت باشد؟

پاسخ:

۱. اسلام دستور به ختنه مردان می‌دهد و این عمل را به عنوان یک سنت بر پیروان خود لازم کرده است.

پیامبر گرامی فرمود؛

«روز هفتم [تولد]، فرزندان را [با ختنه] پاکیزه کنید؛ چرا که مایه تمیزی و پاکیزگی بیشتر و رویش شتابنده تر گوشت است و زمین، چهل روز از بول شخص ختنه نشده، آلوده می‌شود»^۱

امام صادق علیه السلام فرمود؛

«روز هفتم [تولد]، فرزندان را ختنه کنید؛ چرا که مایه پاکیزگی بیشتر و رویش زودتر گوشت است و زمین، بول ختنه نشده را ناپسند می‌دارد»^۲

۲. در شرایع سابق نیز ختنه بوده است و خداوند این عضو را آفریده که در دوران جنینی آن قسمت از جنین را حفظ کند و پس از تولد عضو زایدی محسوب می‌شود مانند بند ناف بچه که پس از تولد بریده می‌شود.^۳

۳. فلسفه ختنه از نظر بهداشتی روشن است، زیرا تشکیل عفونت بین غشا و سر آلت تناسلی در عده‌ای از کسانی که ختنه نشده‌اند زیاد دیده می‌شود و عمل ختنه از این ابتلا جلوگیری می‌کند.

و از سوی دیگر، آمار نشان می‌دهد که سرطان آلت، در کسانی که ختنه نشده‌اند بیشتر است؛ البته باید در نظر داشت در شیر خوارانی که زود ختنه می‌شوند به علت عدم رعایت نکات بهداشتی، با تشکیل زخم سر آلت، احتمال

۱. الکافی: ج ۶، ص ۲۸، ح ۹، تهذیب الأحکام: ج ۷، ص ۴۴۳، ح ۱۷۷۱

۲. الکافی: ج ۶، ص ۳۴، ح ۱

۳. احکام خانواده، مکارم شیرازی، ص ۳۳۳

تنگی سوراخ انتهای خارجی مجرای ادرار وجود دارد، ولی باید مراقب آنها بود که ضمن استفاده از فواید این وظیفه مذهبی، از زیان‌های احتمالی ناشی از عدم انجام صحیح آن برکنار بمانند.^۱

۴. اندازه آلت تناسلی در مردان ختنه شده مقداری کوتاه‌تر از مردان ختنه نشده است.^۲

۵. در احکام اسلامی وارد شده است که دفن کافر حرام بوده زیرا کافر حرمتی نزد خداوند ندارد.^۳

۶. مطابق نقلی که معاند به آن استناد کرد، در جنگ بدر تعدادی از کشته‌های مسلمین با کفار، مشتبه شده بود، پیامبر برای بازشناسی مسلمانان از کافر، جهت دفن، بحث ختنه را معیار قرار دادند، و چون افراد ختنه شده، اندازه آلتشان کوچک‌تر از آلت افراد ختنه نشده است، فرمودند مانعی ندارد از روی اضطرار به آلت جنسی کشته شدگان نظر شود، و افراد ختنه شده و کسانی که آلت جنسیشان کوچک‌تر است دفن شوند، چرا که ختنه نشانه اسلام فرد بوده است، زیرا در آن زمان جز مسلمین، کسی قائل به ختنه نبود، و ختنه کردن که نشانه آن کوچک‌تر بودن آلت جنسی است را نشانه بزرگواری و ارجمندی صاحب آن دانست، چنان که امام صادق علیه السلام از پیامبر گرامی نقل می‌کند که فرمود:

«جز فرد کمیش را دفن نکنید، و منظور پیامبر از کمیش افرادی بود که اندازه آلتشان (به واسطه ختنه کردن) کوچکتر بود، و (این ختنه کردن) جز در مورد

۱. پاسخ به پرسشهای مذهبی، ص ۳۴۵

2. <https://plink.ir/01Ei3>

۳. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۰۴ باب ۳۹

انسان‌های ارجمند و با کرامت نمی‌باشد»^۱

اما باید توجه کرد که در سند روایت مذکور «حماد بن یحیی» وجود دارد که مجهول و ضعیف است.^۲

و صاحب مستمسک العروه، گمان کرده که «حماد بن عیسی» در سند است که فرد ثقه‌ای است، لذا روایت را تصحیح کرده است، اما او اشتباه کرده و راوی روایت «حماد بن یحیی» است که مجهول است، و مجهول بودن او، موجب ضعف روایت می‌شود.^۳

و علمای بزرگ هم به روایت مذکور، عمل نکرده‌اند، و در جایی که جنازه مومن و کافر مشتبه شوند، دفن هر دو را از باب احتیاط لازم دانسته‌اند، زیرا احتمال دارد که فرد مذکور مسلمانی باشد که دفنش لازم و ضروری است.^۴

بنابراین چون روایت مذکور ضعیف است، نمی‌توان آن را سخن پیامبر محسوب کرد، اگر چه اگر ضعف روایت هم نادیده گرفته شود و بگوییم سخن پیامبر است، باز هم مفهوم روشن و معقولی دارد و اشکالی بر آن وارد نمی‌شود.

۴۰. حکم فقهی حلال شدن خمس برای شیعیان در دوران غیبت امام

زمان !

پرسش چهلم:

با توجه به توقیعی از امام زمان عج که در آن فرموده‌اند خمس تا زمان ظهور برای شیعیان حلال شده است، آیا در دوران غیبت وجوب پرداخت خمس برداشته

۱. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۷۳

۲. زبده المقال، ج ۱، ص ۴۰۳

۳. مستمسک العروه، ج ۴، ص ۱۱۱

۴. الروضة البهیة، ج ۲، ص ۳۹۵؛ العروه مع التعليقات، ج ۱، ص ۳۰۵

شده و عمل به آن لازم نیست؟

پاسخ:

روایاتی است که درباره غنائم جنگی و اسیران جنگی وارد شده و زنانی که جزء بردگان بودند و به عنوان کنیز به دست افراد می‌افتادند و آنها با این زنان ازدواج می‌کردند و صاحب فرزند می‌شدند

می‌دانیم اگر جهاد به اذن امام نبوده باشد تمام غنائم جنگی که به دست می‌آید مربوط به بیت المال است و باید به اجازه امام مصرف شود و حتی اگر به اذن امام بوده باشد خمس به آن تعلق می‌گیرد و در صورت نپرداختن خمس آن، تصرف در آنها حرام است.

بنابراین، کنیزانی که به عنوان غنیمت به دست افراد می‌افتادند و خمس آنها پرداخته نشده بود بر صاحبان آنها حرام بوده است و حق نداشته‌اند به عنوان یک همسر با آنها رفتار کنند.

بنابراین، اگر کسی توجه به این حکم داشته باشد فرزندی که از چنان زنی برای او متولد می‌شود فرزند نامشروع خواهد بود، لذا امامان اهل بیت علیهم‌السلام این قسمت از خمس را که مربوط به چنین زنانی بوده به شیعیان بخشیدند تا فرزندان آنها همگی حلال باشند

با توجه به این مقدمه کوتاه، این دسته روایات را توجه کنید.

۱. در روایات «ضریس کناسی» چنین می‌خوانیم که امام صادق علیه‌السلام فرمود: «می‌دانی از کجا زنا در میان (جمعی از) مردم وارد شد؟ گفتم نه، گفت: «از ناحیه خمس ما اهل بیت، مگر برای شیعیان پاکیزه ما که بر آنها حلال است و برای تولدشان نیز حلال.»^۱

۲. محمد بن مسلم از امام باقر یا امام صادق علیهم‌السلام چنین نقل می‌کند که فرمود:

«شدیدترین چیزی که مردم در روز قیامت گرفتار آن هستند این است که صاحب خمس برمی خیزد و می گوید پروردگارا! خمس مرا (غصب کردند) ولی ما آن را برای شیعیان خود حلال کردیم تا تولد آنها پاکیزه و فرزندانشان پاک متولد شوند.»^۱

۳. «فضیل ابن یسار از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «کسی که محبت ما را در دل احساس کند خدا را بر نخستین نعمتش شکر گوید.» گفتیم فدایت شوم نخستین نعمت خدا چیست؟ فرمود: «پاکی تولد (و نطفه) است.» سپس فرمود: «امیر مؤمنان علیه السلام به فاطمه علیها السلام گفت: نصیبت را از فیء (غنائم) برای پدران شیعیان ما حلال کن تا پاکیزه شوند.» سپس امام صادق علیه السلام فرمود: «ما، مادران شیعیان خود را بر پدرانشان حلال کردیم تا پاکیزه شوند (و فرزندانشان فرزند حلالی باشد)»^۲

همینطور احادیث ۱۵ و ۱۶ و ۱۸ و ۲۰ از باب ۴، از ابواب انفال کتاب شریف وسائل الشیعه و حدیث ۸، از باب ۸، از ابواب «ما یجب فیہ الخمس» کتاب مذکور در همین مورد است.

توقیعی هم که مورد استناد برای حلّیت خمس قرار گرفته است از همین باب میباشد و در ذیل آن نیز تصریح شده است که این حلّیت خمس برای آن است تا ولادت شیعیان پاکیزه باشد.

این احادیث درباره مسئله کنیزان وارد شده و می دانیم که طبق تصریح فقها آنها از خمس مستثنا هستند ولی افراد لجوج و کم سواد بدون توجه و دقت در مضمون آنها و بدون توجه به فتاوی صریح فقها خواسته اند آنها را دلیل بر تحلیل خمس بطور مطلق قلمداد کنند غافل از این که مختصر دقت در مضمون این

۱. همان مدرک، ص ۱۳۶

۲. همان مدرک، ص ۱۴۳

احادیث برای باز شدن مشت آنها کافی است.^۱

۴۱. حکم تعدد زوجات در قرآن و شرط عدالت میان همسران!

پرسش چهل و یکم:

چگونه به یک فرد غیرمسلمان پاسخ دهیم که پرسیده چرا در قرآن اجازه ازدواج با چهار زن داده شده است؟

پاسخ:

در مورد فلسفه تعدد زوجات برای مردان در تفسیر نمونه چنین آمده است: «با مطالعه وضع محیط‌های مختلف قبل از اسلام، به این نتیجه می‌رسیم که تعدد زوجات بطور نامحدود امری عادی بوده و حتی بعضی از مواقع بت پرستان به هنگام مسلمان شدن، بیش از ده زن و یا کمتر داشته‌اند، بنابراین تعدد زوجات از پیشنهادهای و ابتکارات اسلام نیست بلکه اسلام آن را در چهارچوبه ضرورت‌های زندگی انسانی محدود ساخته و برای آن قیود و شرائط سنگینی قائل شده است.

قوانین اسلام بر اساس نیازهای واقعی بشر دور می‌زند نه تبلیغات ظاهری و احساسات رهبری نشده، مساله تعدد زوجات نیز از همین زاویه در اسلام مورد بررسی قرار گرفته، زیرا هیچ کس نمی‌تواند انکار کند که مردان در حوادث گوناگون زندگی بیش از زنان در خطر نابودی قرار دارند و در جنگها و حوادث دیگر قربانیان اصلی را آنها تشکیل می‌دهند.

و نیز نمی‌توان انکار کرد که عمر زندگی جنسی مردان، از زنان طولانی تر است زیرا زنان در سنین معینی آمادگی جنسی خود را از دست می‌دهند در حالی که در مردان چنین نیست.

۱. خمس پشتوانه بیت المال، مکارم شیرازی، ص ۸۳

و نیز زنان به هنگام عادت ماهانه و قسمتی از دوران حمل، عملاً ممنوعیت جنسی دارند در حالی که در مردان این ممنوعیت‌ها وجود ندارد. از همه گذشته زنانی هستند که همسران خود را به علل گوناگونی از دست می‌دهند و معمولاً نمی‌توانند به عنوان همسر اول، مورد توجه مردان قرار گیرند و اگر مساله تعدد زوجات در کار نباشد آنها باید برای همیشه بدون همسر باقی بمانند همانطور که در مطبوعات مختلف می‌خوانیم که این دسته از زنان بیوه با محدود شدن مساله تعدد زوجات از نابسامانی زندگی خود شکایت دارند و جلوگیری از تعدد را یک نوع احساسات ظالمانه درباره خود تلقی می‌کنند. بادر نظر گرفتن این واقعیتها در این گونه موارد که تعادل میان مرد و زن به عللی بهم می‌خورد ناچاریم یکی از سه راه را انتخاب کنیم:

۱. مردان تنها به یک همسر در همه موارد قناعت کنند و زنان اضافی تا پایان عمر بدون همسر باقی بمانند و تمام نیازهای فطری و خواسته‌های درونی خود را سرکوب کنند.

۲. مردان فقط دارای یک همسر قانونی باشند ولی روابط آزاد و نامشروع جنسی را با زنانی که بی‌شوهر مانده‌اند به شکل معشوقه برقرار سازند.

۳. کسانی که قدرت دارند بیش از یک همسر را اداره کنند و از نظر جسمی و مالی و اخلاقی مشکلی برای آنها ایجاد نمی‌شود و قدرت بر اجراء عدالت کامل در میان همسران و فرزندان خود دارند به آنها اجازه داده شود که بیش از یک همسر برای خود انتخاب کنند. مسلماً غیر از این سه راه، راه دیگری وجود ندارد.

اگر بخواهیم راه اول را انتخاب کنیم باید با فطرت و غرائز و نیازهای روحی و جسمی بشر به مبارزه برخیزیم و عواطف و احساسات اینگونه زنان را نادیده بگیریم، این مبارزهای است که پیروزی در آن نیست و به فرض که این طرح عملی شود جنبه‌های غیر انسانی آن بر هیچ کس مخفی نیست.

به تعبیر دیگر مسأله تعدد همسر را در موارد ضرورت نباید تنها از دریچه چشم همسر اول، مورد بررسی قرار داد، بلکه از دریچه چشم همسر دوم نیز باید مورد مطالعه قرار گیرد، و آنها که مشکلات همسر اول را در صورت تعدد زوجات عنوان می‌کنند کسانی هستند که یک مسأله سه زاویه‌ای را تنها از یک زاویه نگاه می‌کنند زیرا مسأله تعدد همسر، هم از زاویه دید مرد و هم از زاویه دید همسر اول و هم از زاویه دید همسر دوم باید مطالعه شود و با توجه به مصلحت مجموع، در این باره قضاوت کنیم.

اگر راه دوم را انتخاب کنیم باید فحشاء را به رسمیت بشناسیم و تازه زنانی که به عنوان معشوقه مورد بهره برداری جنسی قرار می‌گیرند نه تامینی دارند و نه آینده‌ای، و شخصیت آنها در حقیقت لگدمال شده است و اینها اموری نیست که هیچ انسان عاقلی آنها را تجویز کند.

بنابراین تنها راه سوم باقی می‌ماند که هم بخواسته‌های فطری و نیازهای غریزی زنان پاسخ مثبت می‌دهد و هم از عواقب شوم فحشاء و نابسامانی زندگی این دسته از زنان برکنار است و جامعه را از گرداب گناه بیرون می‌برد.

البته باید توجه داشت که جواز تعدد زوجات با اینکه در بعضی از موارد یک ضرورت اجتماعی است و از احکام مسلم اسلام محسوب می‌شود اما تحصیل شرائط آن در امروز با گذشته تفاوت بسیار پیدا کرده است.

زیرا زندگی در سابق یک شکل ساده و بسیط داشت و لذا رعایت کامل مساوات بین زنان آسان بود و از عهده غالب افراد برمی‌آمد ولی در عصر و زمان ما باید کسانی که می‌خواهند از این قانون استفاده کنند مراقب عدالت همه جانبه باشند و اگر قدرت بر این کار دارند چنین اقدامی بنمایند. اساساً اقدام به این کار نباید از روی هوی و هوس باشد.

جالب توجه اینکه همان کسانی که با تعدد همسر مخالفند (مانند غریبه‌ها)

در طول تاریخ خود، به حوادثی برخوردند که نیازشان را به این مسأله کاملاً آشکار ساخته است،

مثلاً بعد از جنگ جهانی دوم احتیاج و نیاز شدیدی در ممالک جنگ زده، و مخصوصاً کشور آلمان، به این موضوع احساس شد و جمعی از متفکران آنها را وادار ساخت که برای چاره جوئی و حل مشکل در مسأله ممنوعیت تعدد همسر، تجدید نظر کنند، و حتی برنامه تعدد زوجات اسلام را از دانشگاه (الازهر) خواستند و تحت مطالعه قرار دادند، ولی در برابر حملات سخت کلیسا مجبور به متوقف ساختن این برنامه شدند، و نتیجه آن همان فحشاء وحشتناک و ببند و باری جنسی وسیعی بود که سراسر کشورهای جنگ زده را فرا گرفت.

از همه اینها گذشته تمایل پاره‌ای از مردان را به تعدد همسر نمی‌توان انکار کرد، این تمایل اگر جنبه هوس داشته باشد قابل ملاحظه نیست اما گاه می‌شود که بر اثر عقیم بودن زن، و علاقه شدید مرد به داشتن فرزند، این تمایل را منطقی می‌کند، و یا گاهی بر اثر تمایلات شدید جنسی و عدم توانائی همسر اول برای انجام این خواسته غریزی، مرد، خود را ناچار به ازدواج دوم می‌بیند، حتی اگر از طریق مشروع انجام نشود از طرق نامشروع، اقدام می‌کند در اینگونه موارد نیز نمی‌توان منطقی بودن خواسته مرد را انکار کرد، و لذا حتی در کشورهایی که تعدد همسر قانوناً ممنوع است، عملاً در بسیاری از موارد ارتباط با زنان متعدد رواج کامل دارد، و یک مرد در آن واحد با زنان متعددی ارتباط نامشروع دارد.

مورخ مشهور فرانسوی گوستا ولو بون قانون تعدد زوجات اسلام را که به صورت محدود و مشروط است یکی از مزایای این آئین می‌شمارد و بهنگام مقایسه آن را روابط آزاد و نامشروع مردان، با چند زن، در اروپا چنین می‌نویسد:

«در غرب هم با وجود اینکه آب و هوا و وضع طبیعت هیچکدام ایجاب چنین رسمی (تعدد زوجات) نمی‌کند با این حال وحدت همسر چیزی است که

ما آن را فقط در کتابهای قانون می بینیم و الا گمان نمی کنم که بشود انکار کرد که در معاشرت واقعی ما اثری از این رسم نیست! راستی من متحیرم و نمی دانم که تعدد زوجات مشروع و محدود شرق، از تعدد زوجات سالوسانه غرب چه چیز کم دارد؟ بلکه من می گویم که اولی از هر حیث از دومی بهتر و شایسته تر است»^۱

البته نمی توان انکار کرد که بعضی از مسلمان نماها بدون رعایت روح اسلامی این قانون، از آن سوء استفاده کرده و برای خود حرم سراهای ننگینی بر پا نموده و به حقوق زنان و همسران خود تجاوز کرده اند، ولی این عیب از قانون نیست و اعمال آنها را نباید به حساب دستوره‌های اسلام گذاشت، کدام قانون خوبی است که افراد سودجو از آن، بهره برداری نامشروع نکرده اند؟

در اینجا بعضی سؤال می کنند که ممکن است شرایط و کیفیاتی که در بالا گفته شد برای زن یا زانی پیدا شود آیا در این صورت می توان به او اجازه داد که دو شوهر برای خود انتخاب کنند؟

جواب این سؤال چندان مشکل نیست:

اولاً: (بر خلاف آنچه در میان عوام معروف است) میل جنسی در مردان به مراتب بیش از زنان است و از جمله ناراحتیهائی که در کتب علمی مربوط به مسائل جنسی درباره غالب زنان ذکر می کنند مسأله (سرد مزاجی) است در حالی که در مردان، موضوع بر عکس است، و حتی در میان جانداران دیگر نیز همواره دیده می شود که تظاهرات جنسی، معمولاً از جنس نر شروع می شود.

ثانیاً: تعدد همسر در مورد مردان هیچ گونه مشکل اجتماعی و حقوقی ایجاد نمی کند در حالی که درباره زنان اگر فرضاً دو همسر انتخاب کنند، مشکلات فراوانی به وجود خواهد آمد که ساده ترین آنها مسأله مجهول بودن نسب فرزند است که معلوم نیست مربوط به کدام یک از دو همسر می باشد و مسلماً چنین

فرزندى مورد حمايت هيچ يك از مردان قرار نخواهد گرفت و حتى بعضى از دانشمندان معتقدند: فرزندى كه پدر او مجهول باشد كمتر مورد علاقه مادر قرار خواهد گرفت، و با اين ترتيب چنين فرزندانى از نظر عاطفى در محروميت مطلق قرار مى گيرند، و از نظر حقوقى نيز وضعشان كاملا مبهم است.

و شايد نياز به تذكر نداشته باشد كه توسل به وسائل پيشگيرى از انعقاد نطفه بوسيله قرص يا مانند آن، هيچگاه اطمينان بخش نيست و نمى تواند، دليل قاطعى بر نياوردن فرزند بوده باشد زيرا بسيارند زنانى كه از اين وسائل استفاده کرده و يا در طرز استفاده، گرفتار اشتباه شده و فرزند پيدا کرده اند، بنا بر اين هيچ زنى نمى تواند به اعتماد آن، تن به تعدد همسر بدهد.

روى اين جهات، تعدد همسر براى زنان نمى تواند منطقى بوده باشد، در حالى كه در مورد مردان، با توجه به شرائط آن، هم منطقى است و هم عملى است.^۱

۴۲. تعارض ظاهرى آيات قرآن درباره جواز تعدد زوجات و تبين فقهى آن!

پرسش چهل و دوم:

برخى از كانالهاى ضد دين اين اشكال را مطرح مى كنند كه در سوره نساء، آيه ۳ مى خوانيم: «اگر مى ترسيد عدالت را درباره همسران متعدد رعايت نكنيد، تنها به يك همسر قناعت نماييد»؛ همچنين در آيه ۱۲۹ همين سوره مى خوانيم: «و هرگز نمى توانيد در ميان زنان، عدالت كنيد، هرچند كوشش نماييد».

از نظر قرآن، عدالت برقرار كردن بين همسران متعدد ممكن نيست، اما باز هم خداوند اين مسئله را اجازه داده است!

پاسخ:

۱. برگرفته از تفسير نمونه، ج ۳، ص ۲۵۶

در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

«نخست باید روشن شود که منظور از عدالت در مورد همسران متعدد چیست؟ آیا این عدالت مربوط به امور زندگی از قبیل هم‌خوابگی و وسایل زندگی و رفاه و آسایش است، یا منظور عدالت در حریم قلب و عواطف انسانی نیز هست؟»

شکّی نیست که «عدالت» در محبت‌های قلبی، خارج از قدرت انسان است. چه کسی می‌تواند محبت خود را که عواملش در بیرون وجود اوست، از هر نظر تحت کنترل درآورد؟

به همین دلیل رعایت این نوع عدالت را خداوند واجب نشمرده و در آیه ۱۲۹ سوره نساء می‌فرماید:

«شما هر قدر کوشش کنید، نمی‌توانید در میان همسران خود (از نظر تمایلات قلبی) عدالت و مساوات برقرار سازید.»

بنابراین، محبت‌های درونی مادامی که موجب ترجیح بعضی از همسران بر بعضی دیگر از جنبه‌های عملی نشود، ممنوع نیست. آنچه مرد موظف به آن است، رعایت عدالت در جنبه‌های عملی و خارجی است.

از این بیان روشن می‌شود: کسانی که خواسته‌اند از ضمیمه کردن آیه ﴿فَإِنْ حِفْظُهُمْ إِلَّا تَعَدَّلُوا...﴾ به آیه ﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا...﴾ چنین نتیجه بگیرند که تعدد زوجات در اسلام مطلقاً ممنوع است - زیرا در آیه نخست آن را مشروط به عدالت کرده و در آیه دوم عدالت را برای مردان در این مورد امری محال دانسته است - سخت در اشتباهند.

زیرا همان‌طور که اشاره شد، عدالتی که مراعات آن از قدرت انسان بیرون است، عدالت در تمایلات قلبی است؛ و این از شرایط تعدد زوجات نیست. آنچه از شرایط است، عدالت در جنبه‌های عملی است.

گواه بر این موضوع، ذیل آیه ۱۲۹ سوره نساء می باشد؛ آنجا که می گوید:
 «اکنون که نمی توانید مساوات کامل در محبت میان همسران خود رعایت کنید، لاقلاً تمام تمایل قلبی خود را متوجه یک نفر از آنان نسازید که دیگری را به صورت بلا تکلیف در آورید».

نتیجه اینکه: کسانی که قسمتی از این آیه را گرفته و قسمت دیگر را فراموش کرده اند، گرفتار چنان اشتباهی در مسئله تعدد زوجات شده اند که برای هر محققى جای تعجب است.

اتفاقاً از روایات اسلامی برمی آید که نخستین کسی که این ایراد را مطرح کرد، «ابن ابی العوجاء» از مادیین معاصر امام صادق علیه السلام بود که این ایراد را با هشام بن حکم دانشمند مجاهد اسلامی در میان گذاشت. او که جوابی برای این سؤال نیافته بود، از شهر خود - که ظاهراً کوفه بود - به سوی مدینه (برای یافتن پاسخ همین سؤال) حرکت کرد و به خدمت امام صادق علیه السلام رسید.

امام صادق از آمدن او در غیر وقت حج و عمره به مدینه تعجب کرد، ولی او عرض کرد که چنین سؤالی پیش آمده است.

امام در پاسخ فرمود:

«منظور از عدالت در آیه سوم سوره نساء، عدالت در نفقه (و رعایت حقوق همسری و طرز رفتار و کردار) است و اما منظور از عدالت در آیه ۱۲۹ که امری محال شمرده شده، عدالت در تمایلات قلبی است. (بنابراین تعدد زوجات با حفظ شرایط اسلامی نه ممنوع است و نه محال)».

هنگامی که هشام از سفر بازگشت و این پاسخ را در اختیار ابن ابی العوجاء گذاشت، او سوگند یاد کرد که این پاسخ از خود تو نیست!^۱

معلوم است که اگر کلمه عدالت را در دو آیه به دو معنی تفسیر می کنیم، به

۱. تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۲۰

خاطر قرینه روشنی است که در هر دو آیه وجود دارد؛ زیرا در ذیل آیه مورد بحث، صراحتاً می‌گوید: تمام تمایل قلبی خود را متوجه به یک همسر نکنید، و به این ترتیب انتخاب دو همسر مجاز شمرده شده، منتها به شرط اینکه عملاً درباره یکی از آن دو ظلم نشود؛ اگرچه از نظر تمایل قلبی نسبت به آنها تفاوت داشته باشد. در آغاز آیه ۳ سوره نساء نیز صراحتاً اجازه تعدد داده شده است.^۱

۴۳. برداشت از حکمت ۱۲۴ نهج البلاغه درباره نارضایتی زنان از ازدواج مجدد شوهر و مفهوم آن در فقه!

پرسش چهل و سوم:

در حکمت ۱۲۴ نهج البلاغه آمده که نارضایتی زنان از ازدواج مجدد شوهران، به نوعی کفر تعبیر شده است. با توجه به اینکه بسیاری از زنان چنین احساسی دارند، چگونه باید این مسئله را در فهم فقهی و اخلاقی در نظر گرفت؟

پاسخ:

علی علیه السلام می‌فرماید:

«غیرت زن کفر است و غیرت مرد ایمان»^۲

این مضمون در روایات متعدد دیگری نیز بیان شده است؛^۳

کلام علی علیه السلام اشاره به این است که اگر زن نسبت به همسر دیگری برای شوهرش حسادت بورزد و عکس العمل تندی نشان دهد در واقع مخالفت با فرمان خداوند کرده است زیرا خداوند روی مصالح متعددی که در دو پاسخ قبلی گفتیم، تعدد زوجات را با شرایطی مجاز شمرده است، ولی اگر مرد نسبت به

۱. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۱۵۵

۲. نهج البلاغه حکمت ۲۴

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۵۵ باب ۷۸ باب عدم جواز الغیره من النساء

ارتباط همسرش با مرد بیگانه‌ای حسادت بورزد و از گام نهادن او در زندگی خانواده‌اش ناراحت گردد و عکس العمل نشان دهد در واقع اطاعت فرمان خدا را کرده و در مسیر نهی از منکر گام برداشته است در حالی که اگر زن چنین کند در مسیر نهی از معروف قرار گرفته است.

البته انکار نمی‌کنیم که تعدد زوجات نیز شرایطی دارد و نباید وسیله‌ای برای هوس رانی مردان گردد ولی در صورتی که آن شرایط جمع گردد زن باید آن را تحمل کند و به فرمان خدا تن در دهد.

تعبیر کفر در این کلام حکمت‌آمیز اشاره به کفر عملی است نه کفر اعتقادی زیرا کفر و ایمان معانی متعددی دارد که در آیات قرآن نیز منعکس شده است. در آیه ۹۷ آل عمران به کسانی که حج را ترک می‌کنند و نسبت به آن بی‌اعتنا باشند واژه کفر به کار رفته است: ﴿مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ و این کفر عملی است نه اعتقادی که آثار خود را داشته باشد. کفر زن در اینجا همان بی‌اعتنایی به دستور خدا یعنی جواز تعدد زوجات در موارد لازم است.^۱

۴۴. جایگاه فتوای مستحب بودن تعدد زوجات در فقه اسلامی!

پرسش چهل و چهارم:

اخیراً شنیده‌ام که یکی از مراجع تقلید مستحب بودن تعدد زوجات را قبول ندارد، در حالی که پیش‌تر می‌دانستم تعدد زوجات در اسلام مستحب است. لطفاً توضیح دهید حکم و دیدگاه فقهی درباره مستحب بودن تعدد زوجات چیست؟

پاسخ:

فقهای شیعه در مورد مستحب بودن یا نبودن تعدد زوجات نظریات مختلفی

ارائه داده‌اند و به صورت کلی به دو دسته تقسیم می‌شوند؛
دسته‌ای که بر پایه دلائل زیر بر استحباب تعدد زوجات استدلال می‌کنند؛
۱. روایاتی که تاکید بر استحباب از زیاد نسل می‌کند.
در مجامع روایی ما بابتی گشوده شده است تحت این عنوان؛
«باب در استحباب کثرت اولاد داشتن»^۱
امام صادق علیه السلام فرمود؛
«فرزندان مسلمین در نزد خداوند به عنوان شفاعت‌کننده و شفاعت شده شناخته می‌شوند»^۲
در نقل دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است؛
«اگر می‌توانی که ذریه و فرزندانی داشته باشی که به وسیله آنان زمین از تسبیح پرودگار سنگین تر شود، چنین بکن»^۳
پیامبر گرامی فرمود؛
«زیاد فرزند بیاورید زیرا من به وسیله فرزندان فراوان شما در روز قیامت به امت‌های دیگر افتخار می‌کنم»^۴
مرحوم صاحب عروه می‌نویسد؛
«استحباب ازدواج کردن با یک بار، تزویج زائل نمی‌شود بلکه تعدد ازواج مستحب است»^۵
مراجع و فقه‌های بزرگی چون آیات بزرگوار، خویی، صافی، امام خمینی، و... بر

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۳۵۵ باب ۱

۲. الکافی، ج ۶، ص ۳

۳. الکافی، ج ۶، ص ۲

۴. الکافی، ج ۶، ص ۲

۵. العروه مع تعلیقات، ج ۲، ص ۷۴۷

عروه حاشیه زده‌اند، نسبت به این مطلب اشکالی وارد نکرده و گویی استحباب آن را پذیرفته‌اند، تنها آیت الله مکارم-شیرازی دلیل صاحب عروه بر استحباب تعدد را قبول نداشته و می‌نویسد؛

«اخباری که دلالت بر استحباب تکثیر نسل می‌کند، می‌تواند دلیل بر استحباب تعدد زوجات باشد»^۱

درست است که انسان در صورت اکتفا به یک همسر هم می‌تواند نسل خود را افزایش دهد، اما روشن است که افزایش چشمگیر نسل با تعدد زوجات بهتر امکان پذیر است.

۲. روایاتی که توجه ویژه به رابطه زناشویی و کثرت بدون افراط همبستری را از ویژگی‌های مومنین می‌داند نیز می‌تواند به صورت عموم، دلیل بر استحباب تعدد زوجات می‌باشد، حول این روایات و توضیح مفاد آن در گذشته مفصلاً بحث کرده‌ایم؛^۲

۳. امام صادق علیه السلام فرمود؛

«در هر چیزی اسراف است مگر در زنان چرا که خداوند می‌فرماید؛ فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنی و ثلاث و رباع»^۳

این روایت صراحتاً بیشتر از یک زوجه اختیار کردن را مذموم و اسراف و ناپسند نمی‌داند که نقطه مقابل این تعبیر، مستحب بودن تعدد زوجات است.

۴. ائمه گرامی نیز در زندگی خود به یک همسر بسنده نکرده و برای تربیت نسلی پاک که مبلغ شیعه و اسلام باشند، اقدام به ازدواج‌های متعدد می‌کردند. شیخ عباس قمی می‌نویسد؛

۱. همان مدرک، ص ۷۴۸

2. https://t.me/Rahnamey_Behesht/8564

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۴۵؛ تفسیر العیاشی، ج ۲۰، ص ۲۴۵

«چون امیر المؤمنین علیه السلام شهید گشت چهار زن از آن جناب باقی مانده بود و اسامی این چهار زن چنین به شمار رفته: امامه، و اسماء بنت عمیس، و لیلی التَّمیمیَّة، و امّ البنین»^۱

همینطور در بیان زوجات امام حسین علیه السلام می نویسد؛

«یکی شهربانو یا شاه زنان است که والده ماجده حضرت امام زین العابدین علیه السلام است و دیگر رباب دختر امرء القیس است که مادر حضرت سکینه علیه السلام بوده، و حضرت سید الشهداء علیه السلام تعلق و رعایت تمامی از وی داشت. و دیگر از زوجات آن حضرت، لیلی بنت ابو مرّة بن عروه بن مسعود ثقفیّه است که مادرش میمونه بنت ابو سفیان بوده. و او والده ماجده جناب علی اکبر است، و دیگر از زوجات حضرت سید الشهداء علیه السلام زنی بوده که نام او معلوم نیست و در کربلا همراه بوده و بعد از شهادت اسیر شده و حامله بوده و هنگامی که اهل بیت علیهم السلام را از کوفه به شام می بردند در نزدیکی حلب به جبل جوشن طفل خود را سقط کرد»^۲

مساله تعدد همسران نسبت به بقیه امامان هم ثابت بوده است که ما به خاطر پرهیز از اطناب از ذکر آن خود داری می کنیم، در مورد فلسفه تعدد همسران امامان در گذشته مفصل تر توضیح داده ایم؛^۳

از آنجایی که سیره معصوم برای همگان حجت است و یکی از منابع استنباط احکام، همین فعل و سیره معصوم است، می توان بر استحباب تعدد همسران، به سیره معصومین نیز استدلال کرد.

البته قائلین به استحباب تعدد همسر در اسلام دلائل دیگری نیز ذکر

۱. منتهی الامال، ج ۱، ص ۴۵۳

۲. همان مدرک، ج ۲، ص ۱۰۵۹

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/3962

کرده‌اند، اما از آن جایی که دلائل مذکور زیاد محکم نبوده از ذکر آن خود داری می‌کنیم.

صاحب جواهر می‌نویسد؛

«تعدد همسران در صورت حاجت و نیاز مستحب است و بدون حاجت و نیاز نیز (بر پایه دلائل فوق الذکر) مستحب است و این که شیخ طوسی می‌گوید بیشتر از یک همسر اختیار کردن مکروه است، واضح الضعف است»^۱ روشن است که برخی از فقهای گذشته و معاصر دلائل مذکور را کافی ندانسته و حکم به استحباب تعدد زوجات نمی‌دهند، به هر حال چه بگوییم تعدد زوجات در اسلام تنها جایز است و چه بگوییم مستحب است، این جواز یا استحباب فلسفه روشنی دارد که در پاسخهای قبلی مفصلاً در مورد آن توضیح دادیم.

۴۵. حکم فقهی تعدد زوجات در فرض ایجاد مفسده و فروپاشی خانواده!

پرسش چهل و پنجم:

با توجه به اینکه در جامعه، تبلیغ چندهمسری گسترش یافته و در مواردی منجر به فروپاشی خانواده‌های مذهبی شده است، آیا از نظر فقهی در صورتی که تعدد زوجات سبب بروز مفسده و آسیب به بنیان خانواده شود، همچنان جایز است؟ دیدگاه فقه در این موارد چیست؟

پاسخ:

اگر چه ازدواج مجدد در صورت فراهم بودن شرایط آن جایز و طبق برخی از فتاوی، مستحب است، اما این جواز و استحباب در صورتی است که زندگی اول از هم نپاشد. اگر ازدواج مجدد موجب از هم پاشیدگی زندگی اول و طلاق شود،

ازدواج مجدد رجحانی ندارد، زیرا کراهت و ناپسندی طلاق، اهمیت بیشتری نسبت به جواز یا استحباب چند همسری دارد.

پیامبر گرامی فرمود:

«خداوند چیزی را که نزد او منفورتر از طلاق باشد، حلال نکرده است.»^۱

و فرمود:

«خداوند طلاق دادن را دشمن و آزاد کردن بنده را دوست دارد.»^۲

و فرمود:

«خداوند مردان و زنانی را که مرتباً تغییر همسر می دهند دوست ندارد.»^۳

امام باقر علیه السلام فرمود:

«رسول خدا به مردی برخورد و از او پرسید: همسرت چه می کند؟ عرض کرد:

یا رسول الله! طلاقش دادم؛ حضرت پرسید: بی هیچ ایرادی؟! عرض کرد: بی هیچ

ایرادی. آن مرد دوباره، ازدواج کرد: پس، پیامبر به او برخورد و پرسید: ازدواج

کردی؟ عرض کرد: آری. بعد از مدتی از او پرسید: همسرت چه می کند؟ عرض

کرد: طلاقش دادم؛ فرمود: بی هیچ ایرادی؟! عرض کرد: بی هیچ ایرادی. آن مرد بار

دیگر نیز ازدواج کرد و باز پیامبر او را دید و پرسید: ازدواج کردی؟ عرض کرد: آری.

پس از مدتی به او فرمود: همسرت چه می کند؟ عرض کرد: او را طلاق دادم.

حضرت پرسید: بی هیچ ایرادی؟! عرض کرد: بی هیچ ایرادی. رسول خدا فرمود:

خداوند عزوجل مردان و زنانی را که همواره تغییر همسر می دهند دشمن دارد، یا

آنها را لعنت می کند.»^۴

۱. میزان الحکمه، ج ۶، ص ۴۸۰

۲. همان منبع

۳. کنز العمال، ج ۲۷۸۷۶

۴. الکافی، ج ۶، ص ۵۴

به پیامبر گرامی خبر دادند که ابو ایوب قصد طلاق همسرش (که زن شایسته‌ای هم بود) دارد، پیامبر گرامی فرمود:

«طلاق ام ایوب گناه است»^۱

از این روایات استفاده میشود که طلاق نهایت مبعوضیت را نزد خداوند دارد، لذا می‌گوییم که اگر ازدواج مجدد، منجر به طلاق، ازدواج اول شود، با توجه به اهمیت قبح طلاق، ازدواج مجدد رجحانی ندارد.

از سوی دیگر، اذیت کردن همسر حرام و اکرام و احترام او لازم و ضروری است.

پیامبر گرامی فرمود:

«هرکس زنی بگیرد لازم است که او را اکرام و احترام کند»^۲

امام صادق علیه السلام فرمود:

«از خدا در مورد زنان بترسید و با آنان بد رفتاری نکنید»^۳

پیامبر گرامی فرمود:

«هر زنی که شوهر خود را اذیت کند، خداوند نماز و هیچ کار خوبی را از او قبول نمی‌کند تا شوهرش از او راضی شود، اگر چه زن تمام روزگار را روزه بدارد و بندگان را آزاد کند و در راه خدا اموالش را انفاق کند، (از او هیچ یک قبول نمی‌شود) و او اولین نفری است که وارد جهنم می‌شود. بر مرد نیز همین مجازات و عذاب می‌باشد در صورتی که همسرش را اذیت کند و در حق او ظلم کند»^۴

بنابراین اگر ازدواج مجدد، مستلزم اذیت و آزار همسر اول و ظلم و نادیده

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۸

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۴۹

۳. الفقیه، ج ۳، ص ۳۹۲

۴. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۶۴

گرفتن حقوق او شود، بی شک امری ناپسند است.

به بیان دیگر:

زندگی در زمانهای گذشته ساده و بدون تجملات بود لذا مردان می توانستند بین همسران خود عدالت را برقرار کنند اما در زمان کنونی رعایت عدالت به مراتب سخت تر و مشکل تر است و از سوی دیگر در زمان کنونی معمولاً همسر اول راضی به ازدواج مجدد شوهر خود نیست و در صورت ازدواج مجدد ممکن است زندگی اول از هم بپاشد و فرزندان بی سرپرست شوند یا مرد با مشغول شدن به زندگی دوم، از رسیدگی و نظارت بر همسر و فرزندان زندگی اول غافل شود که این موارد همه می تواند سبب ایجاد انواع مفسد در جامعه شود.

لذا در زمان کنونی، به خاطر مشکلات ذکر شده، ازدواج مجدد مورد توصیه نیست چرا که امام رضا علیه السلام فرمودند:

«هر آنچه در آن فساد نهفته شده و مایه ضرر برای جسم و نفس است حرام شمرده شده است» «كُلُّ أَمْرٍ يَكُونُ فِيهِ الْفَسَادُ مِمَّا قَدْ نُهِيَ عَنْهُ... فَحَرَامٌ صَافً لِلْجِسْمِ وَ فَسَادٌ لِلنَّفْسِ»^۱

همینطور در روایات ما آمده است «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» که بر اساس آن هر گونه مساله ای که سبب آسیب رسیدن به خود و دیگران و اجتماع شود در اسلام ممنوع شده است:^۲

۴۶. بررسی صحت و دلالت روایات باب «استحباب متارکة الترمک» در

وسائل الشیعه و نسبت توهین به قوم ترک!

پرسش چهل و ششم:

۱. بحار الانوار: ج ۱۰۰، ص ۵۱

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۴

آیا صحیح است که در کتاب وسائل الشیعه بابی با عنوان «استحباب متارکه الترتک» وجود دارد که بر اساس آن، ترک‌ها (قوم ترک) مورد نهی و توهین قرار گرفته‌اند؟ آیا این روایات توهین‌آمیز و خرافی هستند؟

پاسخ:

۱. خطاب به وهابیون که مطلب فوق را در فضاهای مجازی گسترش می‌دهند می‌گوییم «کسی که خانه‌اش از شیشه است، به خانه دیگری سنگ نمی‌زند»

آقایان گویا نمی‌دانند، که روایت فوق عیناً در کتب خودشان از پیامبر گرامی نقل شده است که فرمود:

«اترکوا الترتک» «از ترکان دوری کنید»^۱

یا فراتر از این نقل می‌کنند که پیامبر گرامی فرمود:

«قیامت برپا نمی‌شود تا آن که مسلمانان با ترک‌ها بجنگند؛ مردمی که صورت‌هایشان مانند سپرهای روکش خورده و تُو بر تُوست، لباس‌های مویی می‌پوشند و در [کفش‌هایی از] مو راه می‌روند»^۲

شما می‌توانید این مضمون روایت را در سایر کتب اهل سنت هم مشاهده کنید؛^۳

۲. در روایات ما آمده است که پیامبر گرامی فرمود:

«با ترکان متارکه کرده (و نجنگید) مادامی که آنان با شما متارکه (و ترک جنگ) کرده‌اند (تارکوا الترتک ما ترکوکم) چرا که دشمنی آنان شدید و بی‌مقدار و

۱. سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۸۳۹

۲. سنن النسائی، ج ۳، ص ۲۹

۳. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۳۰۴؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۴۴۹؛ المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۸۱؛

کنز العمال، ج ۴، ص ۳۶۵ و...

حقیقانه است»^۱

مقصود این روایات، رومیان می باشد که در صدد دشمنی با مسلمین بودند و امپراطوری آنان تا مرزهای مسلمین ادامه داشت، که مطابق روایات فوق، پیامبر گرامی، مسلمین را تا مهیا شدن زمینه مناسب از مقاتله با آنان نهی می کردند. در کتاب معجم البلدان چنین آمده است؛

«رقه و شامات همگی به روزگار خسروان در مرز روم بشمار می رفت و پایتخت ایشان انطاکیه بود تا آنگاه که مسلمانان ایشان را از آنجا به دورترین نقاط کشورشان (قسطنطنیه) راندند.»^۲

قسطنطنیه همان شهر اسلامبول در ترکیه کنونی است.^۳

انطاکیه هم که پایتخت رومیان در اطراف مرزهای اسلامی بود، یکی از قدیمترین شهرهای شام است که به گفته بعضی در سیصد سال قبل از مسیح بنا گردید، این شهر در روزگار قدیم از حیث ثروت و علم و تجارت یکی از سه شهر بزرگ کشور روم محسوب می شد.

شهر انطاکیه تا حلب کمتر از یکصد کیلومتر و تا اسکندریه حدود شصت کیلومتر فاصله دارد.^۴

بنابراین مورد روایات فوق ترک نبرد با ترکان و رومیان است تا زمانی که آنان صلح را بهم نزنده بودند و به مسلمین هجوم نکرده بودند لذا شیخ حر عاملی روایات مذکور را تحت این باب می آورد؛

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۷

۲. ترجمه معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۸۰

۳. فرهنگ اعلام جغرافیایی - تاریخی، ص ۳۱۷

۴. فرهنگ قصص قرآن ماده انطاکیه، ص ۳۲۰؛ مراد الاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع ج ۱،

«استحباب ترک متارکه (و نبرد) با ترکان تا زمان که این متارکه کردن ممکن باشد (و آنان هجوم نکرده باشند)»^۱

۴۷. حکم فقهی نزدیکی با حیوان و لزوم سوزاندن آن در صورت وقوع!

پرسش چهارم و هفتم:

در برخی منابع فقهی آمده است که اگر کسی با حیوانی نزدیکی کند، باید آن حیوان را بسوزاند. آیا چنین حکمی با عقل و موازین حقوق حیوانات سازگار است؟
پاسخ:

مرحوم امام رحمته الله علیه در تحریر الوسیله خود چنین می آورد:

«از چیزهایی که موجب حرمت حیوان حلال بالأصله می شود این است که انسان در «قُبُل» یا «دُبُر» او وطی نماید اگر چه انزال نکند؛ چه انسان وطی کننده صغیر باشد یا کبیر، عالم باشد یا جاهل، با اختیار باشد یا اکراه بر آن شود؛ و چه حیوان وطی شده نر باشد یا ماده؛ پس به سبب این وطی، گوشت او و گوشت نسل او که بعد از وطی به وجود می آید، بنابر اقوی در نسل حیوان ماده و بنابر احتیاط (واجب) در نسل حیوان نر و همچنین شیر و پشم و موی آن ها حرام می باشد.

حیوان وطی شده اگر از حیواناتی باشد که خوردن آن اراده می شود مانند گوسفند و گاو و شتر واجب است که ذبح شده سپس سوزانده شود و وطی کننده - در صورتی که مالک نباشد - غرامت قیمت آن را برای مالکش بپردازد و اگر حیوانی باشد که بر پشت آن بار می گذارند یا سوار می شوند و خوردن آن متعارف نمی باشد مانند الاغ و قاطر و اسب، از محل وطی به شهر دیگری برده می شود و در آنجا فروخته می شود. پس ثمن آن به وطی کننده داده می شود و وطی کننده - در

صورتی که مالک نباشد - قیمت آن را غرامت می دهد.»^۱

امام باقر علیه السلام فرمود:

«کسی که با حیوانی نزدیکی کند، شلاق زده می شود و قیمت حیوان را به صاحبش پرداخت می کند، چرا که (منافع) حیوان را فاسد کرده است و آن حیوان در صورتی که گوشتش خورده می شود، ذبح شده و لاشه آن سوزانده می شود و اگر حیوانی باشد که بر پشتش سوار می شوند، واطی، قیمتش را به صاحبش می دهد و تازیانه (تعزیری) می خورد و آن حیوان را از شهری که وطنی صورت گرفته به شهر دیگر خارج می کنند و در آن شهر به فروش می رسانند»^۲

در نقل دیگری راوی سوال می کند:

«گناه حیوان چیست (که ذبح شده و لاشه اش سوزانده می شود)؟ امام علیه السلام

فرمود:

«او گناهی ندارد، اما پیامبر گرامی چنین کردند (و چنین حکمی دادند) و به این حکم امر کردند تا مردم بر حیوانات جرئت پیدا نکنند و نسلشان منقطع نشود»^۳

از این بیان استفاده می شود که دستور به ذبح حیوان و آتش زدن لاشه آن تنها از این جهت است که مردم دیگر به سراغ چنین عمل شنیعی نروند، زیرا اگر بروند در این صورت هم نمی توانند از گوشت آن حیوان ارتزاق کنند و هم باید لاشه حیوان را بسوزانند.

استفاده نکردن از گوشت آن حیوان و هر حیوانی که از نسل آن حیوان است موجب یک ضرر اقتصادی بزرگ برای واطی می شود و اگر واطی مالک آن حیوان

۱. ترجمه تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۱۷۰

۲. التهذیب، ج ۱۰، ص ۶۱؛ الاستبصار، ج ۴، ص ۲۲۳

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۵۷

نباشد هم باید غرامت را به صاحب آن حیوان بدهد، سوزاندن لاشه آن حیوان هم موجب رسوایی بیشتر فرد واطی می شود.

این دو جنبه یعنی «ضرر اقتصادی» و «رسوایی بیشتر» در کنار «تنبیه خاص واطی» موجب دوری مردمان از انجام این عمل شنیع می شود، به خاطر همین است که امام علیه السلام در فلسفه حکم مذکور «جرئت نکردن مردم بر انجام این عمل» را بیان کردند تا چنین نشود که این عمل بین مردم رواج پیدا کند و زاد و ولد و نسلشان متوقف شود.

خداوند مالک هر آنچه است که در عالم می باشد چنان که می فرماید؛
«هر چه در آسمانها و زمین است از اوست»^۱

«مالکیت آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن خداست»^۲

دستور به ذبح و سوزاندن لاشه حیوان واطی شده هم توسط مالک حقیقی آن حیوان یعنی خداوند جهت دور شدن مردم از عمل شنیع «نزدیکی با حیوانات» صادر شده است و دارای فلسفه روشنی است و قبحی در آن نیست.

۴۸. مرز شرعی تماس بدنی با نامحرمان در سنین کودکی از دیدگاه فقه اسلامی!

پرسش چهل و هشتم:

در فقه اسلامی، مرد تا چه سنی می تواند به دختر نامحرم (مثلاً دختر بچه‌ی کوچک) دست بزند و همین طور زن تا چه سنی می تواند با پسر نامحرم تماس بدنی داشته باشد؟ آیا سن خاصی برای شروع رعایت احکام تماس بدنی با نامحرم تعیین شده است؟

۱. سوره بقره آیات ۲۸۴-۲۵۵-۱۱۶. سوره آل عمران آیات ۱۲۹-۱۰۹. سوره نساء آیه ۱۲۶

۲. مائده ۱۷. انعام ۱۲. توبه ۱۱۶

پاسخ:

مرحوم امام رحمته الله علیه در کتاب «تحریر الوسیله» خود می‌آورد؛ «برای مرد جایز است که به دختر بچه مادامی که بالغ نشده نگاه کند، در صورتی که در آن تلذذ و شهوت نباشد؛ البته احتیاط و اولی این است که به جاهایی که عادت بر پوشاندن آن‌ها با لباس‌های متعارف، جاری نمی‌باشد اکتفا نماید مانند صورت و دست‌ها تا میچ و موی سر و دو ذراع و دو پا، نه مثل ران و کپل و کمر و سینه و پستان و سزاوار نیست که احتیاط در آن‌ها ترک شود. و احتیاط (واجب) آن است که در صورتی که به شش سال رسیده باشد او را نبوسد و در دامن خود قرار ندهد.

برای زن، نگاه کردن به پسر بچه ممیّز مادامی که بالغ نشده جایز است. و بر زن واجب نیست که خود را از او بپوشاند مادامی که به جایی نرسد که نگاه کردن از ناحیه او و نگاه کردن به او موجب برانگیخته شدن شهوت شود؛ بنابراین اقوی در برانگیخته شدن شهوت بالفعل و بنا بر احتیاط (واجب) در غیر آن (یعنی در صورتی که برانگیخته شدن بالقوه باشد)^۱

علی‌رغم این‌که در اسلام به محبت کردن، نوازش کردن و بوسیدن بچه‌ها سفارش شده، اما این رفتار، پس از سن معین، از سوی افراد نامحرم منع می‌شود. با این‌که در هیچ روایتی ندیده‌ایم که دختر بچه‌ها پیش از سن بلوغ، به حجاب و پوشش مخصوص وادار شده باشند، یا روایتی که حضور دختر بچه‌ها را در برابر مردان یا پسران، منع کرده باشد، اما روابطی مثل: بوسیدن و در آغوش گرفتن آنها از سوی نامحرمان، منع شده است.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید؛

«هنگامی که دختر به شش سالگی رسید، جایز نیست که او را مرد نامحرمی

بیوسد و یا او را فشار دهد.»^۱

و در حدیث دیگری نیز نقل شده که فردی از امام سؤال می‌کند: دختر بیچه نامحرمی، خود را در آغوش من می‌اندازد و من او را بلند می‌کنم و می‌بوسم، حکمش چیست؟ امام پاسخ داد:

«اگر دختر، شش ساله شد، او را روی پای خود نشان.»^۲

پیامبر گرامی فرمود:

«چون دختر شش ساله شد، او را مبوس و پسر نیز چون از هفت سالگی گذشت، زن را نبوسد.»^۳

امام صادق علیه السلام فرمود:

«وقتی دختر به شش سالگی رسید، برای تو شایسته نیست که او را ببوسی.»^۴
در نقل دیگر آمده است:

«امام کاظم علیه السلام نزد محمد بن ابراهیم، فرماندار مکه و همسر فاطمه دختر امام صادق علیه السلام بود. محمد بن ابراهیم، دختری داشت که لباس [زیبا] بر او

می‌پوشاندند و نزد مردان می‌آمد و مردان، او را گرفته، به آغوش می‌کشیدند.

هنگامی که به امام کاظم علیه السلام رسید، ایشان، در حالی که دستان خود را کشیده بود، او را [از این که به آغوشش درآید] نگه داشت و فرمود:

«وقتی دختر به شش سالگی رسید، جایز نیست مردی که محرم او نیست، او

را ببوسد و در آغوش بکشد.»^۵

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۳۱

۲. الکافی، ج ۵، ص ۵۳۳

۳. الفقیه، ج ۳، ص ۴۳۷

۴. الکافی، ج ۵، ص ۵۳۳؛ تهذیب، ج ۷، ص ۴۸۱

۵. تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۴۶۱

پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد ششم) ۲۰۵

باتوجه به زودتر بودن سن بلوغ جنسی دختران، پیامبر گرامی سن دختران را یک سال، پیش از پسران ذکر کرده است؛ زیرا دختران، پیش از پسران، به این مسائل آگاه می‌شوند و شاید هم خاطره این عمل، بیشتر در ذهن آنها باقی بماند. از طرف دیگر، پیامبر گرامی با چنین دستورهایی، راه را برای سوء استفاده افراد بیمار جنسی می‌بندد که به بهانه محبت و نوازش کودکان، به ارضای امیال بیمارگونه خود نپردازند.

در ضمن، از آن جا که بوسه بر لب برای غیرکودک خردسال، غالباً باعث تحریک جنسی می‌شود، امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«بوسه بر لب، جز بر لب همسر و فرزند خردسال، جایز نیست.»^۱

۴۹. حد و حدود تعامل با حاکم ظالم در فقه اسلامی بر اساس روایت امام

سجاد علیه السلام!

پرسش چهل و نهم:

آیا از نظر فقه شیعه و بر اساس روایت امام سجاد علیه السلام در کتاب «جهاد النفس» وسائل الشیعه، اطاعت نکردن از سلطان اگر ظالم باشد موجب شراکت در ضرر و خون انسان به حساب می‌آید؟ آیا نباید با حاکم ظالم مقابله کرد تا انسان گرفتار خشم او نشود؟

پاسخ:

اصل اولی آن است که اطاعت از سلطان جائز نیست و اگر انسان بتواند در برابر سلطان ظالم قیام کند و او را از قدرت خلع کند، باید در برابر او قیام کند.

خداوند می‌فرماید:

«تکیه بر ظالمان نکنید که موجب می‌شود آتش شما را فرو گیرد و در آن حال جز خدا هیچ ولی و سرپرستی نخواهید داشت و یاری نمی‌شوید.» (هود ۱۱۳)

پیامبر گرامی فرمود؛

«چون روز قیامت شود، ندا دهنده‌ای ندا می‌دهد: «کجایند ستمگران و یاران آنها؟ هر کسی که دواتی برای آنان لایقه کرده، یا سرکیسه‌ای را برای آنان بسته، یا قلمی برای آنان در مرگب فرو برده است، اینان را نیز با ستمگران محشور کنید!»^۱

و فرمود؛

«هر که به ستمگری در ستمش یاری رساند، روز قیامت در حالی می‌آید که بر پیشانی‌اش نوشته شده است: «نومید از رحمت خدا!»^۲

و فرمود؛

«هر کس بداند کسی ستمگر است و با این حال، او را همراهی کند، از اسلام خارج شده است.»^۳

در تفسیر نمونه در فلسفه تحریم رکون و تکیه کردن بر ظالمین چنین آمده است؛

«تکیه بر ظالم، مفاسد و نابسامانیهای فراوانی می‌آفریند که بطور اجمال بر هیچکس پوشیده نیست، ولی هر قدر در این مساله کنجکاوتر شویم به نکات تازه‌ای دست می‌یابیم؛

۱. تکیه بر ظالمان باعث تقویت آنهاست و تقویت آنها باعث گسترش دامنه ظلم و فساد و تباهی جامعه‌ها است، در دستورات اسلامی می‌خوانیم که انسان تا مجبور نشود (و حتی در پاره‌ای از اوقات مجبور هم شود) نباید حق خود را از

۱. ثواب الاعمال، ص ۳۰۹

۲. حکمت نامه پیامبر اعظم، ج ۹، ص ۵۶

۳. همان منبع

طریق یک قاضی ظالم و ستمگر بگیرد، چرا که مراجعه به چنین قاضی و حکومتی برای احقاق حق مفهومی به رسمیت شناختن ضمنی و تقویت او است، و ضرر این کارگاهی از زیانی که به خاطر از دست دادن حق می‌شود بیشتر است.

۲. تکیه بر ظالمان در فرهنگ فکری جامعه تدریجا اثر می‌گذارد و زشتی ظلم و گناه را از میان می‌برد و مردم را به ستم کردن و ستمگر بودن تشویق می‌نماید.

۳. اصولا تکیه و اعتماد بر دیگران که در شکل وابستگی آشکار گردد، نتیجه‌ای جز بدبختی نخواهد داشت تا چه رسد به اینکه این تکیه گاه ظالم و ستمگر باشد.

۴. یک جامعه پیشرو و پیشتاز و سربلند و قوی، جامعه‌ای است که روی پای خود بایستد همانگونه که قرآن در مثال زیبایی در سوره فتح آیه ۲۹ می‌فرماید «فَاسْتَوِ عَلَىٰ سَوْفَةٍ» همانند گیاه سرسبزی که روی پای خود ایستاده و برای زنده ماندن و سرفرازی نیاز به وابستگی به چیز دیگر ندارد.

یک جامعه مستقل و آزاد، جامعه‌ای است که از هر نظر خودکفا باشد و پیوند و ارتباطش بادگران، پیوندی بر اساس منافع متقابل باشد، نه بر اساس اتکاء یک ضعیف بر قوی، این وابستگی خواه از نظر فکری و فرهنگی باشد یا نظامی یا اقتصادی و یا سیاسی، نتیجه‌ای جز اسارت و استثمار بیار نخواهد آورد، و اگر این وابستگی به ظالمان و ستمگران باشد، نتیجه‌اش وابستگی به ظلم آنها و شرکت در برنامه‌های آنها خواهد بود.^۱

بنابراین اطاعت از ظالمین و تکیه بر آنان به عنوان اصل اولی حرام است و اگر انسان بتواند قیام کند و ظلم آنان را از ببرد، قیام در برابر آنان لازم و ضروری

است.^۱

اما اگر انسان در برابر حاکم و سلطان جائز قدرت نداشته باشد تا در برابرش قیامی صورت دهد و او را از قدرت به زیر بکشد، در این صورت از باب «تقیه» مدارا کردن با سلطان جائز لازم است و انسان نباید با قیام بیجا در برابر چنین سلطانی، جان خود و دیگران را به خطر اندازد. لذا در مجامع روایی ما بایی باز شده است تحت عنوان؛

«باب در وجوب اطاعت سلطان (جائر) از روی تقیه»^۲

امام کاظم به نقل از پیامبر گرامی فرمود؛

«اطاعت سلطان از روی تقیه (و ناچار و ناتوانی) واجب است»^۳

و فرمود؛

«طاعت سلطان (از روی تقیه) لازم است زیرا خداوند می گوید: خود را با

دست خود به هلاکت نیفکنید» (بقره ۱۹۵)^۴

آن کلام امام سجاد علیه السلام هم ناظر به اطاعت از روی تقیه و ناتوانی در برابر سلطان جائز است، یعنی در جایی که قدرت تغییر حاکم ظالم وجود ندارد، از روی تقیه با او مدارا کن و با ترک مدارا جان خود و اطرافیانت را در معرض هلاکت بی حاصل قرار نده، چرا که امیر عادل و نیکو کار به یقین وظائف زمامداری را انجام می دهد، اما فاجر به طور کامل نه، و بگونه نسبی آری، چرا که او برای ادامه حکومت خود چاره ای ندارد جز این که نظم را رعایت کند، در برابر دشمنان خارجی بایستد، جاده ها را امن و امان سازد و به طور نسبی جلو ظلم ظالمان را

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۶۷ باب ۸۲

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۲۰ باب ۲۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۶۰ باب ۲۶

۳. عیون الاخبار، ج ۱، ص ۷۶

۴. امالی صدوق، ص ۲۷۷

بگیرد، هر چند خود او یکی از ظالمان است. زیرا در غیر این صورت مردم فوراً بر ضد او می‌شورند و دشمنان بر او مسلط می‌شوند و حکومتش به سرعت به باد می‌رود.^۱

لذا مرحوم مجلسی اول در شرح کلام امام سجاده علیه السلام می‌نویسد؛

«امام می‌گوید حق پادشاه یا مطلق پادشاهان و سلاطین و خوانین یا اعم از قضات و امثال ایشان از جمعی که تسلط بر تو داشته باشند آنست که بدانی که تو محل آزمایش او شده به آن که حق سبحانه و تعالی او را پادشاه کرده است یا سلب لطف کرده گذاشته است تا او را بر تو تسلط داده‌اند و ترا آزمایش کرده‌اند و او را آزمایش کرده‌اند که با تو خوب سر کنند و مستحق ثواب شود یا ظلم می‌کند و مستحق عقاب شود و بدانی که بر تو لازم است که کاری نکنی که سبب غضب او شوی که خود سبب هلاک خود شوی و شریک او شوی در ستمی که بر تو کند پس بدانی که تقیه واجبست و هر چه گوید اطاعت می‌باید کرد از جهة رضای حق سبحانه و تعالی ما دام که خون بغیر حق نباشد... امید که حق سبحانه و تعالی کسی را باین بلاها مبتلا نکند و اکثر اوقات این بلاها به سبب قرب ایشان حاصل می‌شود هر چند از ایشان دورتر است ایمن تر خواهد بود»^۲

البته اگر چه مدارای از روی تقیه در برابر سلطان جور لازم است، اما در بعضی از موارد این نوع تقیه حرام است، و آن زمانی است که اگر فرد یا گروهی راه تقیه را پیش گیرند و عقیده مذهبی خود را در برابر سلطان جور پنهان دارند، اصل اسلام به خطر افتد یا ضربه شدیدی از ناحیه سلطان جور بر کیان مسلمین وارد گردد، در این گونه موارد باید عقیده واقعی خود را ظاهر کنند، هر چند خطر یا ضرری برای آنها داشته باشد.

۱. پیام امام امیر المومنین، ج ۲، ص ۴۳۶

۲. لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص ۷۶۴

و از اینجا روشن می‌شود که قیام امام حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام در برابر یزید، یک وظیفه قطعی دینی بوده، و امام حاضر نشد حتی به عنوان تقیّه با یزیدیان و بنی امیّه غاصب خلافت اسلامی کنار بیاید، زیرا می‌دانست ضربه شدیدی به کیان اسلام خواهد خورد و قیام و شهادت او مایه بیداری مسلمین و نجات اسلام از چنگال تفاله‌های جاهلیت است.^۱

تفصیل مطلب در این رابطه را در دو نمایه ذیل بخوانید؛^۲

۵۰. بررسی صحت احادیث درباره نهی از خوردن ماهی و تطبیق آن با یافته‌های علمی!

پرسش پنجاهم:

آیا احادیثی که به امامان شیعه نسبت داده شده و خوردن ماهی را نهی می‌کنند، معتبرند؟ و اگر چنین احادیثی وجود دارد، چگونه با دیدگاه‌های علمی امروزی درباره فواید ماهی سازگار است؟

پاسخ:

خوردن گوشت ماهی به عنوان یکی از نعمتهای الهی برای تغذیه سالم بشر در قرآن مورد تاکید قرار گرفته و مثلاً خداوند می‌فرماید:

«او کسی است که دریا را مسخر (شما) ساخت تا از آن گوشت تازه بخورید»
﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لَنَا كُلًّا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا﴾ (سوره نحل آیه ۱۴)

در تفسیر آیه مذکور می‌خوانیم:

«گوشتی که زحمت پرورش آن را نکشیده‌اید تنها دست قدرت خدا آن را در دل اقیانوسها پرورش داده و رایگان در اختیارتان گذارده است.

۱. شیعه پاسخ می‌گوید، ص ۴۵

2. <https://t.me/Rahnameyehesht/9267>
<https://t.me/Rahnameyehesht/10549>

مخصوصاً تکیه روی طراوت و تازگی این گوشت، با توجه به اینکه در آن عصر و زمان از یک جهت، و در عصر و زمان ما از جهت دیگر، گوشت‌های کهنه فراوان بوده و هست، اهمیت این نعمت را آشکارتر می‌سازد، و هم اهمیت تغذیه از گوشت تازه را.

با تمام پیشرفتی که در زندگی و تمدن مادی بشر به وجود آمده، هنوز دریا یکی از مهمترین منابع تغذیه انسان را تشکیل می‌دهد، و همه سال صدها هزار تن از گوشت تازه‌ای که دست لطف پروردگار برای انسانها پرورش داده، از دریا صید می‌شود.

لذا اکنون که جمعیت کره زمین رو به افزایش است و بعضی در مطالعات ابتدایی خود احساس می‌کنند خطر کمبود مواد غذایی مردم جهان را برای آینده تهدید می‌کند، افکار دانشمندان متوجه دریاها شده و چشم امید خود را به آن دوخته‌اند تا از طریق پرورش و تکثیر نسل انواع ماهیها بتوانند این کمبود را به مقدار قابل ملاحظه‌ای بر طرف سازند.^۱

و باز می‌خوانیم:

«صید دریا و طعام آن برای شما حلال است تا شما از آن بهره‌مند شوید...»
﴿أَجَلٌ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَكُمْ...﴾ (سوره مائده آیه ۹۶)
در روایات اسلامی نیز به خوردن ماهی تاکید شده است.
امام صادق علیه السلام فرمود:

«پیامبر خدا، چون ماهی می‌خورد، می‌گفت: «خداوندا! برای ما در این، برکت قرار بده و بهتر از این را برایمان جایگزین ساز» عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا أَكَلَ السَّمَكَ قَالَ اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيهِ وَ أْبْدِلْنَا بِهِ خَيْرًا مِنْهُ.»^۲

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۱۷۹

۲. المحاسن، ج ۲، ص ۴۷۶

امام کاظم علیه السلام فرمود:

«بر شما باد ماهی. اگر آن را بدون نان خوردی، بسنده‌ات می‌کند و اگر با نان خوردی، گوارایت می‌افتد.»

«سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام يَقُولُ عَلَيْنُكُمْ بِالسَّمَكِ فَإِنْ أَكَلْتَهُ بِغَيْرِ خُبْزٍ أَجْرَاكَ وَإِنْ أَكَلْتَهُ بِخُبْزٍ أَمْرَاكَ.»^۱

در نقل دیگری آمده است که امام عسکری علیه السلام خطاب به یکی از افراد فرمود:
 «حجامت کن و در پی حجامت، ماهی تازه کباب شده همراه با آب و نمک بخور». راوی می‌گوید: «این کار را عیناً انجام دادم و از آن پس، همواره در عافیت بودم و آن، خوراک من شده بود.» «فَكَتَبَ علیه السلام: احْتَجِمِ وَكُلْ عَلَى أَثَرِ الْحِجَامَةِ سَمَكًا طَرِيًّا كَبَابًا بِمَاءٍ وَ مِلْحٍ. قَالَ: فَاسْتَعْمَلْتُ ذَلِكَ فَكُنْتُ فِي عَافِيَةٍ وَ صَارَ غِذَايَ.»^۲
 با این حال در روایاتی از مداومت و افراط در خوردن ماهی نهی شده است، چنانچه که امیر مومنان علیه السلام فرمود:

«به خوردن ماهی، مداومت مکنید؛ زیرا تن را ذوب می‌کند.» «لَا تُدْمِنُوا أَكْلَ السَّمَكِ؛ فَإِنَّهُ يُذِيبُ الْجَسَدَ.»^۳

بنابراین: روایاتی که از خوردن ماهی نهی می‌کند، ناظر به افراط و مداومت در خوردن ماهی است. چنانچه که حدیث شناس برجسته شیعه یعنی شیخ حر عاملی، متذکر این نکته می‌شود:

«بَابُ كَرَاهَةِ إِدْمَانِ أَكْلِ السَّمَكِ وَالْإِكْتِنَارِ مِنْهُ»^۴

زیاده روی و افراط در خوردن ماهی سبب ایجاد بیماری‌های مختلف

۱. الکافی، ج ۶، ص ۳۲۳

۲. الکافی، ج ۶، ص ۳۲۴

۳. الکافی، ج ۶، ص ۳۲۳

۴. وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۷۷

می‌شود که نتیجه آن ضعیف شدن و تحلیل رفتن بدن است.

مثلا در خبری آمد: «افزایش احتمال سکته، افزایش احتمال ابتلا به MS، ضعف شدید، تحلیل قوای جنسی، برص، لک و پیس، سردی و نفخ شدید معده، ناراحتی‌های عصبی و... تنها برخی از عوارض خوردن ماهی بدون رعایت تدابیر خاص مصرف آن است.»^۱

یا در خبر دیگری آمد:

«مصرف بیش از حد ماهی باعث سرطان می‌شود»^۲

یا باز در خبری آمد:

«تحقیقات نشان داده‌اند در افراد بدون سکته مغزی یا زوال عقل، ارتباط معکوس استفاده بیشتر از ماهی با بیماری‌های بیشتر نادر بالینی قلب و عروق، در عکس‌های ام‌ار‌آی دیده شده است.»^۳

و در خبر دیگر آمد:

«پزشکان توصیه می‌کنند تا افراد در خوردن ماهی زیاده روی نکنند زیرا مقدار جیوه موجود در برخی از ماهی‌ها می‌تواند سبب بروز بیماری در آنها گردد. میزان مجاز خوردن ماهی برای افراد بزرگسال دو وعده در طول هفته می‌باشد.»^۴

البته در برخی از روایات از خوردن ماهی به همراه برخی از خوراکی‌های دیگری نیز نهی شده است، که شاید روایاتی که از خوردن ماهی نهی می‌کند، ناظر به این مورد هم باشد که مثلا نباید ماهی را همراه با برخی از مواد خوراکی مصرف کرد. به عنوان نمونه در نقلی امام رضا علیه السلام فرمود:

«باید از این پیرهیزی که... تخم مرغ و ماهی را همزمان در معده گردآوری...»

1. <https://B2n.ir/jm9549>

2. <https://B2n.ir/gs7851>

3. <https://B2n.ir/jp2281>

4. <https://B2n.ir/gw5168>

يَنْبَغِي أَنْ تَحْذَرَ... أَنْ تَجْمَعَ فِي جَوْفِكَ الْبَيْضَ وَالسَّمَكَ فِي حَالٍ وَاحِدَةٍ^۱
امروزه یافته‌های علمی تایید می‌کنند که نباید ماهی را همراه با خوراکی‌هایی
دیگر چون تخم مرغ و... میل کرد، چرا که این نوع از تغذیه، سبب ایجاد
بیماری‌های مختلفی برای انسان می‌شود که در این رابطه می‌توانید به سایت ذیل
رجوع فرمایید:^۲

۱. مکاتیب الأئمه عليهم السلام، ج ۵، ص ۲۱۹

2. <https://B2n.ir/je4582>

دیگر تالیفات نویسنده

۱. پاسخ به شبهات کرونایی (جلد اول)
۲. پاسخ به شبهات کرونایی (جلد دوم)
۳. پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد اول)
۴. پاسخ به شبهات اعتقادی و تاریخی فضای مجازی (جلد دوم)
۵. پاسخ به شبهات قرآنی فضای مجازی (جلد اول)
۶. پاسخ به شبهات قرآنی فضای مجازی (جلد دوم)
۷. پاسخ به شبهات قرآنی فضای مجازی (جلد سوم)
۸. پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون فاطمه صدیقه علیها السلام و شهادت ایشان (جلد اول)
۹. پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون امام مهدی علیه السلام (جلد اول)
۱۰. پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون ولایت فقیه و حکومت اسلامی (جلد اول)
۱۱. پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد اول)
۱۲. پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد دوم)
۱۳. پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد سوم)
۱۴. پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد چهارم)
۱۵. پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد پنجم)

۲۱۶ | پاسخ به شبهات فقهی فضای مجازی (جلد ششم)

۱۶. پاسخ به شبهات اربعین و زیارت امام حسین علیه السلام
۱۷. پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون امام حسین علیه السلام و عزاداری
(جلد اول)

۱۸. پاسخ به شبهات فضای مجازی پیرامون پیامبر گرامی اسلام (جلد اول)
جهت تهیه رایگان کتابهای فوق با آیدی نویسنده در شبکه‌های اجتماعی
ارتباط بگیرید: @poorseman